

٢٥

نفت ساله
تقويم البلدان

توبه بعد سال است که مجازات الهی فرنگ به پیش رسیده و شخص
عالمش پر داخته و کن بهادر انساب تصنیف نموده بر قومی از اقوام ترک
بقد رنالت خود در آن سه زمین احداث آبادی و عمارت نموده
و دنیای دیگر موجود شده موسم به تنگی دنیای نوشده و العلم عذر

تمت تمام شد دویم شد

شوال ۱۱۹۴ هجری القم

با تمام رسیده



وتم بسم الله الرحمن الرحيم بنجر

مجلد نوار پنج خوانین ماوراء النهر مشغول

از همین کتاب مستطاب است

در سنه ثمانین و ثمانیه بغراخان که اول ملوک آل قاقان است قصد ماوراء النهر
کرده و تسخیر نمود و در آنجا که در میان ملک خان و ترکستان
بجای بغراخان مبعوط شد در سنه تسع و ثمانین و ثمانیه ثانیه ملک
خان از ترکستان رسیده عبد الملک بن قوچ سامانی را مجوس نام کردند
و سنا و دوبر ماوراء النهر استیلا یافت و دولت سامانیان بهیچان
در سنه سبع و ثمانین و ثمانیه سلطه نمود و غزنوی الملک خان را در چهار

در کتب خطی پنج روزی طعنه دست داد و بهنگام افغان بزمیت رفت
در سنه ثلاث و عشرين و در بهایه الملیک خان صاحب
مادر الله درگذشت و پسر او شمس طغافان خان باقی شد در سنه شمع
و عشرين و در بهایه بغرامان صاحب توران وفات یافت در سنه ستمین
و در بهایه شمس الملک خاقان در توران سلطنت رسید
در سنه امدی و سیمین و در بهایه سلطان سلجوقی بسر گذشت و خاقان
سلیمان را برگرفت و امر کرد تا پیاو ده پیش او جیست کشید
در سنه اتمین و سیمین و در بهایه سلیمان خان خاقان درگذشت و پسر او شمس
خضر خان بغرامان سلطان ملک شاه بحکومت نشست
در سنه خمس و تسعین و در بهایه سلطان سبزو سلقی در زند با قدر
خاقان مصاف داده او را بکشت و در سال نخلان و ابجای اول نشاند
بر تخت سلطنت جلوس داد در سنه اتمین و عشرين و در بهایه
سلطان سبزو باور الله رفت و محمد خان خاقان را جلوس فرمود

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

ابوالعالی حسین تکیه را حکومت داد در سنه ۱۰۰۰
و خسایه حسین تکیه وفات یافت و محمود خان خواهرزاده سلطان سنجر
بغیران خال سلطنت نشست در سنه ۱۰۰۱
برجوساغون استیلا یافت در سنه ۱۰۰۲
سلطان باکورخان قراخانی مصاف داد و مغزیم نشست علاءالدوله قراخانی
کاکوئی صاحب زود و ابرقوه در انصحرک بغض رسید در سنه ۱۰۰۳
احدی خمیسین خسایه سلطان سنجر سلطانی برور و کشته شد محمود خان
جان نشین شد در سنه ۱۰۰۴
خانان محمودخان را میل کشیده و در خراسان مستقر گردید
در سنه ۱۰۰۵
کوکب دولت و اقبال و ظهور زیر سلطوت و مبدل خان اعظم و خاتقان معظم
چنگیزخان در عرصه عالم در سنه ۱۰۰۶
غزافه مستقر گشت در سنه ۱۰۰۷

باتمکوط از سپهبدان و اوصاف و ادب و نظریات
در سنه سبع و ستایه چنگیز خان به ملک خوارزم شاه و راجه خودم
بحریرایکون رفته درگذشت و پیش از جلال الدین چنگیز نغمین شست
در سنه ثمان عشر و ستایه چنگیز خان قصد نغمین کرد
در سنه سبع عشر و ستایه جلال الدین چنگیز از غزنی که تائب شده رفت
و رزم کرده مغنرم بند رفت و چنگیز خان بلاد افغنی و کاشغر و ماوراءالنهر و
بلخ و پختای و دودوین اصلی بازگشت و جبه خویان از امیرای او که بایران
شناخته بود برانچه و آموختن بایمان رسید معاودت نمودن سلطان جلال الدین
از هند بایمان و موافق در سنه امدی و عشرین ستایه چنگیز خان به آب اصلی رسید
جلال الدین چنگیز از هند بایمان بازگشت و در سنه ثمان و شصت
و ستایه جوجی بن چنگیز خان مدح و شت و جیاق درگذشت و پیش از چنگیز شست
در سنه اربع و عشرین ستایه چنگیز خان به عالم و بکر رفت و جلال الدین
در حد و اصفهان با امیران بنان مغول جنگ کرده بهریت رفت و در آن

و اقمه ملا و الله و اما یکسختی باخت و در سنه خمسین و عشرین

و سنه سی و سه ساله منول سبتان گرفتند جلوس نمودن سلطان اوکن ^{بجای} و دفعه یورت

در سنه سبت و عشرین و سنه اوکری قان بن جلیز خان بجای پدر نشست

و در ماه خون نوین را بنشیند عراق و آذربایجان و ستاور زرم سلطان جلال الدین

منکر نیاید با خون نوین و در سنه شان و عشرین و سنه جرم

خوین آذربایجان رسید و جلال الدین منکر نیاید و زرم کرده تا حدیث است

سلطان کیوک خان بن اوکنی قان این جلیز خان و در سنه خان کوک و جلیز

در سنه شصت و عشرین و سنه اوکنی قان منکر نیاید کیوک

در سنه اهری و ثلثین و ستایه جرم خون نوین قصد بغداد کرد و از طرف الدین

اقبال خادم شهر آبی بازگشت و در سنه ثلاث و ثلثین و ستایه

خان پسر خود کیوک خان را به فتح بخارا و چکس و ستاور و در سنه شصت و ثلثین

و ستایه اوکنی قان در سنه شصت و بیست و شش کیوک خان بجای نشست

در سنه سلطنت کیوک خان بن اوکنی قان این جلیز خان و در سنه خان کوک و جلیز

در سنده در بعین و سمایه چغتای خان بن جنگیز خان به عالم دیگر رفت
و تیره اش قرا اهل کوخان با دقاه شد در سنده اعدی و اربعین و سمایه
کنیم و بخت صاحب روم با امان و بخوبی ان سبب در مغول زدم کرده
منهزم گشت و اراج و خراج پذیرفت این مطیع شد
در سنده ثلث و اربعین و سمایه قرا اهل کوخان بفرمان کیوک خان مغول شد
و بهیو مکنون چغتای خان بن جنگیز خان منمو گشت و شمس الدین کوت که اول
ملوک گرت است لطافت مغول کرد و حکومت برات و عوار یافت و حکومت
مکنو خان بن توکلی جنگیز خان افغ بودت یعنی تخت جنگیز خان در سنده اربع و
اربعین و سمایه کیوک خان بار و مکنو خان بجای او در بورت جنگیز خان باد
شد و او به توتلی خان بن جنگیز خان است و سنده منع و اربعین
و سمایه بهیو مکنو صاحب سس چغتای خان بن جنگیز خان که بفرمان کیوک خان
در بورت خود از غزل قرا اهل کوخان منمو گشته بود و مکنو گشت و بار دیگر
قرا اهل کوخان بفرمان مکنو خان که بر تخت جنگیز خان حکومت نمود و او بهیو مکنو شد

متوجه شدند و ملک خانی توغایان بفرمان برادرش ملک قانی این تودار است
بسیار ایرانی و غیره در سدهادی و خمین و ستایه ملک خان مشهور بن توغایان
بن جلیقون بفرمان برادرش ملک قانی صاحب یوسف جلیق خان بن سیب ایرانه
قطع قطع ملاعه و ارتباط خلفی بنی عباس این چون عبور نموده رسد
نخراچی ایران آورده و بعد ازین سال فراموشد که خان برادرش مبارک شاه
والی شده مسلمان گشت در سدهادی و خمین و ستایه با توغایان
صاحب دشت از اوس برمی خیزد خان در گذشت و برادرش
برکه خان حاکم اوس و پادشاه او مرکب شد با طاعت ملاحت نمودن خود
بر سلسله ملوک الموت و قتلان و اوس و ستایه و خمین و ستایه
خود شاه صاحب الموت و قتلان بر سلسله ملاعه و با طاعت ملاحت نمودن خود
توت شدن ملک قانی در این دیار و طاعت و طاعت برادرش قوت قانی
جای او در سدهادی و خمین و ستایه ملک قانی در این دیار و طاعت
جلیق خان که عبارت از افرام است در گذشت و برادرش قوت قانی پادشاه

۱۵۰
 مورث بجز خان شد فتح نمودن ملک کو خان بنده آورد و قتل عام و غارت و آوار ساخت
 و از ستمهای خلفای نبی عباس در ستمت و خسین گستاخه ملک کو خان بنده آورد
 فتح نمودن قتل عام فرمود و دولت خلفای نبی عباس سپری شد و ستمگیران
 کینه قاتلین و دلا و دلا و ملک کو خان و حکم ملک مظفر قتل شد و مصر و شام و قتل و ستم
 و در ستمت و خسین گستاخه و خان بنده آورد و او که ای قاتل بن بجز خان باور
 باور و نیز که خان باور و دشت و قتل و بر باور و ایغور استیلا یافت و بعد بن
 سال ملک کو خان فتح شام فرمود و باز گشت و ملک مظفر باور شد و مصر و شام
 با کینه قاتلین و دلا و دلا و ملک کو خان که در شام ماند و بود و در کم و دلا یافت و کینه
 قاتلین و ستمگیران و حکم ملک مظفر قتل رسید و ستمت یافتن ایغورین باید
 و بن خجای ایغور و دشت نمودن و رخت ماورالنهر در ستمت و خسین گستاخه
 ایغورین باید از بن خجای ایغور در ماورالنهر سلطنت یافت جنگ ایما قاتل خان
 بن ملک کو خان تا یک خان باور شد و دشت و قتل و ستمت و دلا یافتن ایما قاتل خان
 و در ستمت و ستمت و ستمت ایما قاتل بن ملک کو خان ایغورین در اندر او و دلا

بیشت قیام قدرت و بار که خان با دشت داشتند
مظفر و منصور شد بر تخت سلطنت شمس مبارک شاه و خانیا فتن ایوه و علی
جغتای خان و در سنده انین و ستین و ستایه ایوه صاحب اوس جغتای خان و پرو
و دیگر بار مبارک شاه با دشت شد و فتن نسل کو خان و جلد سلا با خان شمس
در ایران بر تخت او و در سنده شمس و ستین و ستایه سلا کو خان و در مرغه بر تختی
موجوده ضلای بود و در گذشت و بجای پیشش ابا خان با دشت شد و در سن
بر بق خان حکم قویلی قانان ایوریت و راه سس جغتای خان سلطنت یافت
و مبارک شاه ملایم او گشت و ملت نمودن بر که خان ازین گنجینه و شمس پیشش
مکتوب بود بجای آن و در سنده اربع و ستین و ستایه بر که خان صاحب دشت و فتن
پرو و پیشش مکتوب بود خاکم گشت جنگ ابا خان و سلا کو خان با برلق خان
با دشت و اوس جغتای و شمس و ستین و ستایه و ابا خان و ابرلق خان و سلا کو خان
در سنده ثمان و ستین و ستایه ابا خان و ابرلق که از توران بعزم سغیران متوجه شد
و در بر حون مجور نموده داخل خراسان شده بود و در حدود و هرات مصافحه کرد

و ملک صعب رویداده آخر زمین با بداری از پیشانی نویان نهاد که در که ۱
کارزار پشت زمین بر روی زمین غاشیه انداخته نشست و فوجش بجانب
در جنگ کوشیده لشکر عراق را از جای برداشته نمریت داد و اباخان
بیخ و طفر مخصوص گشت و فاخته یقین یکی انول صاحب اوس جغتای خان
در سته تبع و سبعین و ستایه یکی انول صاحب اوس جغتای خان بقتل
رسیده و قهر خان بفرمان قزوین حکومت یافت بحکومت شستن
چون خان و ملک شدن توقیمه در سته خمس و سبعین و ستایه
تا آن بروم رفت و معین الدین پروانه را بکشت و ده ربن سال توقیمه
بفرمان قضا در اوس جغتای فوت شد و دو و چون خان بفرمان قضا
بحکومت رسیده طفر یقین ملک منصور معین الدین قلاوون بادشاه مصر
بر انواع مغول در سته سبع و سبعین و ستایه ملک منصور قلاوون بادشاه
ایسپاه اباخان در ایستادن مصاف داده طفر یقین فوت اباخان قلاوون
شدن از قون خان و شهادت رسیدن خواهر شمس الدین محمد صاحب و نواز

در سنه شصین و نه تا ملک منصور سیف الدین قلاوون با مکتوم بن ملاک

در مدد و عوض مصاف کرده طفر یافت

در سنه نمانین و ستایه ابا قاسم

بر دو بیسی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان احمد خان بادشاه شد

مسلمان گشت و فات یافتن خواجه شمس الدین محمد و قتل رسیدن احمد خان

و بادشاه شدق تارغوشخان در سنه ثلث و نمانین و ستایه احمد خان قتل شد

و در غوغان بن ابا قاسم بادشاه شد و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

گشت فوت و باید قاتل در اربع یوست و جلوس تیمور قاتل بر جای بود

در سنه شصین و ستایه قویلا قاتل در گذشت و نیزه شمس تیمور قاتل جانشین

و در غوغان به عالم دیگر رفت و کنیا تو خان حکومت نشست و سعد الدوله

قتل رسید و اخیل شدن افواج به افواج مغولی در ابوسعید جغتو و هند و گند

جغتو سلطان جلال الدین علی بابا و طوقی بر مغولی در سنه اصدی و شصین

و ستایه سلطان جلال الدین علی صاحب دهمی و بادشاه هند و گند

روان بود جنگ کرده ظفر یافت باستان شدن نزاران خان این اردو
بنام قاتل یعنی امیر بود و کشته شدن امیر نور و در طلبه وی با و شاه
در سنه اربع و تسعين و ستايمه کنجا نو خان کشته شده و بايد و خان بکشته
نشست و در او افرسال بقتل رسيد و غازان خان با و شاه شد
در سنه تسعين و ستايمه امير نور بود
دین قتلخواجه بن و و خان برهند متاف و جنگ علاء الدین خلجی با او بود
هسته و مندر شدن فوج مغول و در سنه سبع و تسعين و ستايمه قتلخواجه بن
و خان صاحب السیف خجندی با دوست هزار سوار قصد هند کرد و در سلطه
علاء الدین خلجی با او زدند کرده ظفر یافت و همدین سال صدر جهان
باقی وزیر غازان خان بقتل رسید

در سنه تسع و تسعين و ستايمه کعبه و سلجوقی فرمان غازان خان بقتل رسید
و دولت سلجوقی روم سپری شد و در سنه ستمائة و فذو خان و و و خان با و
بورتان که هزار هزار سوار بود زدند کرده ظفر یافت و در سنه

اثنین و سبعمایه قند و نهان درگذشت و پیشتر خیرخان ماکم شده و میوتا آن
و دماغ بورت نماند و خبیان تا آن اوشا و شد و کلوخان لعنت یافت و ملک
و ملک ناصر صاحب مصر و شام با سپاه غازاتخان معاف و او را مظهر گشت
در سنه ثلث و سبعمایه غازاتخان درگذشت

و برادرش او بی بی موسی ملک با نشین گشت

در سنه ثلث و سبعمایه اربع و سبعمایه غازی ملک و الی پنجاب از امرای سلطان

علاءالدین خلجی بر سپاه مغول ظفر یافت

در سنه ست و سبعمایه دو اخان صاحب او لوس خجندی و قات یافت

و پیشتر کهک خان و الی شده و مغولستان را از اولاد و قهر زندان

او لوس خجندی شکر انزع نمود

در سنه ثمان و سبعمایه بالتقو خان گشته شد و لوس بوخان خان اوشا شده

غریب ملک خان سلطنت رسید

در سنه و سبعمایه کهک خان
بقیلت رسید و بالتقو خان با پیش او لوس خجندی شده

در سنه عشر و سبعه هجری بمکه خان برود و اما اینه ملک حاکم شد و طفل

بعد از پدر در دشت بجان مملکت رسید و سده عشر و سبعه هجری

رسید الدین طیب و زنی بفرمان امیر جوان بقتل رسید

در سنه همدی و عشرین و سبعه هجری ملک خان صاحب داوران و در دشت

و غریب تر و عشرین خان بکومت نشست و در سنه ثلث و عشرین

و سبعه هجری خواجہ الدین علی شافعی وزیر ایران و در دشت

در سنه سبع و عشرین و سبعه هجری امیر جوان سده و زبیران مملکت

دو سده و زبیران بقتل رسید و در سنه سال و زبیران خان بختی

بمکه کشید و در مملکت محمد نعلی باج گرفته باز نشست

در سنه ثمان و عشرین و سبعه هجری تر و عشرین خان بقتل رسید و در

او و سده خجای و در سنه پادشاه و در دشت و در دشت و در دشت

دور و در دشت و در دشت و در دشت و در دشت و در دشت

دور و در دشت و در دشت و در دشت و در دشت و در دشت

دور و در دشت و در دشت و در دشت و در دشت و در دشت

اورنگ باوشو بنده بکلاست نشست

در سنه ثمان و سبعه ای جنگو خان صاحب باور الله بقتل رسیده و در آن دیار

فته و فساد برپا کرده و مغرب قران سلطان حکومت یافت

در سنه ست ثمان و سبعه ای سلطان ابو سعید باور خان در کلاست

و در باخان بکلاست نشست و باخواج غیاث الدین محمد بن رشید و وزیر

بر دست موسی خان بقتل رسیده و دولت فرزندان هلاکو خان در امیر

ضعیف گشت در سنه ست و اربعین و سبعه ای

تعلیق زمرغان در حبه باو شاه شد و برنجوستان نیز حکم او جاری گشت

در سنه سبع و اربعین و سبعه ای او در یکخان صاحب دشت قباغان در کلاست

در پیش جانی بیک خان حاکم شد و امیر فرغن باقران سلطان و هم کرد

و او را بکشت و صاحب اختیار ماور الله گشت

در سنه احدی و خمین و سبعه ای جانی بیک خان از دشت قباغان در رسیده

و ملک اترق چوپانی که مشهور به بخجود بکشت و باز گشت این بیت در هر دو

امیر حسین مذکور در جمله شجاع که حضرت صاحبزادان بزرگوار در سنه اول
و سبعین و سی و هجده امیر حسین بعد از آنکه چند سال بمعاونت و امداد پدر
صاحبزادان امیر تیمور کورگان حکومت و کامرانی نمودن و پیش از آن
او با صاحبزادان آفریجک و بدال انجامیده و مغلوب آنها شده و قتل شده
و امیر صاحبزادان تیمور کورگان مملکت بر تخت حکومت مایورالند
لیکن تمام عالم طلب فرمود و هشتم خانی مقتضای عهد و بیعت اسلاف پسر
غمتش خان چغنی دو زبان نهاد و سوار کردن صاحبزادان و با او
در سنه سبع و سبعین و سی و هجده صاحبزادان کنیستان روی پسر پسر
بناد و با قمرالدین سید از حقیقت مصاف داد و مغلوب و منصور را چغنی
بنده آوردن و غمتش خان صاحبزادان و با او حاکم آنجا و با او
در سنه شصت و سه خان و سبعین و سی و هجده در سنه خان صاحبزادان
تجلیق برود و پسرش تیمور ملک خان بانشین بر گشتند و غمتش خان
از خانان چنگیزی نزد و نام صاحبزادان آفرید و مغرب نماید و او را

آنجا ب در دست تهمان سلطانیت المومنین و بی خان رسید باغی شده
 تو غمخیز خان و رانده و شکر کشیدن و مصاف میزدند و شمشیر بن خوار
 با و در غم شدند و تو غم می نمودن شکر و شکر و در ما و رانده و رسته
 تسع و ثمانین و سبعمایه تو غمخیز خان چنان صاحب سران در بقیه و بد
 ساخته از دست تهمان شکر کشید و رانده و شکر کشید و میرزا و شمشیر این مایه
 و غن ماکم از جان با و مصاف داده و بر میست و دست و دست و دست و دست
 ما و رانده و سبعمایه بسیار کرده و قیقه از و قیقه غارت و غن و مالان و مالان

در سنه تسعین و سبعمایه سیم و غمخیز خان در المومنین و غنای در گذشت و پیش
 سلطان محمود و قیقه و صاحب قیقه نام خان یافت
 در سنه سبع و اربعین و اربعماید و قیقه و قیقه یافت
 در سنه ستین و اربعماید و قیقه و قیقه یافت
 در سنه ستین و اربعماید و قیقه و قیقه یافت

در سنه احدى و سبعين و اربعه مائه سلطه ملك شاه سلجوقى سر قندى رفت
و خاقان سليمان خان را بگرفت و امر كرد تا پاوه و ميش از جنيت كشيد
در سنه اثنین و سبعين و اربعه مائه سلطه خاقان قانقار گذشت و
برادرش جعفر قانقار سلطه ملك شاه به حكومت نشست مصاف اول
صاحبقران با توتمش در سنه ثلث و سبعين و سبعمائه حضرت صاحبقران
بروى بدشت قباچ نهاد و با توتمش مصاف کرده و او را شكست داد
كرده و منظور مقصود بدار الحاکم خود مراجعت فرمود و مصاف دوم صاحبقران
با توتمش در سه ده ظلمات و شكست و منزیم شدن و نام بگشتن از خراب
روس و قزلبك و در غایتش سخر نمودن صاحبقران اکثر اقالیم و بلاد و چین
و شمال دشت را با بعضی از ممالك روس و عقلا و آلان و خزر و جرجان
و ترك و سالم و قانم مراجعت بفرمود و در سنه سبع و سبعين و سبعمائه حضرت
صاحبقران دزدان و در چر شر و بدشت قباچ در آنكه و توتمش نام
در حد و ظلمات با پنجاس مصاف داده و بعد از جنگ مغلوبه شكستید

در دست از ملک و مال در خرابی و سوز و فتنه مفقود و اکثر معدوم گشتند
و حضرت صاحبقر و در تعاقبش بر ممالک بین کشمال دشت تا سوس و
صفلاب و چرخس و آلان و خزر و سکو و اکثر خرابی و طایه و فتنه تنگ و نموده
دقیقه از دقایق تنب و اسر و نموده داشت مفقود و منصور سالم و خانم مرآت
بدار سلطنت سرفراز فرموده و این بن از جلد از کارهای انجمن
که از آغاز آفرینش عالم هیچ یکی از سلاطین افاق مصدر اقدام چنین
پوشی نشده و در یک نفر تسخیر انجمن عرصه دنیا نموده و هو بود من غلام
در سنه احدی عشر و ثمانیست دی یکشنبه

دشت در گذشت و پیشتر نوادگان ماکم شد

در سنه خمس عشر و ثمانیست جمیع جهان ایش به مغولستان بر دو بر و پیشتر
و ای شد در سنه اثنین و عشرین و ثمانیست

براق خان از شاهزاده اورنگ پناه بمیرزا افغ یک بن میرزا شاه رخ
بن صاحبقر البس آورد در سنه ثمان و عشرین و

نمانده براق خان اوزبک باده او میرزا انجلیک کورگان با محمد خان شاه
دشت صفای و طغرافت قجاق سلطنت رسید

در سنه تسع و عشرين و نمانده براق خان مذکور با وصف اینهمه حقوق با میرزا
انجلیک موصوفه بنامی شده و بر باد و اندر کشیده و با میرزا انجلیک
صفای طغرافت و در سنه اثنین و نمانده

براق خان مذکور قبضه رسید و محمد خان سلطنت یافت
در سنه تسع و عشرين و نمانده ابو انجیر خان اوشا هزار دکان دشت قجاق بخواندم
رسید و دالی آنجا براه رسیدیم ملک اکنت و او اول اوزبکانت از
ملوک خوارزم و در سنه اثنین و نمانده پونس

صاحب بستان و گذشت و پونس سلطه محمد خان حاکم شد و این پونس
بنای محمد بابر با شاه و میرزا محمد جبر و دولات میشود که دالدای این
بزرگ و سلطنت مدد و خزان صلیبی آن با شاه چنگیزی تباراند

سلطنت این ملک خان روزگار جبر و ناکت و ران در سنه خمس و نمانده سلطنت

که ازین خاندان مذرات خود و جان خود از تیغ خون برشش نجات یافته و ملک
 مورفی بعد از ازخاش دست برداشته متوجه کابل و قباخ هندوستان
 و تاتار بخت سلطانی امیری از دشت ششیک خاسته است به جهت دست
 واقدا کنند شدن شاهی بیک خاظم برداشته اسمعیل صفوی بمقتضای
 بسندای ظلمها شاهی در سده ست عشر و سیما شاهی اسمعیل صفوی در حدود
 با ششیک خان مصاف داده و او را بقدر الهی کشت و خراسان را بدید آورد
 و کوچه بخرخان در ماورالنهر حکومت داشت و بعد از شش خان از شاهان
 دشت قباقر برخواستند استیلا یافت در سده سبع و عشر
 سیما شاهی اسمعیل بر پنج مستولی شده کشتن امیر خیم نامی سپید در عمارت
 ایران و در ششیک خود و بر دست عبید خا و کشتن خود و باریا دشت از او بجا
 در سده شان عشر و سیما شاهی باریا دشت سمرقند کشته شد و امیر خیم نامی باغش
 باریا دشت روی ماورالنهر آورد و با عبید خا مصاف داده قتل رسید مصاف
 سلطان افغان و در جامه پادشاه و ظلمها صفوی و کشتن خود و در ششیک

و ثانی و تهمینه کو چو نجی خان و خانان توران با اتفاق یکدیگر در حد و جام پناه
طما سب صفت مصدق دادند و شاه طما سب طغز یافت و کو چو نجی پناه منظم گشته
میر تیمور سلطان بقتل رسید و بعد از آنکه مغرب کرز برهنه خود در میدان
افتاده مانده اند و بر دوشته بودند و در سده تسع و ثلثین و تهمینه
سلطان سعید خان صاحب کاشغر و غوغا سنا پناه کبشیر فرستاد و او را دیار خطبه
بنام خوانده و فتح کشید و در همان سال در مرصضی النفس درگذشت
و پسرش عبدالرشید خان حاکم شد

در سده هجدهمین و تهمینه عبداللطیف خان صاحب بلخ و ماورالنهر درگذشت و پسرش
فرماندها بر بلخ و اراق خان بر سر قند و تجارت استوار گشتند

در سده نهمین و ستمین و تهمینه براتی خان صاحب ماورالنهر درگذشت و پسرش
در تاسکنت و جوآنرو خان و در سمرقند و برغان و در بخارا و بلطنت رسیدند و پسرش
قرا صاحب بلخ فوت شد و برادرش بر محمد خان جان نشین گشت
در سده نهمین و هجدهمین و تهمینه جابون پادشاه شکیلی کشید و فتح ماکر و ده باز

در سنه خمس و شصت و نه هجری بمابین و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید
در سنه شصت و نه هجری بمابین و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید
بخر و سراج کشید و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید
عبدالله خا و در ماه و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید
هنا و در سنه احدى و سبعین و نه هجری بمابین و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید

کاشف در کتب و سراج کشید و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید

در سنه اربع و سبعین و نه هجری بمابین و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید
والی و در سنه احدى و ثمانین و نه هجری بمابین و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید
و سراج کشید و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید

تو و در ماه و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید

در سنه خمس و شصت و نه هجری بمابین و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید
و سراج کشید و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید

عبدالله خا و در ماه و شکر سراج کشید و سراج کشید و شکر سراج کشید

میشوشتند و را بقتل رسانیدند در سینه سیم و نهمین سعادتمند بود

خویش را بکشتند و در میانها با هم زدند و با هم کشتند در سینه اول و دوم و سیم و چهارم

بود و در سینه پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهمین سعادتمند بود و در سینه دهم و یازدهم و بیستم

تسلیم شدند و در سینه یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نهم و دهم و یازدهم و بیستم

میدادش میخواستند و در سینه یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نهم و دهم و یازدهم و بیستم

و در کشت و در سینه یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نهم و دهم و یازدهم و بیستم

و در کشت و در سینه یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نهم و دهم و یازدهم و بیستم

مندی قهر خراسان که دو و نیم خان با و مصاف داد و بقتل رسید برادرش

با قهران بر قهر داشت و سلطنت یافت و بر محمد خان و بکنت و بر نجارا

نیز مستولی شد در سینه ششم و هفتم و با هم خان از عراق

خویش را رفت و بکشت خویش بدست آورد در سینه نهم و دهم

و الف ابراهیم سلطان صاحب پنج و در کشت و با قهران بر آن دیار مسئول شد

در سینه اربع و الف با قهران صاحب ماورالنهر و پنج و در کشت

در چند ورش ولی محمد خلایا بانشین گشت
 در سینه سبع عشر و
 گفت ولی محمد خان از برادرزاده و بی بی خود امام علی بن محمد خان پسر دهم خان
 منور شد و بیایید به مسجد آورد و در دست تقدیر شد و بیخ رفت
 در سینه سبع عشر و گفت ولی محمد خان با امام علی بن محمد خان پسر دهم خان
 در راه و در آن روز محمد خان و بی بی و بی بی خان سلطنت یافتند و تحت تمام شد
 ما نقلت از کتاب مشاهد ما در آن روزی ذکر خواندیم
 مغول من و اولاد و جنکیز خان و من و کان قبله و الله متکبر
 اعلم منی التاریخ ثالث من شیخ حسن بن ضیاء الدین
 انزل فیہ الثیران و المصلوة

والسلام علی محمد

آخر المنمانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة والسلام
على رسوله محمد وآله وأصحابه أجمعين أما بعد

این مختصر است در بیان احوال اولاد یاقوت بن نوح علیه السلام آورده اند
که چون کشتی نوح علیه السلام بعد از طوفان بر جبل جودی قرار گرفت
نوح علیه السلام ممالک رومی زمین را برپایه ان خود قسمت نمود
از انجمله یاقوت را که با کثرت آیات پیغمبر مرسل بود نسبت بدین کرده و ملا
یعنی قوم ترک باو میرسد و از نو تا آدم علیه السلام چنین منتفی میشود که
یاقوت بن نوح علیه السلام نمک بن متوشیله بن بردن مهمل
طهر

بن قنابن بن اوشل بن شیب بن آدم علیه السلام بمشرق رخت
 فرمود یافت استقام رخت از پدر و الا که التماس دمای نمود که در
 هنگام احتیاج باران بکار آید و بعمل آن هر وقت بخواند باران نزول کند
 نوح علیه السلام التماس پس بپندول داشت اسم اعظم ربوع سنگ
 سفیدی خوانده و دم کرده با و داد یافت آن سنگ را گرفته و طریقه عمل را
 از والد ماجد یاد گرفته و آموخته روی بمقصد نهاد و بوسیله آن عمل هرگاه
 میخواست برادر خود و صیقلیت و ناخالی آن عمل در میان ترکان هست
 و آن سنگ در آن مسرت زمین بسیار است و آنرا تیره که جد و تاشی و بخار
 سنگ برده و بوی جرمی و خوانند اما حاصل یافت در دیار مشرق و طایفه
 انبیه عمل و او را و زید و رسوم نیک در آن دیار شایع کرد و نسبی
 که تندی و نفی نبوت مشرف بود چون بعالم جاودانی رحلت نموده پند و نسبی
 از وی یادگار ماند بدین تفصیل ترک چین و قلاب سنگ که بوی فلج
 خورده و شمس سید سادات و غریب رخ اما ترک ترکان او را یافت اعلان کردند

۷
او با کجوترینش فارسی که اول ملوک بجم است معامله بوده و کارها و اقتراف
اوست و ملک در زمان او ظلم گشت و آئین او این بود که پسران
شعبه میرانش میهند و تمام مال پدر و خرد را باشتند و دست
و چهل سال از تنجه خان از شصت فرزندان یافت اعلان بود و بعد از
برجای او نشست و بعد از او فرزند از چندش در بیست و هفت
و بعد از او از چندش کیوک خان و پسر از و پسر یک از چندش آلتخان
بای بی ران را قایم داشتند و او را و پسر یک شکم آمد یک مغول
و دیگرش قاتار موسوم شد و از نامها شصت قبیل و از مغول قبیل
بعالم منتشر و شصت شدند پس از آن دو کانه چون پسر مدر شد و تیز
رسیدند ممالک و وجه کرده بر پسران بخشید و چون الزام ذکر آن
اما ر و او شش شصت کانه او در کتب تاریخ نفقه اند از آن عطف
نعم لازم نمود بعد از کیوک خان مغول خان که فرزند او در و دنا
بود و نسب هیچ او دسات مغول بودی بودند و بیست خان صاحب شد

به پسر از تو آخان که او پس منقول بهمانی نشست و او پیشتر بت پرستی
 اختیار نموده و بعد بت او مان به و اخلاص بقضای آقا محمد علی
 دین مملکت گزیده شعرا کفر و شرک و بت پرستی را از او منقول رواج گرفت
 و او در حق تعالی بکنیه اختر یا کنیزه که بهری مطلقه مود در کمال حسن
 و دیانت و رعایت مصاحبت و ملاحت و ادبش بانه روز بهستان مایه
 در دمان نخرقت و شیر نخورد و مادرش هر شب بخواب میبید که بپایم
 میکفت ای مادر تا بخدا ایمان نیاری شیرت نخورم آن عقیقه از ترس
 قراخان که شوهرش بود و شرک و بت پرست بهمانی بخدا ای لاشه یک لاله
 ایمان آورد و آن کوک بستان بدان گرفت و شیر مکید و خورد و گوشت
 و ران عهد و ران رسم بود که کوک بعد از انقضای یک سال از عمرش تمام
 نهادند و جشنی و طوی عظیم منبوه و نه چون آن طفل یک ساله شد قراخان پدر
 اعیان و اشراف و کوسات را جمع نموده و ترتیب جشن و طوی کرده و فراد
 یافت که طفل نابی نام میگویند که ناکا پسر پاک که هر یک از اینان نصیب گفت

که نام من آنورست چنانچه شاد و دین بهیت هریج کاندسه یکی سال طفل آمد
اند زخم نکند باید نهادن آنور نام من به عافان میشن متعجب و متحیر شده
و این لطیفه در اندام و غیره تصور نموده بچشم تعظیم در او دیده اند هاست
رو نام محل از روز بر او مقرر شد آنور و خان روز بر نوید و در نوید
قدم گذاشته آغا خان آمد و شد و در پی در زمین منشن ملود می نمود
و قرآن نیز شیفته مهر و محبتش شده یکی از خوانین نامدار صاحب جمال
که در وسای الویس بود با نامزد کرده بهم آتشش کار و ساخت
چون خانین مذکور کیشش ترک و بت پرستی داشت آنور خان از دستفر
اینها با هم کمر ساز واری روی نمود تا آنکه آنور خان خاتون و بیکر از او
و بیکر بجای عقد و در آورده بود کسکه هم و منی و قد پرستی موافقت با هم سپید
تشیف و فریفته یکدیگر شدند خاتون سابق از شکلی که با بطع زن است بر او
حسد می برد و متفحص احوال شوهر و خاتونش شده هر دو را از بت پرستی
بیزار و تنگ می نهادند صاحب آنور یافت بر روی نزد قرآن شکایت

نقودا بهرانی شود صایان او بجای یکان برتلاست خاوت
جایان بهر شش بر شش صدایه و ناب جان نموده و توانان ازین
معنی بر آشفته مهر بری بعد اوت بسوی بدل ساخته قاصد جان بر آن
اسیر او شد روزی که افروز خان معده وی چند روز باریان سلطان هم دین
و نهیب خود در شکارگاه نیشا و شکار اشتغال داشت بر شش
با فتح کز ناخته افروز خان چون کار از دست بردور گذشت بوزن بقدر بر داده
دفع سایل از موجبات انکاشته بنهم کار بچنگ کشیده و فرمان بر خیم تیر
دل دوزی ازین سیروری بخون خاک خواری غلطید و افروز خان بتابد
خدای یکانه بر اینوه مشه کان غالب شده به قیغ و فیروزی مخصوص و
بنادشاهی و خرابی بر تخت ابداد و اوسس ممتاز و طلوس فسره موده
و اولیوش می دیند از خدا پرست مومنه شعار و فرمان فرمای عدل پرور و داد
بود چنانچه شمه از کرامت او اشش بر قوم کرده که کینه بر نیزه ثبوت و بهر
نیز تمیزه فرمود و او در میان رسوم نیک پسندیده باید کار که داشت

ولسمای و القاب هر تومی مثل سبب و کاشی است مثل قورقو
خانچه الی الاثنی جان اسمی و القاب مثل قورقو و قورقو و قورقو
و قورقو و قورقو و قورقو و قورقو و قورقو و قورقو
خانچه در دست که در دست و کادمانده و خواهران دست و کادمانده
که چهل خانه کج داشت و شیر و آن نمره گاهی که کد داشت و دوی و دوی که
حرک و مثل چون کورش است و چشید و فرزند و دست و دای کامل و دست
و عدل مثل و طبع با قول تمام بمالکت که گشتان از چنین و خطا تا بعد از التور
آب آب که با فراسان بقطعه و ده و ده سال و ده سال و ده سال
ایمانان نموده و در کدشت و بعد از و پس از و پس از کن خان بر سر
جانشین گشت و پس از و بر و در کدشت ای خان بر سر و فرمانده
نشت نیز از و خلف و قورقو و قورقو و قورقو و قورقو و قورقو
فرزند و چندش قورقو خان و در دست که پدر و کادمانده و قورقو
پس از ای خان و فرموده او صاحب گشت و کدشت و کدشت و کدشت

کند و نیند در ایام الاورین فریدون جهان و اهل و استیلا یافت
و اتفاق سوخ خان حاکم گمارد و افسر بر مغولستان غالب آمد و تمام
قبایل مغول را تبع نیز از هم کند و نیند خواجه بغیر از حیدر بن ابلیس و دیگر شخص
دیگر و دوزن ایشان کسی و دیگر جان بیلاست نبرد و با عتقا و مغول
چون مدد هر کس در یک میان کشته شود یک تن بی سهر از کشتگان
بپایستاده می شود و درین معرکه جانستان کشتن بی سهر و نیند
بر پاست که اسیر هزار نفر کشته شده و این چهار کس که بقیه السیف
آفتلی گاه بودند خود در اشیاب خیال کشیده کام و ناکام مدتی در اینجا
کند و نیند که کسی بس وقت نماند رسیده و نه ایشان را از دنیا و نیند
چیزی بودند و در میان ترکان آن موضع بار کز فون شهرت بود و قصد
درین چهار تن را و در اینجا توالت و تناسل رویداده و برود ایام جمعی کثیر غیر از
فصل اشیا بهر صید و ایالت و مروری انجماع با و لاد قبان مقور بودند
احوال این دو هزار سال که آن کرده و در پس آن کوه مخوف بودند و حکم و شول

و سباع و شترند و سینه انوار واقع باد و شتر و ببالک نجوم و شیر و دوزخ
سباع و دو چشم غذا می بایان بر و ایشان بود همان مزاج و دوی و طبع
سپیدی و خلعت ایشان سرایت کرد و فرزند زود گشت ثقیل و پشیمانی
نداشتند و در ششند تا آنکه از کشته کوبن بر کفایشان افتاد و شک شده بودند
بر جگر باده آنرا که سار معده سرب واقع شده راه خروج می نمود
و نایبان ایشان تعبیر بکار زیده و از پوست کوفته اند و خیره جودا
ما کوه غار و غنایان خفته و انقش در کوه بلکه در تمام جهان زوده و سحر ببارا
آب کوه در این خرمج اندان محبس بهرسانیده از اینجا بر آمدند و با نظر
در اقصای شمال و مشرق منت گزشتند و با امکان برای خود را اختیار نمودند
و احوال این دو هزار سال و هیچ کتابی مرقوم نشده و بنظر نیاورد الا
احوال نیموز تاس و سکه خواجه قیوم و قاش از اول و قبان است و در
از کشته قون بر و زبان رساند و سکه خواجه فرزند نیموز تاس است
و بعد از او ما الیه سید یلک و خان خلف الصدف و سکه خواجه است

و در ایام ابالت فرستادن از کهنه قون و مغولستان را برای سکونت و از
روی کتب و بود و نوسه مکان و جاسته و ضبط نموده اولو سات مغل را
جمع و آبادان ساخت و نزد دانا بان قوم مغل انکس و زرتشت
و شایسته سلطنت است که نسب خود را بیلد و زرخان رساند و بعد از پسر
ارشدش جبه بیلد بیلد ابالت و ریاست اقوام و اولو سات
مغول رسید و در تمام سلطنت و جهانستان و جهانانی بسر برده پسر
از و دختر و لاکو هر عفت سر عصمت خورش الدین بنت خوجه بهادر
که در میان کجاک و قویان نام به عیش نظام داشت و دو تنان بعد چو پنه
بهادر بنیت و اما دیش ابالت مغولستان رسیده و انفقو را از
دای و فرزند وجود آمد چون دو تنان به عالم جاودان شناسان حکومت
امل الویس بانقوا بازگشت که عقلی کامل و شعوری شامل و شجاعت و است
بایدت مانده داشت که ای ضبط و نسق امور راست برده و خسته با بادی و همور
بلاد و عباد و اشتغال در شش شش آن عفت خجابه عصمت نقاب بستر استراحت

بپوشانده بخواب بود که ناگاه نوری شگرف المستغف بجهت تاریک
درخشاگاه نیره پرتو تزلزل انداخته بکام روان او فرو رخت و آن غفیف
وز آن نور غیب مانده گشته ارکان دولت و میان اولوس در حق ^{سبب} آوازه
ناورست بخاطر آوردند و زبان طعن و اتهام در باره اش از کام و دهن
ناحفاظی سربون کردند حصص حباب ریاضیات فاسده آنها مطلع شده
مستعدان اخلاصند و کارا که همان دانش پسند از هر اهلوس نفی و لبری
و نامحلی استیاری بیادری برگزیده با آنها اظهار و اعلان آن امر مخفی نموده
برای تحقیق آن رزرنهائی و تدقیق آن سر نهائی و تصدیق و دعوی خود
و بر ائت ساحت خویش از آلودگی ریس آن بدگمانی فرمود تا که راسته
و ترکش و گمان گرفته نشیند و هر شب تا صبح بکشتک و تیان داری لوزم
بهداری و استیاری بجا آرند و آنجماع چند شب متواتر خدمت مایوره در
کمال تقیه بقطنا صبح مرده برانم زده به چشم سر معانی و مشاهد آن نور ^{غیب}
و ظهور و مدهت هم پرا از مشایه ریب می نمودند و تنفیق اللفظ و الکلمه ریاک

و با مانی و با رسائی لا و بلکه بر خرق و کراماتش کوهی و شهادت دادند
و معتقد بزرگ و طهارت و دل او از لوث آن نعلک تمت شدند و او را
در انعامت معذور و مجبور و مستند القصد بعد القضا مت معذوره حل
الغفور را از ان توغیب است پس آفتاب که هر روشن اختر بوجود آمد که نخستین
و مهین اینست بوزنجرفا آن اوست شاعر و را میقدمد این بیت نظم نموده
که در کتب تاریخ مرقوم است حکایات مریم اگر شنوی بانقوا این کتب
و نامی دیگر در مدح این خاندان سلطنت بنیان افشاده باین بیت نموده
بیت این سلسله از طلای نابست این خانه تمام آفتابست و بانقوا با اعتقاد
مورنین هم عصر ابو مسلم مروزی که بر نخل دولت نبی مردان و مسمک است
بنی عباسست بوده و این مرغیب که در پیش قدرت نمانهای خوفاست
و او علی کل شئی قدیر مطلق عجیبست هم در آن زمان واقع شده چون از
و تابع زمان اسلامی و در کتب مطبوعه و مرسوم است بعضی دیگر مثل شاه نامه
و مبارکت داهی و تنبای نسبت ظهور که در آن وقت بانی آلان سلاطین

جانشین این خاندان دولت بنیان بچید و بعد در تحقیق این مقصد مصروف
سعی های بلیغ برونند و تدقیق انبغی نمودند الغیب علی الله بوز جعفر انا
صدتم خانی جهانگیر عالمستان چنگیزخان و صد چهاردهم حضرت صاحبقران امیرنویز
که کان است بعد از ماد عیفت سر بر سلطت جلوس نموده و آئین نیک و رسوم
شایسته در احوالات مغل باید کار گذاشت و او نیز معاصر ابو مسلم مذوری بوده
بعد از و خلف الصدق او بوقا خان بر تخت پر نشسته بعد از و داد و جهانیا
جانشینا بر بر و پس از وی و قو قیس خان مدست در سلطنت بکام دل
که زانید بعد فوت الوس جلایر بر مغولستان تاخت نموده زویه و دو موستن
خان با پشت پیشتر قتل آورده و پس از هم که قایل و خان است در آن ایام
بهی با پسین رفته و در از آن بدید بجان آمان یافته چون از انجام مراجعت نمود
مقتدا و تن از روسای اولوس جلایر را با مقام مادر داشت برادر خود تیغ
فرار هم گذاشتید و با استقبال بر سر سلطنت نشستند و بعد از و داد و گوشت
بدهد و خلف از چشمش با یغفر خان جانشین گشت و مدتی با بالیت

و زیارت داد و جانهای دوده پس از وفات ولی عهدش تو منداخت
 پادشاه اوسانت فعل شد و او را در دود خانن بود از یک هفت پسر رسید
 و از دیگران و فرزند تو امان منوله شد یکی را قبل نام و دیگر را قاجار
 بهادر منسی ساخت شبی قاجارلی بهادر در واقعه دید که در خشنه حاضر
 متعاقب یکدیگر از حیب را در شش قبل خان طلوع نمودند و مره را بعد کوکبی عظیم
 در حمایت نور طلوع نمود و اقطار افاق بوی منور کردید و چند ستاره از
 منسبت و هر یکی بر ولایتی بر تواند اخت و پس از آن هفت ستاره متعاقب
 هم اگر کربان دولت قاجارلی بهادر سر بر آورده و در کره نامه کوکبی طلوع نمود
 که بظلمت و ضیاء تمام اطراف دنیا را منور کرد و امید حاصل کلام چو قاجارلی بهادر
 از خواب بیدار شد رویای صادقه خود را پیش پرستوده سیر بیان
 نموده خان ارشدین آن مسرور گشته قبل خان را طلب فرمود و زبانه
 بتغیر فرمود و بپیکر شده گفت این رویای صادقه دلالت میکند بر آن که ازل
 قبل کسی بر تبه خانی و جهان بینی رسیده و مره را بعد کوکبی هم از قبل

با و شاه شود که اکثر مغموره عالم را میسر کنند و بعد از آن حسب قیاس و احوال
متفرقه بقضیه اولاد او باشند و از فرزندان قاجولی هفت تن حیات مستقار را
بسیه سالاری کنند و متفرقه بیستم شش نفر نسل او بر ذریه که ربع مکتبی
متصرف که دو سلطنت اکثر مغموره عالم مدتی مدید و نسل وی باشد چون
قومندغان از تغییر خراب خارج شد برادران غیر موده به یک دیگر را
گفته بایم عهد بستند که سر یزانی قبل خان و اولاد او را مسلم باشد و سیه
سالاری و تیغ زنی و کشتن بی قاجولی بیا در مقرر باشد و قرار یافت
که فرزندان یکدیگر بطین بطین همین طریق را مسلوک دارند و عهد نامه خط انبوه
درین باب ظنی نموده و هر دو برادر بر این مهر نموده بآل قومندغان رسانیدند
نبار این احوال اولاد هر دو برادر و مقصد مذکور میشود و مقصود اوّل
در احوال قبل خان و اولاد و الا نژاد او قبایل خان بموجب وصیت پدر بعد از
صاحب تخت افشید و او را با خان خط مصادقت بهر سبب اعتقاد بر دوستی
نموده خط رفت و عذر می آید از نامه او نفوس نموده قرار کرده بپوشش خود

و بعد از این میان مغول و خانان خط عدالت عظیم هم رسانید و پس از آن
قبل از آن بر دست خط نیان کشته شد و در همان ایام قبل از آن بمحور و عدم
شناخت و سپید سالار و قاجولی بها و ربو و قونای خان فتنه ز قبل از آن
بعد بر بر سر ریخانی نشست و انتقام برادرش کشتید و خط و آن جاها را
تنبیه عظیم و کوشمال واقعی داده و التزام باج و خروج بر آنها نموده مظفر
و منصور بر صورت خود مراجعت نموده و سپید سالار و قاجولی بها و ربو
ببین تان بها از آن بعد از بدرفتاری و سلطنت بر سرش داده و در شجاعت
و دلاوری بمرتبه بود که هیچ کسی از بادشاهان و پادشاهان را در برهه
مغفل تاب مقاومت و استقامت آن نبود که در میدان دعوی متغافل
تا بمقتله چرسد لهذا اسم غازی او بلقب بها در میان درخواه مشهور
و سپید سالار و در اوایل حال قاجولی بها و در آخر فرزند ارجمندش
ابو محمدی ببلال پس بود چون او در گذشت بلیس کای بها از دلاوری
او شد شن منصب ایالت یافت و لشکر بر سر تا مارگر کشیده و هر مرتبه و شورش

انواع قتل و غارت و دزدی و سرساخته انقوم پریشان و منتشر در ارد
مفطر نموده مغفرو منور بنور بسیار علی خود مراجعت مینمود سپه سالار شد
در اوایل ابر و بجای بر لاشش و آخر سه غوغا چین بویان بود و چون او ماند
خلف الصدق او خان قهرمان و عالم گیر جابستان خاقان اعظم
و قاتل آن معظم جنین خان و در تورب او بر سر بر خانی بلکه مسند جهان
و کثرت ی و اقلیم گیری و عالم ستانی جلوس فرمود اول حال تماش
تموچین بود و لاشش در سال با نصد و چهل و نه هجری بود در سنه
با نصد و شصت و دو پدرش مسو کا بهادر در وفات یافت او در سنه
و هجده این ایام سو غوغا چین که سپه سالار بهار کار بر وی بود از نخبان قاتل
بعالم باقی رحلت نمود و قراچا فرمان فرزند رشید او نیز در ایام صبی بود
اکثر اقوام مغل سر از رقبه اطاعت تموچین بچندند و او در اوایل
ایام شباب محنت های صعب کشید و از مسالک مسالک نجات یافت
و این سر که دانی با قوم تا بچوشت و فقرات و جلد بر محاربات

نمایان نمود و ماقیمت را تمهینی قراچا بدو بان باو تک خان عالم گرفت
که با موبو کا بهادر سابقه محبت داشت و مسل نمود و همراه او کارهای
نمایان نظمو را آورد تا آنکه نزد او تک خان رتبه تموچین از همه درگذشت
و پسران و خویشان و امیران او تکخان از وی بدمنه ساختند
و خاطرش را بر تموچین بشوراندند و تموچین باستقبال رای مایه
و تبریات درست خود را از آن مملکه بیرون کشید و دو مرتبه در میان
تموچین و او تکخان جنگ صف در میدان واقع شد و هر دو ~~مسل~~
ظفر تموچین را بود تا در نجا به ساکی در سال با قصد و نو و نه بهری ماه رمضان
المبارک را او تکسلطنت و جانیانی کامران شد و بعد از سال در ~~مسل~~
قرا قوم خورقان عظیم نسبه بود و در آن روز خدا پرستی در مجلس ^{شده} حاضر
او را به چنگیز خان بلقب ساخت چنانچه شاعران را به این قصه نموده و در
بیت ^{شده} نهادیم نام تو چنگیز خان ز نوسن بعد خود و تموچین خواند تا از ^{شده}
که معنی چنگیز خان بود شاهش آن توری زبان ^{شده} پس از مقدمه و در

آخر ساه تشس خروزان ترمیکشت و سال بسال بقیه سلاطینش روزگار
میشد تا در اندک دسته نام ممالک خلا و چین و سعتین و لغار و روس
و خزر و آلمان و چرکس و صقلاب را بر بقه ضبط در آورد و چون از آن
ممالک فراغ خاطر نمود دست بر ضبط ربط محروسه خود زرم شاه که از
بجیان او راکشته بود و تسخیر ماوراءالنهر بلکه کل بلاد خواران و ایران
و روم و شام و غیره آورد و او را چهار فرزند ارشد بود: جوچی بیگ
او که ای: توتی در ترتیب بزم و شکار تعلق بجوچی داشت و تقدیم با
وساست متعلق بجغتای بود و تدبیر امور ملکه با او که ای مقرر بود
و سه انجام مهمام سپاه و ترتیب آورد و مقوض بنوی بود حاصل کلام
در شش سوخته ششصد و پانزده در میان او و سلطان محمد خوارزم شاه
اعظم سلاطین آن زمان و باجستان خواقین جهان بود و بسبب
چند که در کتب تواریخ مفصل مرقوم است مخالفت است و او ملکه بعد از او
خاندا انجا میده هم چنگزخان از طرف خود هر چند و اطفا ای آن نایره سعی نمود

بسیج نایب و نکرده ناکرانه مرابره غارت خان جویش زود و در او ایل سال
ششصد و شانزده بقصد انتقام سلطت بجای تو تان و ایران نهضت
نمود و چون بجد و اترار رسید بسم خود او کتای قاناز و بمهماره آن بازداشت
فتح و قتل عام بلد و ماورالنهر بر دست شاهزادگان او که ای قان و جوجی کتا
و جوجی بسم کلان ریشخیز خنجر روانه نموده و با خود بدانه متوجه بنجاره
جامه از امرای سلطت محمد خواندم شاه که در انجا بر بسم شهنون بر سپاه
مسلح زنده مندرگشتند و جمیع آنها با دفرستد قتل عام بنجاره بر دست جنگر خان
و خرایه و ویرانی خنجر بر دست جوجی خان و طاق و ران شهر آشوب
ویران مطلق نمود و او که ای بعد مهماره بنجاره اترار را گرفته جنگ
یکسان ساخت و ساکن داری و نافع ناری در انجا بگذاشت و بدر
بهوست و جوجی خان نزد یک بنجر رسید حاکم آنجا قرار نمود و روز اول
شهر فتح شد و جوجی قتل و غارت کماحقه بجا آورده در سر قند حجاب
دیشان رسید فتح و نهار عام سر قند - تیغ خود از بکنز چنان و فوج او

الفقه چون خان از مقدمه بخارا باز برداشت و کار سمرقند پیش نهاد
پسین گفت تا آنکه یک لک سوار و هزار افزون در آن بلده بود
بنفذه از آنکه سه روز بجنگ اقدام نمودند و در چهارم را باها مخالفت
کردی مایل به صلح شدند و برخی حقوق بطلب محمد را منظور داشتند
خیال قبال داشتند لیکن قاضی شیخ الاسلام و جماعه از اشراف شهر
از بلده بیرون رفته خان را عزت نمودند و آنان طلبیدند بعد از آن
شکر مغول استیلا یافته اتباع قاضی شیخ الاسلام را بصورتانده دست
بغارت بر آورده و هر کراویده بدین تیغ از هم گذرانیدند تعین فرمود
چنگیزخان چه نویان و سوداها در این قبل عام عالم و نوایان خود آید
و شام و روم و خروان و دوستان و سیستان تاسر حد هستند و شناسند
در فعل این حال خبر ضعف سلطان خود زرم شاه بخان ظفر دستانگاه بنظر سپاه
رسید چه نویان و سوداها و راهباسی هزار سپاه سوار جز از خون خوار
نیکاشی سلطان این ساخت و آن دو کاخره خارجیه شهر دولاب که رسیدند

اثری از تهاوت و آب و آبی نمیکند آشتند و از جنس جانداران چسب و کرب
انسانیک و نذیبانچ و ران فتنه اکثر ولایات ماورالنهر و خراسان و عراق
و از بایجان و شش و آن و دستان و حد و دروم و شام و سیستان
و سرحد و خراب و ویران و بی چراغ مطلق گردید القصد حید و سودا و بهادر
پس از تخریب بلاد و قتل عباد که از شمار و هم و قیاس و تخمین و گمان
بالاف و الواف افزون و بیرون بود از راه در بند شش و آن بدشت قباقر در
آمد و در ماورالنهر باز محمد مت خان قهرمان دوران پیوستند و چون
از تخریب ماورالنهر فراغ خاطر قیامت یافت حاصل نمود پس آن خود و جوی
و جغتای خان و او که آن مآل را با نواح بلاد و نواح نجر از رزم قستان
که اصل این فتنه از اینجا بر جاسته بود و در انوقت خمار کنین که از اعیان امرا
خوارزم شاه بود حکومت اینجا اشتغال داشت القصد چون شاهزاده گان
لشکر کشای جغتای نواحی شهر رسیدند محاصره نمودند و در اندک روز
چراغ و پیر شمس فتح آن نمود که دم غلبت را بر اعدا و اندک روز که

از اهل خرقه و هنرمندان جدا ساخته زنان جوان و کودکان را اسیر گرفتند
و بابت غلابین را بر لشکریان قسمت نمودند که بقتل رسانند گویند شخصی را بست
چهار کس بجهت رسیدند بود که بقتل آورد و محاصره قاتلان از صدها کس متجاوز
بود و از ششصد ای غلامانم یکی شیخ الشیوخ نجم الدین کیری سبقت گرفت
انقرضا! ما چنگیز خان بعد روانه نمودن پسران خود بجا نخبه رفت
و از انجا تره شتافت و اهل آن بلده را از صنایع و کبر و بر باد و پیر و امیر و فقیر
تبع کین از هم گذرانید بعد از آن قولخان پسر خود و خود را بجا نخبه اسیر
رجعت نمود و فوجی دیگر را بر سلطان جلال الدین منگونی بر سلطان محمد خوارزم
که اگرستم و سغدیار و درویشکارش بودند ی پشت دست دلاوری و پهلوانی
بر زمین بخروند تا بقیه پیش مانده غاشیه برداری شجاعش سر مایه فرو
میدان خود و نیستندی نامزد فرمود و خود متوجه خرابه طایق انهد و گشت
و بعد از محاصره هشت ماه طایقان را گرفته هر تنفسی که در انجا بود گرفته بخواب
عدم نموده درین ماسنگام خبر رسید که فوجی که بر سلطان جلال الدین فرمود

از ضرب دست آن رستم روزگار بفرار و هزیمت رفت خان کرد و نایب مقام
قیامت قیام از بلخ و طایفان بجانب ترمین عنان سمنگیتی نور و عالم با بال
منقط ساخته بر شهر و دهی که میر رسید از آوی و آبادی اثری نمیکند داشت
کارنامه رسمی سلطان جلال الدین منگرنه در جنگ میدان با چنگیز خان
انقصه چون آن سفیدار رستم غلام بیغی سلطان جلال الدین منگرنی از توپ
جانبی خبر یافت از جای که بود و با جمعی که تا آن وقت همراه داشت متوجه
هندستان گشت و خان در تعاقبش رسید و ایستادند و تا خسته نشدند
رسیده سلطان با دلی قوی و املی در میدان صف آرایی کارزار بان افواج
بیرون از شمار شده و دست بروی رستمانه و کارزاری مردانه کشید
نموده چون معامله بسیار بر او سخت شد و از تقای هر دو قتل رفته غیر از
عدد و دی چند با او نماند چتر خود از چتر دار بر گرفته و بجملات مشواتر هجوم
افواج مغلی را برانگیز ساخته و کوه را ای تادریا بر آوی خود و اگر ده دلی را
همیناسب را در یابی نیاید که باب و آنگ مشهور است از بلندی نگاه کرد

نوحه و بگویند که در میان آن دریای دمار و بحر و کجی از دوطرفه ما بدگسار
واقع است و از آن وقت که آن بسک جلالی بهان مناسبت نام میبشی
و شستبار دارد و رسیده چون خاطر از صد مد فوج مغل فراغت یافته
بود چتر را بر آن کوهچه در سوراخ سنگی قایم کرده و درخت و جبهه و خوش
خو را و زمین جالبق اسب و ساز و براق اسب و خود که در آب دریا نشسته
بود برای خشکاندن در آفتاب بالای سکنهای همان کوهچه جلای انداخت
اما لشکرش جمعی طعمه بیخ قضا و کروی بقعه نهنگ دریای فنا گشته متغیران
ازین هر دو بلا بخت نیافت و چکنرین درین وقت بر کنار نیلاب سیده
و کارزار و کار و بارش بریده و تعجب انگشت خیر بدندان تحسیر کرده
پسران خویش و امرای جلالت کنیش مغول آورده بانگ بلند
برو آفرین کرد و گفت از بدین ازینان بیاید بیرونی بسیر بیکتی کسی مرد
نیزین ندیدند از ناموران پشیم شتند بهجوا جو شیرست فرورنگ
بدینا و لا و رجو چکی نهنگ ندان همان جا عطف غان نموده و با بسیر

گفت مرد فاضل بهشتیار ازین قسم غنیم شجاع بهادر فاضل و ذاهل تواند بود
و احوال که ازین اردو و رطه خون خوار چنین سلامت برآمده البته مصداق کار
نمایان میشود و ازو بر خرد و احتیاط بوده و در فکرها باشد فی الواقع آنچه
بر زبان خان استدر ارج بیان گذشته بود بعد اندک فرصتی بغیبه بظهور
رسیده و منظر قدرتهای آفریده کار شد چنانچه تفصیل آن در کتب تاریخ
منشور و مسموعاً مرقوم مذکور است و از شعرای عصر بغیبه السیفان گفته
آدم کز آدمولانا کمال اسمعیل در جنبی که سلطان مغزاید از هندوستان مراجعت
نموده و در فراسان بزبایان و سخنگان و رفوای مغل دست برداشته
در ستان و جنگسای مردانه نموده نموده بضبط عراق و اصفهان کامیاب
و کارمان گشته و بغزو و جادو و جستان که تمام آنها لاک کفار مشرک فساد را این
غریبت نموده و اکثر قبایع و قلاع آنها ستون نموده و بپوشش کش داده و در
یکسره بایستاد و موضع داده و در میدان کارزار ازین بر زمین نهاده
از هر ما مغلوبه و منصور مراجعت فرموده و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ هجری اصفهان گزیده

مولانا کمال الدین اسماعیل صفیانی قضا به غرض در تنبیت قدم
فرمودن بر شش نظم کشیده بدست آفرین همان قضا به بلازمت پیوسته
از جوایز انعامش صلوات افروخته این چند بیت از قصیده ایست که در اول
ملازمت گفته به بسط روی زمین بازگشت آبادان به بین مقدم و
هذایجان جان به جلال دینی و دین سکینه آتش ای که اندر دوش بسته
بر جان سلطان کنند تنبیت یکدیگر همی سخبات به بقیتی که زان بماند و
که در خور زشتان روزگار که داد و قضیم اسب نقلش و آب
سمند غم تو کامی که برگرفت برهند نهاده کام دیگر با فاضل آران به با جلد
چنگیز خان بعد از معاودت خود حیدر و موبد ابعاد در استعانت سلطان
از آب نیلایب گذرانید در انبایب آکیده بسیار نمود و آنستامان و لاهور
در نجس و تعاقب انبایب حیدر و حیدر کار برید و در آن شهر کار سپید
ان عمل بر بست چنگیز خان و قتل عباد و خواجهی بلاد مرعید اشته و بر
ناظر خود مراجهت نموده سلطان پیوسته تو لغت اشتباه مرونش

به دست تو لیجان که باهشتاد هزار سوار بلا انار بخراسان رفته بود مرد
شاهنشاهی را بخاک کبان ساخته خیر از چهار صد کس از اهل فرقه و بعضی
از بزرگان و دختران ماه روی احمدی را زنده نگذاشته از اهل خانه نیشاب
شستافته در پنج شش روز ان شهر را گرفته از جاندار اثری نگذاشته است عام
نیشاب و رستم به دست تو لیجان و تعداد و ششمان آن بیده و زمانج خراسان
از دست که دو از ده روز شمار کشتگان نیشاب و رستم سوای محمد
او و اطفال که بنده و اسیر کرده برده بودند هزار هزار و هفتصد و چهل و هشت هزار
کس قتل آمده مولانا غلام الدین شاه در همان ایام تبااهی زده با کیمی
از ملازمه دارد خراب نیشاب و رستم شده و کثرت آدمی که نموده
و نکاهی تعجب و تحسین و تحریک جان بسمان کرده این طبعی عمر خایم بی اختیار
مناسب حال رزبانان حقیقت بیان عرفان تر جانان گذشت سه
ترکیب پلای که در هم به دست به شکستن آن روانی به دست
چندین سر و دست نازنین از سر و دست ناز هر که به دست بکین که شکست

همچنین این رباعی منسوب به شیخ الشیوخ نجم الدین کبری است قدس سره
اینغزیکه در فتنه خوارزم قریب بزبان شهادت خود فرموده بود
ای رانق مورد و مار و زانغ و بلبل گشتند ملک بندگان تو به کل مشت
سک را بهانه ساخت ازنت و تو میکنی نه تار و منعل و کان ذلک
فی مشهور سنه ست عشت و ستمانه شکر برات کش
شهر را محاصره نموده ملک شمس الدین محمد که از جانب خوارزم شاه مأمور
بود تا یکصد تنه جنگجوی عظیم با خواجه منعل نموده بدختم تیری شهادت یافت
و مردم هرات مایل بصلح شدند و تو بنیان نزد یک پدیده زده رفته مردم
بابی خوانده و از مخالفت و منازعت نرسانه و سوگند یاد کرد که بشیر طایلی
بجان و مال هیچکس تعرض نرساند نگاه اشرف و احیان بخدمت شاهزاده
پیوستند و خلق از انجمله غیر از دود زده کس نامی که از اتباع خود از رزم
بودند دیگری از مردم هرات از دزدی و آسیب نرسانید و شخصی را شکنجه
قرار داده نهم دست در پوست و پس از مراجعت نموده و از دریا

نیلاب بکود نمود طایرین و کابل رسیده بعضی افواج جنگیز خان را در
 جنگها متعده شکست و منهنم گردانیده تا بران خبر در هر جا از جانب
 جنگیزان و شاهزاده کان نایب و دروغه بود مردم انجا بیوادر
 سلطان آنها را بقتل رسانیدند مردم هرات نیز با وصف عهد اطاعت
 و امانی که با توپخان مضبوط داشتند و از طرف خان بزرانچه بودند پس
 ایشان باشد بعمل آمده شخته او را با رفیقان کشته و با نگی کشته به
 از آنکه اینجور جنگیز خان رسیده بغایت برآشفته و با توپخان بطریق مهر و
 عقاب سرمود که اگر توان مردم را تیغ میکند و این فتنه عادتش می
 انجامه او کتای خان را با اشتهاد هزار سوار دیو کرد و از فرستاده داد
 پس از محاصره شش ماه بهرات تسلط شده تا هفت روز بقتل عام
 آن بلده پرداخته بلازمست پدر مراجعت نمود و دروغه انصاف سلطان
 که چون او کتای از هرات مراجعت نمود در او بی نزول فرمود و از دشمنان
 دو هزار غل و دو کرد و در روزی که در آن کسی در کوه پشته باز او به بیخواب

مبایق نشده باشد بقصر و تحسین حاشی بر داشته بشود و بقیه بقیه
مناجعت کرده و بیست هزار کس خون گرفته اجل رسیده بودند بدست
تبعیدیان پیش رفته رسانند و غیر از مولانا شرف الدین علی خطیب ناکدی
در هرات جان داری نماند و چنگیز خان چون خاطر از مرسله محمد ولدش
فانح ساخت بفرست اصلی که قراقم باشد مراجعت نموده و چند کار انجام
بعین نیت طشکاده و اتحاد اختراع رسوم و باسای جهانی و جانیست
در رعیت بروری و رخا و لشکر و لشکری و آبادی و معموری ممالک محکوم
تصرفه قدیم و مخالف گذاری و دوست نوازی و غیره اموری که لازم
و دستور العملی سلاطین صاحب دایه الوالقرم است بدو اخته بعد از آن قورلت
بزرگ نموده و در یک یک سال راه ابله و نامدار و فرزندان عالی مقدار را
از هر جای امدای فتوحات و توانا مات طلبه داشته در آن قورلت مناسب
رتبه و پایه هر یکی با او سلوک با ایشان نموده و ابواب بند و نصیحت برده
ساعه هر کدامی کشوده و در این باب کمال دقت و کجا برده چون قورلت

رحلت خود معلوم کند هر کدام یکی و ناصبی نامزد فرمود و در باب این
وفا بعد و عمل مضمون عهد نامه قباخان و قاجولی ببا در وصیت تاکید نمود
و در شهر ربیع الثانی سبت^{۲۵} و جمعه^{۲۶} و شنبه^{۲۷} و شریف و شنبه^{۲۸} در همان بزر
قدیم خود رسته که برای خوابگاه آخرین خود

ببند نموده بخواب عدم میل استراحت

فرمود منت تمام شد

هذه الرسالة

رساله دو بیان انساب یاسامی

خاقانی که بعد از چنگیز خان در افع

یورت سلطنت نموده اند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى نَبِيِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

رساله دیت مشتمل بر احوال و روح صاحبقران کیستستان امیر تیمور کورکمان

و طایفه زمان صاحبقرانیش تا زو روفات او و تعداد او و اولاد او و افاضات

که در زمان حیاتش موجود بودند بد آنکه افع یورت عبارت از اقوام روم است

که چنگیز خان آن ولایت را در صین وفات نمود با وجودی که جو جهان و خاقانی

که پسر بزرگش بودند با و کذا افعی تا آن که اجب اولادش بود و سپرد و او هر دو نفر

و یک از آن وقت تا عهد دولت و اقبال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکمان

در آن ولایت با مالیت گذرانیدند و بعضی از متاخرین آنها بلا دست صاحبقران

نیز رسید و شمس الملک و ضایع شدند بدین تفصیل که فعلت
او که ای قاتل چهارده ساله کیوک خان پشش یک سال منکو قاتل بن تو لیج
بن چنگیز خان هفت سال قویلائی قاتل برادرش سی و پنج سال تیمور قاتل
بن حکم بن قویلائی قاتل شش سال قوشلای خان از اخفا و قویلائی قاتل
تو شباری بن قوشلای تائیزی بن توکک نوشیر، ان بن وارا ایشکیز بن
بن وارا ایک قاتل بن کیتور خان بن سبور خان قاتل که بلا در دست صاحب
رسیده بود و مصدر تعظیم و تکریم شده که بعد وفات آنجناب در واقع پور
بجای نشست اما بنجان از نسل ارفق نوکان بن قویخان او را و آنخان بن
تیمور خان ادا بنجان بن ارکیتور این هر دو کس نیز از نسل ارفق نوکان بن چنگیز
بوده از میان سلطنت جوینان بن چنگیزان و اولادش در دست قویخان و انجا
مشهور بازرگانه و کتب و اینج مطبوعات که نویسی افواج او که از دی
چنگیز خان را غارت کردند و قاتلانش که حاضر بود گرفته پشش یک خان
و او خد گاه آن عورت را نگاه داشته باز نزد چنگیز خان فرستاد و متعلق
الحال

از آن عورت پس بپوشید و چون آمدن خان از راه جوی نام نهاد و نیکنی تو سپید
بنابر این است که چغتای و او کلدای در نسیب جوی طعن میکردند و بود در جاک
پدر بدشت قبیاق رفت و آن را چنانچه متقدمین سلاطین و نوادین هر یک
چو جنیان بانو خان و برکه خان که مسلمان شده بودند و اما قاقان پسر هلاکو خان
از راه در بند بردشت قبیاق لشکر کشید و از برکه خان شکست فاش خورد
نزد پدر بابران رسید بعد از آن خللی بیک خان اردو بند روانی ابرار
شد و سلاطین هلاکو خانی را که شمال و اقصی دوده بر گشت بعد از آن
او شش خان و قشش خان ظهور نموده و از صاحبقران امیر تیمور که در گشت
در جنگهای عظیم مکرر گشت خورده و مغفور و الفخر شد همچون شسانی خان از او
ایضا الفخر خان او را یک ظهور کرده و مالک توران و خواسان شده و در جنگ
اسعیل منوی گشته شد و بیکر عبدالعزیز خان و دودا متعلقان و ولی محمد خان
و ذر محمد خان و عبدالعزیز خان «غیره» هر کدام صاحب صد هزار سوار بوده اند
و اما حال سلطان و در بدشت قبیاق و ماوراءالنهر مستولی و مسطاند

باید و شاید که ضبط داشت نموده همان باوقات یافت و خان عظیم الشان
اول الغم صاحب عمیر ممالک کبریا قایلیم ستان سپاه دار سپاه کشر قهار
جبلد خنانچه در اوس جوجیان کثرت بزخاستند و هر هیچ اوس از اوست
از بعد انبای فیکیر خان بهم رسیده و آمدند و مدت دولت و سلطنت خنانچه
از آن وقت الی الآن قایلیم ماند و در اوست و بکرا نمیشی موت گرفته و جوت
مرشته ضبط سوانح و تواریخ در آن اوس داشت و انفس و وسیرت و چو تیر
مفقود است و مطلق مضبوط نیست هم ازین جهت کثرت و بسیاری و دنبوه
این اوس و تواریخ سلطین این شماره از احاطه قدرت بشوی بر نیست
و در فکر ضبط و جمع احوال اسما کوشیدن با آنکه گفت تجربه را می فقط کنند
از اندازه علم و معلوم موزع افزونست لهذا از آن داشت و وادی عطف غان
کیت خامه و وسطی نزد مناسب و بیه تذکر احوال هلاک خان و اولاد و خنانچه
در عصر ایران و آذربایجان و غیره بر دامن البق و انب نو و خنانچه بخار
میرسد بیان سلطنت هلاک خان بن تولخان بن جلگه خان و اولاد و نسب

در ممالک ایران از خزان و اوراق و آذر با بجان و شش و آن تا سرحد
شام و روم و مصر چون ساسانیان بن نوینان بن چنگیز خان در قیوم
که مانع بورت شهرت دارد و بعد از کبک خان بن قان که اجب بلاد
و دلی عهد و جانشین چنگیز خان بود بخانی نشست و ریاست و کلان تر
او کس او که ای قان با کس قوی بازگشت برادر خود هلاکو خان را
با قوی شایسته جبار خود بخوار بستن ایران و قتل و غارت بلاد
غریبه و جنوب ترکستان روانه نمود و مقصد اعلی از ارسال
او با نصیب جمع خلفای بنی عباس و استیصال و انهدام ملایحه رود
بار و فستان و قطع و قطع بلاد و قلاع آن فرقه ضلالت نهاد و تسخیر بغداد
بش نهاد و است کرد و انید و پیش از آنکه بمید و انداز انطایفه محمد اس
اتحاد فرستاده با علی و بعلت دعوت نموده بشراط انقیاد بمواید
رعایت و امداد و اعانت مستمال و مطیع و امیدوار ساخت علایع
خوارش و اس و پیش اهل ضلالت و عناد از قبول آن فرمان واجب
نموده

الله و خان قدر قدرت قضا جریان سحر باز زده در تپید اسباب و آلات
جنگ و حرب همت کاشد بخت خس و خاشاک چند خواست بر او سیستان
قیامت موج طوفان کرد و پیشد ممانعت برکشید باریان خان ظفر همتنا
با فوج قاهره و فوج دافت و در و مغول متوجه کوشمال آن معور و بدش
متوجه شد و قبل از آن که عرصه قستان از حد مدسم مرکب موکلت حضرت
رکابش بر مسافر و توتا کرد و خواند علاء الدین نصیب آمدش از قضا
و بنا انندام و قرار بداد البوار جنتم او بار کشید و پیشش خورشاه را اطلاع
بیاوشت ای بر داشتند در قلعه الموت که در استحکام و رفعت و متناهی
طرف دخول و خروج مستحکم ترین قلاع قستان بلکه حصون جهان بود و متوجه
هلاکو خان مدت یک سال کامل بمحاصره آن قلعه و خرابی مضامات آن است
چنانکه کشته گشت و مدفون شدند و راه در آمد و بر آمد و در سدر جره و سورات
بر محصورین نسبت نوعی درین باب میافید و نشد و تاکید بکار بند که محصوران را
کار و باستوین و کار بجان رسید و بجز و الجاه القاسمی آشتی و صلاح گردید

بهر چه اشتهار خان غلو و تن در دادند و خود شاه تیغ و لقم بر دست
و قوطی بخر در گردن انداخته باستان روی بندیکه پیش ملاکو خان خاک
نالت و سرانگه کی نساه و حال او را که چو بجان گشت نالت تمام بخدمت
مسلو خان حواله محافظان نموده روانه اُلغ میورت فراتویم نموده و پیش
مستور قبل از آنکه از آن مسافت دور بمقصد رسد اجل عاجل امانت داد
و روان پلید پیش کسب راه مغرب سوی سفر کشا و خواجہ نصیر الدین طوسی
که در آنوقت از حضار پای تخت و مصاحبان مجلس الهجان بود و در آنوقت
این قطعه تاریخ نظم نموده مشهور افاق و مقبول خان با استحقاق تخت
سبل عریض پوششده و چاه و چارشد زور و دشمنی اول ذی قعد و باداد
خورش و بادشاه سماعلیب از تخت برخواست پیش ملاکو بایستاد
و ملاکو خان پسر از فتح و قطع و فتح بلاد و قلع و قمع بلاد و قتل اسیر بر و جو
آن طایفه ناله روی غریمت تجسیر نموده و استیصال خلفای عباسی نزل
آورد و غلبه و سلطوت کشیدند و در محاصره و قتل نموده در اندک مدت

فهر او جبر مفتوح و سرخ نموده و مقتل عام بغداد و بغدادیان بر خسته
و بنیاد خلفه را از پنج دین بر انداخته در تاخت و تاراج و قتل و اسیر و غارت
و درانی و قبیله از قبیله قانون و ساسی چنگیز خان فرو نگذاشت هر یکی در تاراج این ابله
عظیم و ساسی که کبریاست صغیرا رفت از اینست این دو بیت بر صفحہ نو نگار
باید کار گذاشت سه سال بخت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم اردیبهشت
شد خلیفه بر ملاکوک خان روان دولت عباسیان آمد بسند و شعری دیگر نیز
درین واقعہ قوافی و مرثیہ با کفایت از انجمده شیخ مصلح الدین سعد
شیرازی ترجمی در مرثیہ خلیفه و خواستہ دار السلام بغداد و مقتل او بنظم آری
در مطلع غزل نیست سه آسمان داخدا که خون بگرد بر زمین بر زوال ملک
مستعظم امیر المؤمنین و با محنت لشکر کشیدن ملاکوک خان که ملقب با بلخانش
بر ایران و بر انداختن خلفای بنی عباس و قطع و قمع طایفه و اسیر طایفه
و تخریب ملا و قتل و اسیر بغداد و غیره آن بود که خواستہ بنصیر الدین طوسی
مدنی در مستان در میان طایفه و قلم و نوشت و از انجمده خاله انواع انجمده

و او تبهانگشیده و نائب آن خوار بر پاشا و رده از اوقای ملک برآمده و مستعجاب
رفت و در دارالخلافه نیز به تشییعی که اعلام داشت از علمای اهل سنت
استخفاف و ذلت کشیده و چنانچه مشهور است که اهل طوس را نسبت با دمی
چنانچه خراسان به بیشتر یعنی به شجاعت و بلاهت و طاعت شورو درایت
از اتفاقات روزی در مجلس خلیفه جمیع علمای عصر حاضر بودند و این مجلس
و خواجہ نصیر در جلوه کلام جانی نشین یافته خلیفه از این سخن در هم شده
بطیش تمام از مجلس خلیفه برخاست خلیفه پرسید که کجا میرود گفت میروم
تا شتمای خود را بسیارم علاوه آن درها زور را میان اهل بغداد
و اهل مکه کج که همه شیعی مذاهب اند بر سر مذاهب گفتگوی واقع شده
کار بجنگ و جدال کشید و ابو بکر نام پسر معظم خلیفه مکه مک اهل سنت
تقل عام کر ضایان نموده کج را آتش داده سوخت و وقیع از وقایع
خرابید فراموش است خواجہ نصیر الدین اتمام این معاطله نیز مرکور است
و داشته که اهل سنت که با طبع مذاهب تشیعش بود محکمت استخراج

بوده از بغداد غنیمت سفر تبرکسان و از انجا مانع بورت قراقرم نموده
و چون هلاکو خان علم خواه و عالم دوست بود و خصوصاً علم بیادستند
و هند سر را زیاده مایل خواجیه جغتیش رسیده و ابلجی زرقینه و شیفته
اوشده با وجود کفر بلکه معتقد و مریدش گردیده با یکدیگر موافقت
دست داد و تبار و باعث بدگوئی و خوار و برپوشش ایران و هلاک
ان غنیمت با انواع مرغیات و اقسام عیالیت و در خلا و ملا تحریص و تحریض
و ادوا نمود و بر آن آورده که از خدمت برادر بزرگ خود منگوقاغان
که وارث و جانشین چنگیز خان در اربع بورت قراقرم در آنوقت مشاییده
استدعای انجمن نموده باشند کرای کران و خواجای بی پایان بایران
روی تسخیر نموده رسیده کار بجائی که رسید القصد هلاکو خان بعد ازین
قضا با مدت اشته سال در سنت ایران و موافق و آذربایجان و روم
و شام و کشمیر و آن و کجینان و ازین و دغستان و دیار بکر و غیره محمود
جهان مستقیم بی مشایعت قهری بکلام و اگر اندیشه نقد طایفه را بعضی

از جماع سپهر و در محنت و جوهر نیم آید و ازین جمیع کبریا و اواندازند
سر عالم و عالم از دست تسلط و تحکیمش آید و خود را به نصیر این قلع و در تارنج
بر طبق منظم ساخته و چون املاک و مراغه زیستگاه شد بیکر در تقدیر ازل
نوبت او را آخر سال پیشه و نصرت و شکستید که شب نود و نهم بدر
ربع الآخر چون املاک و خان از تحت سلطنت ایران تخته تابوت رس
و از دنیا رفت و نایبم آید که شب طغی الصدق و سیدش ابا قاسم با تخت
ایمانی نشست و او از جمیع خواص منقول بحسن خلق و عدل و دود و عزت برور
و آبا و کان کاری مستحق و ممتاز بود و در مرتبه او را مصلوب با خانان و شرف و جلال
و سلطان و خواصین و کسری و جی خان و و بیا و اول در حین حیات پدرش
املاک و خان که فرمان و اعیان داشت از ابرار ان شکر کشی کرده و از راه و جلال
شهره ان که محدث آن پسر می نویسد ان است داخل و شرف و جلال شده و در
طرف یک خان بن با تو خان بن جوجی خان بن چنگیز خان که در آن و ان خان
پسند او پس جوجی خان بود و در کفر و شرک موروثی دست برداشت

و مستفاد احکام دین جنیف محمدی و تابع شرع شریف احمدی شده با اکثر الکس
چو بی خان از دست قیماق بدفع سال بمقابل رسیده هر غنایان طرف باطل
تا بر جنگ و جدال خوان صلح و اخلاص نشد ازین طرف حمل بر زبونی حریف
و غلبه خود نموده کار بصف آردی و میدان برای کارزار کشیده و در نهان
حدود و در بند بهیم محاربه صعب و جنگ سخت داده و بر که خان مظفر و منصور
و با با خان مخدول و کسور کرده عیان فرار از میدان کارزار بصورت
دیار معطوف ساخته از همان راه در بند باز نمیدست بر رسید و بر که خان
بعد ازین فتح نامدار را در بند تعاقب منتهی نموده مظفر و منصور را
و غنائم را جفت بوزن خود نمود و مرتبه دوم با بر افتخار صانع خویش
که با فواج بلا امواج بیا فواج مغول و قلماق و قرغیز و جت و غیره الو سات
چیتی بستیخ ما و الله شکر کشیده سخن نموده بعزم ایلی ایران و کوشمال
ایلیخان از آب امویه عبور نمود و داخل حراسان شده هر جا رسید توره
و ماسای جنگین خان درو برانی معموده ما و بلاد قتل و کسیر و غارت و غلبه بود

عباد و قبیله: از و قلیق س. امر بر بنیاد مهمل و محطل فرو گذاشت و از پنجاب
ابا تان که بعد از بد رکش رکش بر تخت ایلیخان و سندها کوخان جلوس شد
از آذربایجان و عراق پای تخت خود بمقابلۀ خان چغتای با خود نامحدود
منقول و تاتار و قشونات اطراف آذربایجان و سرحد های روم و شام عراق
و خراسان توجه نموده در حوالی هرات ما پس آن هر دو خان قهرمان و مرد
خانان کیتیستان اتفاق مقابله و مقاتله رویداده و جنگی صعب و درج
شدید واقع شد و از هر دو طرف چون بیکاندر در میان بنود نیامد و ناموس
هم خسی و هم نزادی کوششهای که در متعبد شمس ظهور گشته برای غلبه خود
و زبونی حریف میل آمده بعد از آنکه آثار غلبه از طرف براق مان ظاهر شده
و اخراج اباخان خسته و زبون گشته نزدیک بود که صورتی روی نماید که اندک بزرگ
نباشد و بن اثنا امیرالامرا و در علیه سلطنت اباخان تو قین اعظم امیرستان
مبادرو در عهد این از اسب پاچه شده و عاشبه ریخاک مصاف انداخته
فخرشای خود و برادرش شمس تا کید و تشدد نمود و بین کن نبات و استقامت

افواج منهدم باز بر جنگ و کارزار بر گشته و بر حریف بیوشس برده و از جا
برداشته شکست دادند و بعد از منظمی غارت شدند و بر آتخان منهدم و مسکین
روی بویرب خوندن و ابا قاضی مظفر و منصور و تنجگاه خود در رسیدند
درین بیت اشاره بهین بایرداری ستاها و در دین معرکه نموده که تا افغان
دو جهان مذکور است و اقوام عالمیان خواهد بود و سر د حله عشق و آتاب
من آوردم و پس بجو در جنگ بر آق از هم بران سنسای و سلطنت ایراک
بعد از ابا قاضی بنام و این هم کوفان که مسلمان شده و احمد خان لقب
یافته بود قرار گرفته پس از و از غوغان ابن ابا قاضی بنام کوفان رسید
و از غوغان خود به شمس الدین محمد صاحب دیوان و اکیته آنکه بعد از ابا قاضی
با احمد خان مذکور که منقلد دین بنی آخر زمان شده بود و پوست مع اولاد و
بقول رسانید و سعد الدوله نام یهودی ندیم شیوه در مجلس آن پادشاه
قرار داد یافته کار سبای کشید که امور ملکی و باجی از پیش خود بکنده خان کار را
بر آن داشت که مسلمانان را در اعمال و دیوان و مثل نهند بلکه جو کاین جموع

انشاء شغافوت شعار حکم کرد که کعبه را مسجد اقصا نام نهادند که تاگاه مجوز
دین محمدی صلی الله علیه و سلم ظهور نمود و در غون طعون برضی متک گفت
و در ایام مرض او طفا جابر تومان و بعضی امرای دیگر که از سعد الدوله بود
بینه ویرینه و در دل داشتند فرصت یافتند آن یو و مردود و انقبض رسانیدند
و غون هم در همان چند روز بقب و شتافت و امر سلطنت بخت
بن اباقا خان رسید و او نصفت عدالت و حوی و انصاف داشت اما
چون اهمیت شیب بدام و صحبت کل رخا سیم اندام مشغول بود و طفا جابر
تومان و غیره امر او را انقبض رسانیدند و باید تا بن طاعی بن سلاکو خان
و در همان ریخت نشاندند چون این خبر به جمع خازان خان بن ارغومان
که از زمان پدر بکلیست خراسان اشتغال داشت بر سید بعزم مقام عم
نوبت نوده مره اول مقدمه صلح انجامیده و بر یک بجای مقام خود بازگشتند
و مره ثانیه باند و خان جنگ نموده و منتهی شده رفت و امیر نوروز را در
امیر ارغون که تا که رکن دین دولت خازان خان بود شکاشی او دست

و دست آورد و بقا بخشید و خازان خان در شهر سمرقند بر تخت نشین
و نهایتاً در تبریز بر تخت سلطنت ایلیخانلی جلوس نمود و بعضی امیران و رؤسای
اسلام متبلی گردید و سلطان محمود و موسی کمشت و پس از او برادرش سلطان
محمد قدانده نام اصلیش ادلی نورس بر تخت خانی نشست و بعد از او خلف
ارشادش سلطان ابوسعید و چون از وی فرزندی نماند لاجرم در ایران ملوک
طوائف هم رسید و تا ظهور سلطان جغتو ان گنیستان چند کس و چند جا دم در
و قرار دادی میزدند خود را با شاه میدانستند باین سلطنت جغتوی خان
بن چنگیز خان و اولادش در ولایت ماورالنهر و عرضت ترکستان و خوارزم
و جبهه از مالک توران که فرزندان دوم چنگیز خان بود و خود مایست و صاحب
و اطلاع بر دو قاق قور و با ساسانا از دیگر برادران امستیار داشت و خانه
بهت قسمت ولایات حکومت ماورالنهر و کاشغر و بلخ و بدخشان و کابل و کنار
نیلاب و انظر فاسر مدین و خط بلکه چین و اشهد و اباد و زراغی و مقور
و اچار فواین را که مالی و زود داشت و عقلی و شستنی کامل و مدد بخشیم

حضرت صاحبقران بود و به پادشاه و مقرر فرمود و چندی خاتما چندی
عمرش مملکت در دو در ممالک مقوم و در سلطنت با استقلال نموده و تبار
به پرو نمود و کسی از اولاد او برای او برقی که مذکور میکرد و در ممالک
ادبالت سلطنت نموده بنوعی بن چندی خان بن بیوکا قرا امیر خوانند
بن بیوکا غنچه خاندان بنیت و راجعی کورگان زوجه قرا امیر کوخان و مادر بیوکا
با بیوکا بن مادر که لشکر کش او ایمل نوبان بود مبارکش به بن قرا امیر کوخان
بن بیوکا که بخراسان لشکر کشیده و با ابا قباخان مصاف کرده و شکست خورده
اندر نام یافته چون به بخارا رسید سلطان شد و بسلطنت خلیفای الدین موسوم بود
سکه بن ساه بن چندی خان به قاتمه بن تلامی بن بردی بن بیوکا بن چندی
و در سن چندی بن بران خان که لشکر کش او امیر امیر بیکر نوبان بود بن امیر کوخان
بن دو و شش خان ایلمجان بن دو و شش خان دو و نیم و بن دو و شش خان
تره شیر خیمان بن دو و شش خان که از توران لشکر کشی بر بندستان نموده و تار
بغیر آورده و در پهلوانان و در محاصره کرده و ناکرفته از دریای جون مجور نموده

و قصبہ میرتہ و قلعہ آٹھ را کہ میرٹھ فرسخی دہلی ست پر و پنجات بغارت فاماچ
 و زور بن دور و ن آن را بجا مر و قتل جنگ آورده از سلاطین محمد تعین باج و خروج
 کرتہ بولایت رکشت و چون راہ را چنانچہ باید مضاف نگروہ بود ہنسکام مراتب
 شکرش بسیار ویرانی و تباہ شد جلس خان بن دورش خان بیون تیمور خان
 بن الوکان بن دورش خان کہ برادر اقبال رسانید و سلطنت علی سلطان
 کہ از قتل کوکہ ای قاتل بود و اکیس جہتی خان مستولی شد محمد خان بن سلطان
 کوٹک خان فرزند سلطان بن اورکتیور بن بوری بن بیو کا کہ در سال ہفتصد و ہشت
 و سی ہای برسند خان دستبیدی امیر ترغتم کہ شیش باکوہ ای میر سپیدہ امیر فرغن
 بعد از کشتہ شدن فرغان سلطان اورانجانی مرد ہشتہ ہسار و دو سال نفقہ
 رسانید و نشستہ جبہ در زمان او اتفاق افتاد میان قباخان بن سونہ بن دوکا
 خان چون امیر فرغن نشستہ جبہ را بقتل رسانید اورانجانی کشتہ و بعد از
 با حسان و کرامت با آنکہ خلق نمور خان کہ خواہر امیر فرغن و رعایہ او بود در
 شکار گاہ امیر فرغن را بقتل رسانیدہ محبت غزوہ کہ تخت جمعی از مرد و امیر

قوش و دو نبال او شسته اند و او نیز کشته شده و بعد از آن امیر خرد و و بعد از
 آن امیر قزقن قایم مقام بر رستم و بنا بر طبع خاتوشن جایگاه قلی بدلیک
 رسانید و خوارخان بن بنو تیمور بن افغاکای بن ذوالکاسن خان که امیر خرد
 بعد از آن قتل جان او را بگزید و با امیر یلین سلطه و زور فکشتند با آن قتل
 شد و دو تنه رخان و امیر کانی و امیر زرد و بعد از آن کشته شدند بعد از آن در
 فاند افند ارج هیچ بر رسید و هر کس در جایی که بود پس فرود بود و دیگری را
 بخاطر جدا داشتند از آنجا که امیر حاجی بر لاسن در کشتن امیران زرد و بعد بر در خند
 و او لیا تو در پنج و محمد خواجه در شیرخان دعوی حکومت میکرد و امیر حسن
 بن امیر سیلای بن امیر نذر بن امیر ذوقن سپاهی فراهم آورد و هر روز بطرف
 می یافت و امیر خرد سوری با اتباع و در منزل سلطه نشسته و گران را کان لم کین
 می کشانست و هیچ کس بریدگی نداشت و در آنجا که امیر خوارخان بن ایل خواجه
 در شمس خان چون بر شانی و تفرقه با و در اندر و وقف شده و رسته نشسته
 و شستن و ستانده اند و چون لشکر با و در اندر کشید و امیران بنده و امیران سلطه

تجلی پستانید و ایندینا سوار خان بهو سیکرده راجه بنی قنود
و غلبه نسل خود و در سلسله خمس گستن کوه هلمیه از امیر تیمور کورگان و امیر حسین
که نیمه بعد از ضیافت و در میان جانب دست قرادین و غلام گشته شد پس امیر حسین
عادل سلطان بن محمد بولا و بن کوکک خان را بخانی برداشت بعد از نوبی چند
در آبغوق نمود و قبول سلطان بن دورچی بن المچکدای را بر سر مد خانی نهاد
و حضرت صاحبقران در ایام تسلط خویش اسم غانی را بر سر نوبت خویش بن نهاد
و پس از آن بر پیش سلطان بن محمود و اطلاق مینمود اما تمام اختیار کار را بقضه قاضی
صاحبقران بود بان احوال اقبال آشتال خضر خان اعظم و قاضی معظم مالک
آقاب لوک السلاطین ظل الله علیه الارضین و امیر الامه و قاضی القضاة صاحبقران
صاحبقران کیتی ستان ابو القهر قطب الدنیا و الدین امیر تیمور کورغانی
نسب سلطنت حسب حضرت صاحبقرانی بدین نوع بخند یافت آقا بقدر میر سید
امیر تیمور کورگان ابن امیر طراغای بن امیر جیگن بن امیر شیکر بن امیر آجیال بن
بن امیر قاپا بن نوبان بن بهو من چمن نوبان بن انیز و می بر با سس بن طاجور

نبات و در بن قوشه خان بن بانشیر خان بن تاج و خان و دو تو متین خان
بن تو طخان بن بو زخمه آن بن القوانت چو منب ببادر که از نسل قیا خان
بن ایمان تاق و حلیه اسلام سبق ذکر یافته و ششم از احوال قراچا و نو بانه
و پسند خبره شش تیر و ضمن سلاطین اولوس چنانی نوشته شده
این بر بل چون مرد عاقبت طلب بود سرداری سپاه و سپه داری و لشکر کشی
اختیار نموده در نواحی کشک لشکر سپه شستار و ابر و بکوشه انز و آه نشانی
بر و اخت کسب فرخنده صورت و در شش سیرت امیر طراغای امواره مجلس
شریف شیخ شمس الدین کمال قدس سره الغزیر بر سید و در یوزره اہمیت منجمود
و با بسایر صلحا و فقرا اخلاص و زہد و ولایت با سعادت حضرت صاحبزاد
کبیری سنان امیر تمبوکورمان و رسال منقصدوسی و شش و در اہن سالی
سلطان ابو سعید ببادر و در ایران از طنائ اولاد و ملا کو خان فوت شده
ثبوت فوت و دولت آن خاندان ضعیف رود و در سندت و ثلثین سیمایه
کابل طائی ابو سعید ببادر خان ریاض رضوان خرامید مولود عاقبت محمود و خضر

صاحب قرین گیتی نستین از کتم عدم بکن ظهور بود و بیداری کو بخت و در او
صبا و ایام جوانی در خطه دلکشش با دل خوش میگذرانید و چون در طوار التمر
فقور غیر محصور رسید و امیر حاجی بر لاس که مالک کش بود عازم خراسان شد
حضرت صاحب قرین تا کنار آب چون بخت بخت رفت از امیر حاجی مرخص گشتند
متوجه کش شدند که خرابی اوس خود بگردید بعد از آن ایست و حکام مادر التمر
مخاربات متعدده روی داده و اکثر اوقات طغی امیر سب تبر را بود و جنگگاه
میان امیر صاحب قرین و خسر بوده اشش بر حسین کوکان طریق است
و یک جتی مرغی بوده بعد از آن در قهقهه بقای که با وی کن حسین
بخصوصت و عداوت انجامید و چون مزاج لیکن حضرت صاحب قرین میطیع
نظرش مهات دیگر افتابان چرخای سهل نفس موده بدیای امیر حسین
در لباس نسکی منظور داشته انماض از آن از نو از دم فوت و جو انرد
می شمرد و مانند حرکتی از طرف امیر حسین که استنظام را بچه اخلاص نمود
بر مرتب و دود و استماع چند ازین طرف می آید و درین جنبه مکرر حسین

هر چه بزرگوار بود و احسن کین چنان امر علی بنوه عاقله سبب احسانه ایند باطن
که در دست موطن از میر حسین پوشیده می باشد و درین ذائق و اتفاق
عالمی با مال آفات می شد تا آنکه علیا : خواهر میر حسین که طایفه طایفه
صاحبزادان بود و دینت حیات بتقاضایان قیامت سپرد و پیوسته استی و صلوات
از جانبین مرفوع شد و وجایات خصوصیت و حرکات عالمی پرده ظهور گرفت
توجه شدن صاحبزادان باستینمال امیر حسین و تشریف آوری در حق حضرت امیر
بکدام باطل و علم ثبات صاحبزادانی و کیتی ستانی نزد امیر صاحبزادان حضرت
صاحبزادان نهضت دای دولت خوانان بسک از سکو کهای سفیاده امیر حسین
بنگ آمد و بدو دند از سر قذبات کفر طغیان متوجه بلخ که مقوم مستقر شوکت امیر
حسین مجروح شده و در آشنای راه طامه خاندان سیادت و نقاد و دوستان
شرافت و تقاب امیر سید بک با آن حضرت بیست و طبل و علم سبز بر شمشیر
و لب است و از دم صاحبزادان و کیتی ستانی رسانیده مرزبان العام بیان کرد و شد
توجه حیات داشت آنکه منصور امیر صاحب اندام برین قدم شریف از دم حیات

تکلیف مآب و حیدر و سیاح سلطنت که طبل و علم تپت درین وقت که متوجه مکه
امیر حسین بود و بیاض نکو شمرده و تعظیم و تکریم و احترام آن پسرید عالی مقام
تا قصص الهامیت کشیده و زینایت جید بجا آورده اند و مدت اقامت ایشان را
از خود جدا نکردند و اتفاق چون امیر کبیر نواحی پنج رسید امیر حسین با جمعی را
با آنک جنگ از شهر بران در ستاده خود و در نقطه بزم محصور که قبل از آن
بمان آن خباثت باید برداشته بودند و حضرت صاحبقرانی را با انفع
تعالی منصب دست داده و در آن روز امیر زاده و شریح ولد رشید و کرامت
ارشد امیر عالیقدر با وجود هجر سن و نادید یک و کم تحبکی امور کرده و
مقتضای جوهر ذاتی ترددات نمایان بظهور آورده و بنفس نفیس خفته با
شمیر ستان زده و قوای امیر حسین را که در بنا و شهر و حصار است
قوی دانستند بجلالت متواتر از جا بر داشتند و آن افواج را شکست دادند
از میدان جنگ بپشتگای شهر و حصار و رانوده و صاحبقرانی بهما مرده و
نبردست خورده و در بنا و شهر پنهان شدند امیر حسین و دست یکی از لشکر

بها عقربان نه بتلاشش شتر کم شده خود بدین شمار برآمده بود و چون
کار بر امیر حسین تنگ گردید و دانست که دو خاست قلم و شامت عذر گزین
عاقبت او را نمیکند از دو دریا یکی شب از قطره علی حین غلغله من اهلما در
کشش شناس برآمده در مناری که برون شهر از قدیم بود برآید هم پنهانی شد
که وقت دست قلابوی خود درست یافته از اینجا برآمده و خود را بامنی رساند
اجل که سرور و نباشش و دامن جانش بدست ابرام گرفته بود در آن سبکی
کز نبرد جو اسی احتفا گوشه و انش و شکاف نه شده مانده بود روز دیگر
که امیر کبیر در شهر باغ داخل شده یکی از لشکریان که بتلاشش شتر کم شده خود
هر طرف میگشت و در انبوهی فوجها و تصاعد کرد و غبار و تراکم اشجار برآید
مقصود نمیرسید منار نفی در آن صحرای دیده برآید که از آن بلند
بر دور و نزدیک اطراف شهر و از دور نظر کند باشد که از شتر کم کرده خود نشانی
میداند قضا را بجز یک نشیمن همان گوشه دامن در سنگ نه شده و امیر حسین
که که با انگشت دست قضا بود که از سر انش اشاره نشان و چون در نظرش

در آنکه گفت کشید و امیر حسین برآمده بر پایش افتاد و با دوجوهرهای کف
به جای دمانوقت از راه پیش منی و عاقبت اندیشی با خود داشت با دود
در کمان عاشق پیروز الحاح دست بدامن استیانش زد آن لشکری که کرد
سواجب ایام انظلم و جور او ازینها کشیده بود و بعد از ملک و تصرف خویش
کشان کشش نیکو منت صاحبقرانی آورد و آنحضرت او را دیکه خنجر و قتل
شهر دند یک از شورا درین بیتاشاره بقصد گرفتاری میر حسین کرد گفت
به برضای شهر رود و دفنان برآورد که همان شدم من اینجا بکنیم آشپز
و دو امیر حسین را در عوض خون و قصاص برآورد و اقربای خود را و پسرانی
که بخانی بر داشتند و قتل آوردند بدست صاحبقرانی بر تخت سلطنت و کشور
در سنده هر امیر صاحبقران بعد از ماسای میر حسین با اتفاق اعظم و اعلی
توران بر تخت خانی و سنده صاحبقرانی جلوس اقبال ماله سرفرمود و مولا
و تاج کیتی ستانی بر فوقی و قدسای پوشیده و سادات رفیع الدر حاکم
مانند امیر سید بر کانه زنده و اهل المعالی و خانه زاده سطر اکبر هر دو دست

آنحضرت گرفته بر تخت هفت اقلیم ربع مسکون برآمدند و حنفی و شافعی و مالکی و
و اشعری و امیرای اهل طوس چون آید شیع محمد جان سلفه و امیر اوس
تویردی بر لاس و کیمیز و قتلان و امیر جاکوی بر لاس و غیره هم رسم
تخت بجا آوردند و زانو زدند و از همان روز تا پنج جلوسه پس انتخاب میکنند
و کانی و کانی مشورته ای و بعد از پیمانه و خباب امیر صاحبقران کامیاب
جمع افراد ارکان دولت را با انعامات موفوره و مناصب مناسب
نیز افتحه حکومت بلخ را امیر او خواهد از این دست داشتند و خود بدولت میرفتند
شناخته اند و احسان بکرا نشین بر یگانگی آن بلده مافوقه یافت حضرت
صاحبقران کتبیستان و راندک مدت مالک ماورالنهر را ضبط نموده
محمدشکر بن بولستان و خوار کم کشید و حدود آن ولایت را بی سپر
مراکب مراکب اقبال و مسعود است اقتدار و قسط کردانید و فاست
امیرزاده محمد جان کیمیز خستین سپه صاحبقرانی و قولد امیرزاده شاه رخ فرستادند
در سنه ۱۰۸۱ و اربعه شده و در همان ایام در اوایل سال مقصود و مقاصد

شایسته تکیه و سربلندی میرزا و ده محمد جانگیر که اکبر اول و صاحبقران عالی مرتبت و
 ازین سلسله ای فانی بدو را بقارطی فرمود و در آخر همان سال در ملک
 صاحبقران بنی میرزا شاهزادگان سلطان بنسراج و خورشید و علی زمین در آن
 فردوس بهین گردانیده از مواهب و اسباب بی منت نعم البدلی آن فرزند
 مشمول النعمت ستر او فضل و کرمایی بایان که در باره صاحبقران متواتر
 و متواتر از زانی بود و تولد این مولود مسود گردید. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ توجیه صاحبقران بنی خراسان و طاعتش از
 ملک فیاض الدین کرت و جانشینان و نمودن و نقل و فاین و خراسان او بقیه
 دوره همان ایام حضرت صاحبقران کیتی سنان متوجه سمرخراسان شدند
 و حکم نبات الدین کرت و شهر هرات متوجه شد آخر چون دولت که به
 بافضایر نمی توان آمدن با نذر و زنی توانی و نیت: بیایای تعزیم و نیاز
 بیرون شتافته روی بخردن ساز بر خاک استبان اقبال سوده ببلادست
 صاحبقران بنی استعدا یافت و صاحبقرانی تفصیل فراین و فاین سلطان

فرمان و بدستور جهان شدند در سپاه و غوغا علی سید
بستند به در حاکم بسند و است علی یک عالی فرمانی بدو کار و عالم پناه رسیدند
و چون خطه اش را بن مضرب خیام طاک احسام کردند ایلی سخندان بموجب
حکم پادشاه جهان نزد میرزا والی نازدندان رفتند و او را بلی دعوت
نمود و جواب داد که فقیر بهر قدم ساخته باسلام است که سپهر احسام
برسم نایب صاحبقرانی فرزند پادشاه سلطنت سر فرزند مراجعت فرمودند
و باریکتر بکسب مخالفت علی اکبر یک بانی فرمانی در سینه اربع دنیا بیند
شکوهر اسان کشیدند و خطه رشید و کلاب منقوع شد و چون از ملک غایت
اعالی تالاب سزوه بود در وقت مراجعت از طرف خود دارد و بعد برآ
فرستاد و ملک در با اولاد علی یک عالی فرمانی همراه با و را اندر دند
الفرد و زبان ایم و در خطه هر است فرستاد و بعضی از غولان بی عاقبت
خیزد و منکران را از غایتی بنامینند و از آن فرستاد و نمود و عداوت هم امیر داد
و از آنست که خطه الصدور و حاکم قران انجم سپاه و کور و نوبت و در کنار آب

[illegible]

دو بی خان مان میگردید و از خوفله برش خان در به با سایش نموده
خود و افوا را دست نویل بر امن خوف صاحبقران زده با عانت
والله اوان و الا نرا و به سلطنت خست قجاق رسیده و نمنان مشاغل و شکوای
ساخت و عاقبت الامر آن همه حقوق را بعون خداوند نمودم با حضرت
صاحبقران زده و با بخت القه چون این قصه در عراق بفرستد
افاق رسیده منتظر آنجا فرستاد و در دست است واجب دانسته سلطنت
خاص و عراق را بدست رسانید بآن مطلق که بی اجماع بهره اطاعت داشتند
بحال داشته ممالک دیگر را بدست خوانان سپرده و بهرعت تمام خنان
خریب بستند دولت مطلق داشته خبر وصول صاحبقران اینجاست ^{السلطنت} بدست
مرفعه بود متشخصان ما معاونند رسیده مردم او پراکنده شده اند و خود بمقام
کوچکیت اما چون بحیان و حقوق کمر از و صادر شده بود و شهنشاه افاق
بفرستد متنبه ایندیش قجاق لشکر کشیده و در آن پورش قحطی غلام دارد و
نعلی شهباز یافته و شکلی آذوقه و دانه بفرستد کشاو کویدیت که بستن شکم

بر بند و خوشه چشم بخت همسایه کشت یوده سست چشم بقیت به این ز غفلت
گاه بود که وقتی باد و آتش همراه بودند الفصل سپاه منصور چندان در آن صحرای
و جنگل میکشیدند و از تو قمش خان و سپاهش انری طایفه هر چند تا آنقدر
در حد و غلظت مخالفان نمودار شدند و حرب به نیت صعب و جنگی و نیت
شدت رویداده و تو قمش بویال کفران نعمت متلاشه با تیغ و جوی
از مو که قال بر طوفت و تمانت اوس جوی خان متفرق و پراکنده و غارتیده
و تاراج شده و قتل و بند بدار کرده و حکم قرب جو در همسایه های دیگر از
بلادر و سس و چرسع و عقیاب و سکو و فک و غیره نیز سربسته کرده همه
هر یک یکدیگر در لودزم خرابی و ویرانی گشته و با ومان فیروز جنگ که از آن
باق و دوران معرکه آثار تر و دود بافتن از آن ایشان بطور رسیدند
بنو از شات و انعامات و آفره منار و مخصوص و سپاه کینه خواه نفرین ستگاه
هر طرف بجانب مخالفان شتافته غنایم لاتعه و شخصی حاصل و تسلیم و غنایم
گرفته بخت و نعمت خود باز رسیدند که چون که مو اکسب منصور و بخت آنجا

در اقله شال بجائی رسیدند که در سالی قبل رده پیش از غایت بدین
شوق هیچ طوع مینماید و در آن وایام در آن مقام نماز عشا بنده بسیار اعظم
ابو خنیفه کوته رضی الله عنه و رضی الله عنه با جمعه صاحبان دولت بار بعد
تغییم غنائیم بستر سلطنت مراجعت فرموده و در همان امیرزاده
امیران شاه را بکومت خراسان و امیرزاده پیر محمد بن جابگیر با بالستونین
و کابلی و حدود هندوستان رخص فرموده و در آن دوران بعضی حضرت

صاحبان رسید که در غیبت مکه حج همان تستان حکام ایران قدم از جاوه
استقامت متوقف نموده اند تا ایران ضمیمه امیر کبیر با این شد که نوبتی دیگر
این ملک که زکرده بوستان روز چنین فحاشک از باب ترد و عشا شده
سازنده اند و در سال انقصد و نود و چهار از راه استر آباد مایل شش هفته اختیار
مفتوح و مظلوم خسته و آزارستان و دشمنان که رانیده و در اول بهار
بصورت عراق و تخمین توجه فرموده شاه منصور مظفری و ایلی شیراز
نهایت عیادت و کار فرموده و در شهر شیراز بسبب آنکه آمد آمد افواج

تا هزاره کریمه میرفت پیرایه از گوشه بامی بطمن و بنجاره شش نبات
کشاده ازان حرف های دل و شش چنان عرق منشین بوی شبید کعبه
اختیار برشته باد و هزاری که در آنوقت با خود داشت مکر قتل و مژده
و در کوچه بن باغات شهر طبل جنگ بنوازش در آورده و با تشوینهای فراخ
بجای مواج در آنجته و هجوم مواکب را بیا و حملات مردان متفرق و پراکنده
ساخته و خود را با تشوین خاص حضرت صاحبان رسانیده و دستهای
شیر بر بغل و در بلند آنحضرت نهاده و دهان جا بستند ایامی
بر خضای شیر با نیافت و بقول امیر زاده پشایر که همیشه در کلبه
و مذکور شاه منصور بنفرمودند که این بود و شاه منصور را تشوینان می کشیدند
و چند شیر خوب از جماعت تشوین من زد و کثیر کشته و ملک و لاق و تار
بعد ازین ملک بکسب تسلیم معروف ما جویان کاران و راکد و علوه الله بن ابان
در تاریخ است منصور این دو بیت گفته به شهری و منصور را که او در قتل
ملک قتل و اگر کشت ملک کشته اند و در میان جنات و لاجرم بنده ملک

دوبقیه آل بغرایه دوی مغز قرین بوستند و خاقان صاحبقرانی بنابر جلالت
ملکت و وقت که متقاضی آن بود آن جامع را بیا رسا رسانید
درجته کرکک مرافقه به دیو ایالت اندیاری را بغز نزد کشید خود عمر شیخ میرزا
تغیض فرمود و بعد از آن خیال تسخیر بغداد و قتال با سلطان محمد جلالیه
افزود بر نواده اخت و سلطان احمد قبل از مقابله و مقاتله فرار اختیار نمود
عساکر فلو مائرا از عقب اشتافه در زمین کرمانی معلی ابو رسیدند و سلطان
احمد حرکت الذبوحی نمود و نیم جان از آن معرکه بدر برد و حضرت صاحبقرانی
منوجه دبار برگشته و راندک روزی آن دیار را بقرب ثمر آب دار سوختند
شهادت میرزا ده خورشید بر نمفتاد و در خلایق این احوال امیرزاده ده خورشید که از
شیراز متوجه از دور در قلعه فرمانو بر خم تیر شهادت یافت چون این خبر
در حث انتر سمع بادشاه جمشید فرسید دست و جمل المتین صبر و شکایت
زده و لایست فارس را به بزرگترین اولادش ازاد کشید و تغلیض فرمود
و اصفهان و بلاد دیگر به پسر خود و شش پسرش میرزا او سکنه میرزا و عطیه فرمود

تولد پسر نجانبه تراش و نوح بهادر و جفران جد بزرگوار موسوم به جعفر افغان
و ملقب بالغیبکیشان و کان ذلک نه شهرسته ست و نفعین و سعایه .
در همین سال و هب بی منت امیر زادش هرج را پس و بکر متولد گردید
صاحبقران کنیستان و از ثم شکر و سپاس از درگاه آورده و فرزند متولد را موسوم
بمحمد افغانی و ملقب بالغیبکیش سرود و با پشاه ممالک کنان قلعها را در او چار
و قلعها و بنگ را در جبل روز مفتوح نمود و فوجی از امرار را بفرود کرد و جنگ
در سیما و دو خود نیز از عقب روانه گردید و تولد شداده و دیگر نجانبه امیر زادش
و موسوم بابر ابراهیم نیز اکتش در آن اثنا مشهوری خبر رسانید که نجانبه هرج و
پسر و بکر متولد گردید صاحبقران کنیستان و از ثم شکر و سپاس تقدیم
آن نورسیده عالم قدس بابر ابراهیم سلطنت موسوم گردانید و در ممالک کنستان
و از ثم غرا و جاد و تقدیم رسانید که خبر ملقبان تو قشقران و ف و افواج
در ممالک و و راندر و توران بسامع شهنشاه جهانستان رسید و مرتبه
دهیم تو جعفر علی صاحبقران بکنک و جنبه نشسته خان ولی سپهر غارت و نار اچ نشسته

الوسس جو جیحان با ملا و بین بی رشت اهرج میرزا را بجایب سمرقند رسانده
و خود از دیندار کشم و آن منوجر دشت قباچ شدند و دیگر بار تو قشقل
کوشمال و قمع داده اکثر ولایت جو جیحان را با بایال یک کر نفرت مآثر کردند
و صاحبقران از دشت قباچ مراجعت نموده در سمنه قمع و صحابه ابیات از
بایجان میرزا میران شاه که بضبط خراسانی استغاک داشت تفریض نموده اماد
خراسان و سیستان و مازندران تا حد ووری بش اهرج سلط متور شدند
و از امیران عالیشان امیر سلیمان شاه امیر مغرب و امیر جاکوی بلاس و سید
خواجه بن شیخ علی بهادر و شاه ملک و پشمن جهان ملک علی ته خان
و حسن صوفی ترخان ملازم رکاب نشینان برادره تعیین شدند و در همان سال ملا
میرزا با بستر بن شاه اهرج بهادر اتفاق افتاد و در سمنه قمع بجای تو قشقل
بند و ستان و در دهل با سلط محمود و میره قیروزش و غلجی و طوغا صاف کرد و منجم
نمودن و فتح دهل فرمودن و در سمنه ثمانیة حضرت صاحبقران بجد و دهنده
توجه نمودند و قبل از توجیه الایمیرزا بهر محمد جانگیر ملتان مستحب خست و جبران

که مراقب در آئینای راه با سه تنیصال کفا کثرت که تطبیع طریق و اندامی متردین
استغفال و شستار و شستند و گردن یکم حاکمی نمی نماید و نه بدوخته جناب و جفا
لهبایری از آن سدیدان را بر انداخت و لقبوب و اهل شتافت و چون دیار
هند رسید و هزار زندگانی چندین هزار کبر تره سوانجام را بستم اهل مبدل است
و بصورت و اهل شتافت با سلف محمود تره غیر ذلت و غلبی و ملوکان سپاه پیش
مقتدر صعب نمود و بخت و نظیر اختصاص یافته و بر قسح و اهل در و دیگر نهای
هند لوازم غزا و جفا و بقدر میرسانند و با قنایم موفوره و اموال غیر محصور و مظفر
و تصور مستقر سلطنت مراجعت نمود و بعد از فتح دیت و سفر هند و ست و مول
بسر فند و از و السلطنه با ستاه و فوره و فند و کربان توبه حضرت صاحب شیشه
ایضا ایران و درین اثنا خبر بدیلمی و تیره سرانجامی که جیان رسید بنین انیقان لکه
روزی شاهزاده میران شاه که متصدی ضبط تختگاه ملکا کوخان و آذربایجان
بود در آئینای خکار که ترکوی را از گردن گرفته میخواست بر او یزدین گیرد
نزد بخور و پیش و پشت آمده و اسب روم نموده اند با لای کوه پانز و میزد را

مختلفه تا فراترین بکشید و از صورت حدیث آن منقطع و مانع میزدانید
تا همیشه پذیرفته افعال و احوالی که در کتاب این مردم مطلق است و مسلمین
نباشد و شایسته از او بظهور می رسید و در غل انحال که بیان به فعال از جملی
مشاوره و خبریاتی قدم حریت پیشی که داشتند و بعضی از اینک و قصبات
از جای بیان را غارت نمودند چون از خود در سر قند جمیع شهر بار از جند رسید
در سده اثنی و ثمانیایه غنائ باره ده خود و از نو دان بصورت ایران منقطع
کروانیه و چون روایات جهان کث از ولایت ری و کشته شد هزاره
میران شده بار و ده می ملحق گشت و با بشت و دین پناه بسیاری از قلع
کفار را کشیده بسیاری از آن بی و بیان را بدو رخ و ستاد و رساله شست و سه
صاحب توان کرد و ق غلام بعد از سیواس غنائ باره خوشتر خرام و بدو بسوی
ولایت شام منقطع نموده بطایک و بار و یک قلع مسخر کرده بجا نبد و ^{الملك}
و مشق نصبت و موده و با فرج بن برقوق و ایله انجا مضاف نموده صحیح
افغانستان است م از بر مبدل ساخت و از جای بار این محکم گشت نموده

و امیر عیسی ماکم آقن ماغیرا نشی بساز داده از موصل بعرب اسلام
بعقد او توجه فرموده فرخ نامی که از جانب ملک احمد پادشاه حاکم آنجا بود
و پیشتر سخن شده آغاز قتال و جدال نموده صاحبقران کامکار و مجمل
بقدر او را اسیر نموده سادات و علمای را با شایخ از دیگر علما که در قتل خانم
و عمارات و باغات را بنجاک بر این زمین را در قرابان قشنان فرستاده
و در اول بهار بفرم رزم علیه رزم بانی و خوند کار روم و دفع قزاق و سفت
که متعرض بعضی از ممالک محروسه شده بودند و دست نمود و بعد از تسخیر قلعه
ترقوم و حصار کجاک و ماروک بجانب خوند کار روم توجه فرمود و او هم
که بفرمان حمله و کشتن و کشتن کرد و دولت از جمیع سلاطین روم استیارت
با سپاه خود را بفرم ملک صاحبقران کامکار روانه شد و در فوجی انکوب
آن دو سپاه کثرت و شکار بهم رسیدند و بنهم متقابل رزم بداد که رستم
در مانده رانده اسفند یار و بهشت خوان و صف آن نشیند و جنگا منشی
قیصر رفتن امیر زاده سلطان محمد بن میرزا بر محمد جان خیر و دست آوردن

قبضه او و بخت است جدید که در رها شدن و بر ابرق و بخت نشنیدن آن.
حضرت او را با ظهور دیگر سلوکهای مرادانه القه نسیم فتح و ظفر بهیم
دولت صاحبقران موی من عند الله و زید و ایلد رم با نیرد و سحر
از مکر کارزار بودی قرار بر یافت و شاهزاده سلطان محمد میرزا
این شاهزاده میرزا پیر محمد جاکیز که بوسیله ی جدید که از مادر بود با قوی
از سپاه قدرت پناه بگامشش تیر شافت و ایلد رم با نیرد را زنده و دستگیر
کرده بدگاه عالم پناه رسانید و آن حضرت او را بخت بر ابرق و جای داده
نمال مرابطه و شفقت و توبه بگانش منبذل فرموده مقرر نمودند که بعد از
ممالک روم و ترق و فتح آن فرربوم را بعهده سلطنت او گذاشته بدار الملک
ایمیل خود معاودت نمایند تعیین شدن شاهزاده با نواج طاهره بناختن باج
ملک روم القه حضرت صاحبقران بکونا به شافت شاهزاده با و امر او را بخت
اطراف و نوهی روم دستاورد و چون یکماه و دو کتا به بسیر بر دند و نواج
مستفاده از هر با نطفه منصور سالم و عالم بخور اقبال کنو عظمی زینت مستفاده

و هر که ا می در خور خدمت خویش کامیاب میخانه و مطالب کردید خدمت حضرت
همان باره ره نور و کتی پان را بجانب تبره که بلا و معروف روم منصف
که ننیدند رسیدن خبر فوت سلطان از قریب و غم و مناسبت شدن آنحضرت
در آن مکان بفرقت سلطان روم بازید رسید حضرت صاحبقران اقدس
و تحسین زاده از حد نمودند که قبل از رجوع امور سلطنت و ظهور مراد و اطمینان
که در باره قبر نذکر ضمیر شریک میر کبریا و نجویش کنیستان بود و طاعتش ازین جهت
نما باید روی نمود و بسبب فوت قبر غم و اطمینان و اولاد و کثرت جهت
و غرضی که در غرضش خلی بود و بدست آمدن موسی چلی پس بقبر و بنویسند الطاف
و در اجماع مخصوص شدن و بعد از فوت قبر خلف او را موسی چلی که قبر در میان
عرض کرده بود که موسی چلی پسر بن در روز جنگ غایب و معقود و لا شکی
تا کنیند که اگر زنده برآمده باشد پسرانند حضرت صاحبقران ملین فیض و ابرام
انقیات شفقته جای داده با برای ثنوت و تقرب است و همان و جواب الایمان
صاحب شد که هم نفع قبر زاده از هر جای دهند ظهور آورده صبح و سلام و است

بمختصر آورده چنانچه بعد از سیصد و نود و نه سال پس از تاسیس سمرقند به بخت و اقبال
در باره قیصر کنون خاطر فیض یافت و بعد از آنکه در زمره فرزندان عالم قرار یافت
و او در ممالک مضبوط مشرفه روم و با خلعت و جوهر و شیر و زکریا و کلک
و اسب و زین و برافراشته کار مرصع و دوزخ و جبریل که شکره از دستایم فرستاد
آمدن درستان با بوزم اسباب سلطنت بقصر نازده مرحمت فرموده و
فرزند خوانده به دربار الملک و خدمت فرمودند و فوئی آنست که مشایخ را به دربار
از شکست قیصر و سبکدوش و جواهر شده به خدمت حضرت صاحبزادان رسانیده
و چون سنده مقدمه به جنگ قایم بود و در محبت نشاند و بعد از تفریح سنگشت
و بدست آمدن به پیشش پیش از ظهور و مراجع مذکور و در باره قیصر او متوجه شده
و در چنین حقیقه که از محافظتش در آنجا آمد و پدید او فرود نموده بر سر دار الملک
سلاطین روم رفته به تخت پر نشسته بود و بعد از قرون آن امور چون خاطرش
از جماعه حضرت صاحبزادان با پیشش آمد و سادس موهم جمع گردید و فرمان طلب
به آن حضور ما در شد بعبادت طاعت کسبیده موردا این موهم و ملک بخشش

کروید مدار الکس مورقی باغیاد و احترام تمام خدمت یافت و در نوادر اتفاقات
ایلمریم بایزید تارنج فغان قیصر مرحوم شد فتح قلعه از میر که در دریای شور بود
ایلی فرنگی به خون کار روم را در هشت سال فتح آن می شد و انواع ضایعات
در رودیه یک هفته فتح کرده در دریا و زنج و بنیاد کنده انداختند و تان
ذالک فی شعور سنده خنجر و تمان ها بایده و ان آتاکه خاطر ملک
بغزم معاودت از ممالک روم مصمم شد بمابع خطر مجامع حضرت صاحبزاده
کبتیستان رسید که در کنار دریا بلکه در عین دریای شور ضعیف است حصین
کفایضا رای روم و فرنگ بر آن قابض و بهشت گرمی آن طبعه خنجر کشید
بمسلمین آن قواح بلکه ببلاده و در دست همیشه از ار میسانند و دام کاه بگاه
انتها قابض نموده تاخت و تاراج می نمایند و قیصر مرحوم به جمعیت اسلام با آن
همه شوکت و مستکاه و کثرت تو بجهاد و سپاه از مدت هفت سال کامل مجاهد
مشغول و مجاهدو آن حصار مهره و فتح و تسخیر آن بود و بسبب وصول کرکک
که طی الاتصال همراه دریا بجهانات فرنگ لذا سبب حرب و جنگ و لوانیم

بلایان
قطعه دایمی باین برسد فتح آن حصن حصین بقیر معبر نمی شد و نام آن قطعه
از میرست و اتصال که کار محصوران از جبهه و کوشش محاصرین می کشید و موت
فتح آن قریب بود و مغلوبه قیر مانع فتح و کشت و آن کردید حضرت صاحب فرستاد
از منبع نباتت ملکی گشتند و بسبب توقف سفر کن عمار که مایه بخور و روپندار کفار
سکنه آن کردید اقدام جنود حضرت و روه و بر جنگ قیر یافته هماندم بر پنج هاجو
بهادران و دلبان لشکر منصور تا که صادر شد که در کمتر مدتی بلکه در چند
روز آنحصار را بدست آورده و خاک راه برابر سازند غاربان لشکر اسلام
بموجب سکم مایه اقبال غلام گیرند شده و از راه خشکی و مردربا و جابا
همان قوم که در بای قطعه شب روز ستند و آماده رسانیدن کوکب بودند
دست آورده و بوزشهای غیر مکرر راجعه بیایند برده کار برسان انصار
شک آورده چون آنها از قصد لشکر منصور آگاه شده خطوط التماس ارسال
کوکب از راه دریا بقلع و بلاد قریب جواز نوشته منتظر وصول آن می بودند
و بهمان اعتماد اظہار سجده نمود و میدادستند که چون با بنو نصرین انوار هم

و چنانکه قلعه را نگاه خواهند داشت بر ثور داری اصرار بی فایده خواهند افواج
منصوره و جتو و قاهره چون قضای میرم از هر چهار طرف محاصره شده
و چون ششهای برده در عرصه بگرفتند قهران همه آن قلعه مشغول حصار کشیدن رفیع را
مسخر نموده و پنج تپه بنیاد سور و فیصل جدا آن را بجا کشید و آب دریا را بر
ساخته و کشته آن را وضع و ترفیع و غنی و فقیر و جوان و پیر طمع بیخ ابد نمودند
چنانچه چهار اشکوک که بدستور سابق از طرف نزدیک رسیده بودند چون
از فن حصار دور دریا و ساحل نمود و از نهادن واحدی از محافظان بی شمارش
زنده نبود گفتن و در مکان آن را فراغ خوش غلط نموده از جایی که رسیده
بودند با وطن خود و خابیه غار گشتند و در همان ایام خبر مرضی شریف
و له محمد میرزا سلطان محمد که در موضعی از موضع آن تعلق داشت رسید
چون صاحب جوان او را از جمیع اولاد و غیره ترمیداشت و منصب و طعنه میرزا
بوی تفویض نمود و بود از استماع این خبر غایت ناخوش و کدر شده
و باستیصال توپخانهش از او مرخص گشتند و او را قوی ضعیف گشتند

یافته و همان روز شش هزاره را در محله خوابانیدند و در آنجا کوچ نمودند و چون
بنواحی قزاقستان رسیدند سلطان محمد میرزا بجو از رحمت خانی اراضی بسیار
بهوست و شهرهای رفیع مقدار بسیار و کمال جبر و قمار و غنائم تحلل از دست او
داد و بر لباس و خوارشخت و لباس با نم پوشید و غنایش را هزاره مغفور را
روانده سیر کردند و خود از حدود روم بادل منقوم و خاطر معصوم مرا
نموده شاه زاده ابا بکر بن برانش را به تیره بغداد و ایلالت بولاق غربی
و فتح قندهار و یوسف ترکمان مامور ساخت و چند لاکه را بوی سپرده
در سال شصت و شش بحری قوچی دیگر که حبستان را کوشمال و اقصی داد و
و قلاع و قیاق آن را از پنج بکنده و طلیح ساخته و در قزاق تعلق نموده
و در همان جا عالجیاب سادات نقیب امیر رسید بر که از شمال فرسوده و خمر
ما جوقران از قوت آن غالبه در نهایت شکر و متاسف بود و بدو بخشان کرد
مغفور را با خود که مولد و متوطن آن سید عالی زاده بود و دستا و انقضای
عالم نباه بعد از طی اتمیقات ایلالت و ولایت همدان میفرستادند و میرزا داده

اسکندر بن عثمان بن میرزا سلطان محمد مراده و در اعیان بسیار از قزاقان بجای
حرم قدس حضرت مراده و امارت آذربایجان و حدود روم و شام در باز کرده
چون میرزا میران شاه تفویض نموده رخصت فرمود و مقرر شد که سایر
شاهزاده ها و امرا که متصدی ضبط و ریالت ولایت فارس و موافق باشند
از امر شاهزاده عثمانجا در جایز ندانند و امیر جهانی شاه برلاس را در ملازمت
نهادند و صحبت نماید و چون ریالت غالبیات بولایت فرودین رسید
امیرزاده او بیکر از بغداد رسید و ملازمت نمود و رخصت آن مرافقت
و اعلام طغر فرجام از انجا در حرکت آمده در انشای راه قلعه فیروزکوه که مقصد
اسکندر شجاع و مفتوح شد و اسکندر شجاعی از بیست افواج قاهره روی از پشت
بطرف جنم دزه که دزه آنست در میان کوهسار دشتوار که از آب طغیان و غار
در آن دره مانع عبور و مرور لشکر و قشون سوار و پیاده است آورده و با عقاد
خاسد نباهی از رعیات شیران پشکار از آنندیشید و حضرت صاحبقران
بنفس مایون مانع و شوق و رغبتش نامه نگار رسید و چون بگذرد

پل نامی که میان آب از قدیم الایام هسته میباشند و بر آن کمره ساخته و در شب
میکشای تراکم الاشجان و در شوره بود و شکر طرز بچوب یکم با بون پل نام
مستحکم از سابق بچوب و بی سطلان بسته و بالای آن تختی های سه جلوه
و در نموده برای عبور قشون نماید و نه در عرصه و کوه و در تیار مهیا
نموده و رکابی فراغت از آن آب با پل عبور نموده و در شب مادر آمده
و در حلق از پنج دین بر انداخته و راه صبح و هموار درست ساخته و در لای
سکنه رعایت جد و اجتناب بجاری بر دند و هر طرف در جستجوی او متفرق
و پیران میکردند و مقابل اسکندر شجی با سجد سوار هم تیار خود که از ل
بیرن کیو دختر زاده رستم و ستان بود با سی سوار و ابرو یوسف بر کلا
و بعد از جنگ از راه اسکندر که نگاه اسکندر حکم را با دو سینه سجد سوار
از قوم و قبیله خود که نزدش به بیرن کیو دختر زاده رستم و ستان و از پیر
بیلو اسینه و شجاعت میراث میداشت و خود خواجه علم تربیه و رستمی
انراشت از جمله برآینه یوسف بر کلاست که با بیست سی سوار و بر آن شجاعت

دو جانب شده و بهایوران لشکر منظم را به شجاعت و بیلوانهای که از آنیکند
دوران منکره تا دیده بودند هر سجده و برپایی خود متوقف شدند تا باز
برای ایشان یازده دست حضرت صاحبقران به بوده باشد و قلبت اعوان و نصرت
و کثرت دشمنان بسیار که بر اطفال بی زوال صاحبقران نه نموده و باقی
بر زمین فشرده و از اسبان پیاده شده و تیر و گمان برده و مقابل شدند
و در سکت و غرور و شجاعت موزنی حریف را عشر عشر خود مکرر بجلد برایشان
انچه غایت بیلوانی بود بجا آورده و هر تاخت از دلبران همراهی میشد
تیر و زابل نموده کاری فخرت پشت بر میت بروی کارزار داده و
بر دل جان اندان معرکه غنیمت دانسته در پشت های دشوار گذار و در کشتن
بهاوران با همان جمیع خود و رعاقب او مانده و سر به نباشن نمانده
و قول های بدست آورده و قمار تبیه و را تو می بیند انداختند که کدام
طرف بیرون رفت و درین اثنا سیف الملک و حاجی عبداله عباسی غنیمت
رسیده و درین سیف را بپس شد و دست تنگ او افتاد و بافت

و نصیب ده است فخرهای سکند را از کرده است و در اقصای هند و چین و
 برون از شمار بدست آورده و از اجیر و جنگ بهادر که با امیرزاده رستم و امیرزاده
 ابابکر و امیرسلیمان شاه از طرف دست چپ رسیده و با آنها ملحق شده و با امیر
 اسکندر و ولید اسب غزاده او و امیرسلیمان پیشین بدو خواهر خود و زنان را کند
 بدست امرانی چنان اقامت امیر و جنگ بهادر و طرف دست چپ کاتب که و جنگ
 روی توجیه بدست و جوی سکندر آورده و بهیم زاده او و ولید اسب و دیگر کسان
 او رسیده و امیرسلیمان به کندی و فخران و شیرازه و صاحب حال و نشان
 و در تمام سکندر را با دیگر متعلقانش اسیر نمود و سالم و غلام مفقود و مفقود
 ملازمست حضرت صاحبقران رسیده و امیرزاده سلطان حسین که با همون خود
 در غلامان سکندر بطرف دیگر از آن پشته نامیکشت رسیده و در دو چار شده و سکندر
 اختیار او در شمار کمتر از خود دیده و باز بجنگ مقابل شده و از طرفین داد
 مروی و پهلوانی داده و سکندر زخم تیره از زمین بزمین افتاده و باز
 امیر شده و روی از سمت بطرف نهاده و مفقود و الحز که و بهر محض بگویند

که نمی خورند اینها اندر سکه و چهار عاقبت ساخته مدت عمر و روز او است
کنده و چشده ای کید و تشیی بر وزیر رسانید و افروغ قادیان ازاده های نامدار
حاجبکم صاحبقرانی چندی دیگر در تلاشش و سراغ و کجالات و مانع
لذت و روزگار آسمان برف می بارید راه و دیر راه زمین برای پنج پنج
بر سواحل دریای قلمر آنچه نهایت سعی و جد و کد بود بجا آورده و اثری از
معلوم نشده بر موجب کم هایلون مراجعت نموده ملک نظر بپوستند
ذکر نو حضرت صاحب قران یمنی سنان بفراع خاطر از مهم یورش یافت
و تسخیر ایران و عراق و قیس و درستان و خرمستان و روم و شام و مصر و غیره
بجانب بر سلطنت صید سمرقند بر سیل المغار بر راه ایران و خواست و نفوذ
اقایم بنابر اوان عالی بقدر و امر ای نامدار نقل از طغرنامه و چون از جزایر
کفران نعمت و نمیب سپاه کرده و من سولت اسکنه رشیدی چون آید آن
در غلات بخت با و کوه های مازندران و کیلان کم شده و با پدید گشت
و حضرت صاحبقران در افروغ خاطر از سابق هفت ساله تسخیر و ضبط ممالک

ایمان از خراسان و موافقین و آذربایجان و افغانستان و کرهستان
کاشان و روم و مصر و غیره دست و پا دو مخفی و مشهوری و این آقا بزرگوار
او ای آسایش در در السلطنت سر قند بهشت مانند و دیدار فرزند و جگر پیچیده
که متناوب و انتظار مقدم پایون و از روی محنت روی که باز بدو کارگاه
حضرت مجیب الدعوات و اشتند و خاطر اثر و جگر گرفته نشاء او کان مایه
و امرای ملکستان که هرگز به نصیحت اعلی و غیب و کوشش غرضی متعلین
و نامزد بودند احکام جهان مطاع با خضار آتشا و در شد که بقدم است جمال
و سید عزالدین هزارگیری و برادرانش و سید علی مازندرانی و همه با یک
و طاعت اساس قدر و رفعت بلند کردند و انبیا و انبیا فرمود که هر یک بولتجا
که نامزد ایشان شده باز کردند و امیر سعید ریاسن لازم امیرزاده و ستم
کردند و امیرزاده ابابکر معبداد و امیرزاده سکندر بهدین رسید و رسید
هزارگیری و سید علی کامل روانه شدند و رامت حضرت شکار و کله و
و وقت سخت نمود و بعد از چند روز بولایت لار رسید و به پای کوه مانده

که بادشاه از خون و از آنجا کونگی ساخته است و حالی بگوشت افزون می‌نشد
روز یکشنبه بیستم ذی الحجه از آنجا سعادت و اقبال سوار شده با امرا و بزرگان
تبعیعی روانه شدند و روز دوشنبه بیست و یکم ذی الحجه از آنجا سوار شده با امرا و بزرگان
و امیر سلطان شاه بخت ملا و وزیر کلاه مرصع سوار گردانید و حکومت
ری و فیروزکوه و آن قوای بازداشت و از آنجا برآمد و در آن روز
و پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی سوار گردانید و از آنجا سوار گردانید و از آنجا
باز به بطایمی در سمره اسامی مبارزت نموده و استعدا است کرده
بهمین منزل منزل میراند و امرا و بزرگان و دولات و افاضل و اعیان
هر جا از سمره استقبال میکرد و بکرمات و بکرمات و بکرمات و بکرمات
و قبل آن سمره مخالفت و مبارات با وچ کرد و می‌سود و بآن فیروز
و فرشی بدولت و اقبال از غرسان گذشته و از حرم عبور نموده و در میان
اسن و عاقبت به دار السلطه سمرقند بهشت مانند سایه خود جلالت انداخت
و در آنجا دیده بدید و فرزند آن دل به نور و روشن ساخت و با وچ و بکرمات

که مستقر بر سر عظمت بغیر قدم های اول سسرفه حقیقت بود و صورت گشت
گفتار و در توراتی از موفی حضرت ما جفران کتی ستان در باب اول در موهبت
کل به ترتیب ملوی بزرگ از برای شوی از دواج و شطاح نشا هزار دکان و الله اعلم
چون مالک روی زمین و نظر قدر صاحب سران سعادتمندین مختصر بنمود
است عالی نیست آنحضرت رو نمیداشت که تمام معهود عالم را بجزیره
و تصرف و زیاده و در یک محل اقامت نماید و با بیش کر اید پیش از آنکه
در است فتح آیت بزم جاد و بیدنیان خطانضت نماید بمقتضای فسر مود
تَنَّا كُحُوا وَ تَكَاثُرُوا وَ اتَّعَدُوا شَرَّ أَلْفِ عِلْوَةٍ وَ كَرَّ أَيْمِ النَّجَاتِ نَسْتِ جَمْعِي از
شنا هزار دکان بوقوع بوند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که به ترتیب ملوی بزرگ
قبایم نمایند و با طرف و کن فایان خبر دست که احکام و سر و دارون و سایر
و اعیان و زمان توراتان حاضر شوند و بغیر و مدظا صاحب جفران که اعیان عالم
کران تا کران دیباید یک سوی جشن و سوز که هنگام عیش است و قوی سرور
طلب که و شراف ایام را در داد و ادهم خاص و عام را در و از پیش هزار دکان

چنگیزخان نزاد با تو انهن و ناسن تموزا غلن عرصه داشتند که چون
قران ميشود اگر قران باشد اميرزاده پير محمد ميابد اما آمدن اميرزاده
مخلف مصلحت نيست چه تاي عراق و اقز با بجان را پشت استظهار با تو
و کس مطلب اميرزاده پير محمد روان گشت و کان کل بيقين محل سرسوزور
السرد اختصاص با قیمة در کیشته غره ربيع الاول سفته سبع و نمانا نیه لوفی
بجی کل نزول فردوس اسین شده بلندی کپتی دجرا و دشت تیزوبت
چو رو فات جیات گشت : حشک شده سنگ لعل و کهر یکا یکمیا گشت و خاک
ز نشت شده کان کل کان کل : زمان خزان رنگ دوران کل : زخمی
بر شمشاد : دوده و شش در لغت شش از حساب : همه پرده ما و شمشاد
همدوشه سانس عبقری : جهان نقشها کرد بروی نگار : که نقاش معنی
گشت زان شرمسار : بیت منزل خاص چهار سر از پرده پرامون و کشیده
و خگاه دوست مری : سر از مزین بدو که کشیده سر از اوج مهر و نور
سر از دشت : دودبان او تو کفنی نیست : و خوان او : و بارگاه دودبان

عالم آردی که ظاهرش از سترلاط هفت رنگ و باطنش از مبل الوان نفس
 سوم و طایبای ابریشمین رنگا رنگ و ستونهای و سروهای سبزه و طلا
 ساده و مثبت کار با تمام انواع نقش و نگار و در بعضی اکینه خاص خود
 خگاه زرغبت با لیسها کلا بتون مرصع کار از انواع جوهر قیمتی بطراصا
 دستاوردن خشن و خنده و رنگ و بو و عطر و عطرهای بسیار و طلا و نقره و سیمین
 و طلا و مرواریدهای غلظت و نقره ای مرصع طلائی مینا کار جوهر نگار و
 انبوه و گرمی از نرنگه از فرانشان با یک دست و کارکنان صاحب سلیقه و در همه
 پخته و پستیاری بخاران و عدادان بنایان هنر و آفرین و در کار
 نظیر آورنده که اقل مرتبه مرصع آن در سالها ممکن نبود و محال میشود و کار
 که وقت سایه شش گنجایش ده پانزده هزار گنجی میساخته داشت با فرا
 و با سبب آن هفت آسمان برابر داشتند که آن تا کران زیر چرخ کمبود
 سحر آورده و خیمه که خیمه بود و زر و نقره و مروارید و سیمین و
 و در خیمه از سیم خام و بستر و عود و گنجش نذین چون سبک شده و گنجش نذین

و وصول و اجتماع حکام و امرای ایلیان ملک و سلاطین آغایم ریح ممکن در روز
ایامیون و تمام احکام و کلام تران خلایق از اطراف و کنوف بلاد از انصاف
و چین و ماچین و خان برنج و ممالک ترک و روس و چکس و صقلیه
و خزر و افور و کاشغر و تبت نامنتی مصر و شام و روم و عراقین و سوس
و کرچینان و اطراف دشت قباچ و ما و النهر و بدخشان و غزنین و کابل
و هند و بلخ و خراسان تا هر جا قلعه و آنحضرت مالک آغای ملک و سلاطین
و افاق بود با ایلیان و تحف و هدایای و منوعات هر اقلیم مالا عین رایت
و لافون سمعت در پای تخت جمع آمده و اطینیه خیام نظام و خشام بر دور
و دشت و صحاری و بودای اطراف بر حسب اشاره و ایامی غافان اقبال و صلوات
طلب و طلب هم بافتند و براز استند ابیات منازل و لطیف خیام بنام
شده رنگ و صفات دارالسلام و خلایق در هر روز از آید و همه خوشتر دل
و عیش سازنده و در هر ملک مزدوم بدوق و سرور و رسیدند بهر تماشای بخور
نرچین و در صقلیه و در نید و روم و خلایق را صاف هر روز و بوم و نایند

و غیر اسان و فارس : ز بغداد و از شام اقوام ناموسند از ایران پلید
 و ز توران زمین : ز اقلیم افریح و یقین و چین شرق اند و از هندوستان
 مشکی بونای صاحب یلین قره بن برقوق ملقب بملک آن عراق و شش
 و مغرب و به بلاد اسلام با بهشتی بسیار و نذره پشش ۱۰۰
 و از جمله واردات و ران و لاسکی بونای حاجت که از امرای ملک
 برقوق فرمان فرمای مصر و شام و اسکندریه و بلاد مغرب و مدیه معموره
 روی زمین بود بزرگ صاحب و دانش متجلی و مصنف فضایل از حفظ کلام
 و حقوق و اطلاع بر احادیث شریف علی قالیبها الصلوات و السلام و خواهد
 زدید لطایف و فنون علوم و میل بسبب تحقیق و بقرآن استیاز داشت
 از پیش شاه شاد ابوالکلام فرج بن برقوق که صاحب تخت مصر و عالم
 ند بود و بر رسم سخاوت رسید و انواع تحفه و هدایا از نقود و جوهر و زواهر
 و اصناف اشیاء و ثیاب فاخر و سایر تبرکات و منوعات آورده و معروض ساخته
 و در نظر گذرانید از جمله زرافه که از بدایع وضع افرد کارجل و ملا بود و یک نفر از

که از جمله نوادر ایا بود و یک نقوشان مهربی نژاد که دین بلاد
کافی رسیده و در ذیل شکست سلطان مصر باغ ارض بخیر و انکسار در عرض
و غنای آورده مورد پسند و قبول و مصدر عنایات تفضل شمول گردید
رسیدن امیرزاده سلطان خلیل با امدادی سرحد کرمان، مغولستان
و امیرزاده خلیل سلطان بن شاهزاده میران شاه که بنیاد و شوق ترکستان
و مغولستان با مورد پذیر سعادت استان بوسن فایز گشت و در راه
تادار و نوینان عالیقدر مثل بادکار بر لباس و سعادت تیمورتاش و
دولت تیمور توحی و غیرهم از جامای خود احرام تقبل شده سپیده شده
بدگاه عالم بپا نهشتند و بنیست تقبل توام سریر خلافت معبر ^{نقش} بپا
س امیران و کردان با فرو جا به بزرگان لشکر سران سپاه زهر ^{نقش} بپا
شاه آمدند پرستنده تاج و گاه آمدند رسیدن امیرزاده بر محمد جانگیر
ملازمیت جد بزرگوار و بجا طفت بادشاهانه از ماتم برده در خوش سلطان
محمد باقر و بن و امیرزاده بر محمد جانگیر بر جبهه فرمان که با حضار و اعیان

یافتہ بود از غرضین و سرحد ہندوستان بظہور موغورا السرد رسیدہ
 و بتقدیم وظائف اولجا میشی مبادرت جستہ خیرت صاحبزادہ اورا
 در کنار عطفت گرفته از تذکرہ مصیبت برادرش امیر زادہ ^{سلطان}
 محمد مصطفیٰ ہر کہ کہ بوزد حکرم و بدہ بگردیدہ بظہور بخت و بزرگوار
 عطفت اورا بر سرش قبلی فرمود شاہ زادہ با قاست رسم شمار و پیش
 و نفع و جهان خدائے باید و شاید خیام نمود و در روز دیگر چون از قبضہ حاکم
 جمشید خوشید کیتی کہ پوشش ترہ نارد بود رخصت عام بعام و البقیۃ
 اذا نفقۃ انداختہ خلعت زریفت قماش و اللیلۃ اذا غنفس
 در پوشیدہ مراحم بادشاہانہ اورا خلعت ملا ووز دیگر مرصع ارزانی
 داشتہ و کوکرنش لایز جامہ پوشانیدہ مجموع رداز لباس سپاہ
 و کون سوکاری برون آوردہ و در خلال این احوال خواجہ احمد طوسی
 بر پیشہ مودہ کہ بمبر و خراسان مشغول بود بر رسید و وجوہ مصروف
 بانطور و شکش فروان بمل موضع رسانید رخصت عام بعام و غامض خلعت

بعیش و سرور و تکریم و خوشنود و چون در آن سنسکام خاطر بیاویست
حضرت صاحبزادان متوجه مسرت و نشاط و دانی بود بکمال آفتاب
حصه الفروع فیض رحمت و سرور معلوم یافته بود و بر تو خرمی و نشاط و خجسته
اکابر و اصحاب و تافت و از جمله اصناف محترقه و پسته و اراقی هنرمند باورن
سبتن کشده بودند و هر طایفه در خورشید و کسب خوشنود معنی لطیف
مظریف احترام و ادب نموده سرایت داد و انبساط و طبع تماشای کمال
چنانچه این ابیات منوی بیان حساسی هر هنرمندی بر سبیل اقتضای مینماید
ابیات بر آنجه هر هنرمند سسر او را که خود گفته باشد : در هر صنعت مردم
وضع شریف : عبد رسته آئین و طریقی لطیف : چهار فرو شاق با همین خاطر :
بیاد و شجیه شدای کمر : بر آهسته کله داشت هر در زهر کوه و وضع و برودن در
زنیان و ترقی و فعل تاب : زنا سخته سفینه و در خوشاب : و کز ناچکیم
که شکند چشم و کسی سوی مرغان و بلور و شیم : در عقد که شد ثریا نخل :
ز دیبای پاکیزه و جزا نخل : ز آرد آیش و ز کبر و هنر شده و کان کل کان کز

ز بس دیده و خاتم و گون و نوار و عروسی جوان شدند کهن روزگار و بهمانی که
 و دوکان بزاره بود و جنان را و زی خور می باز بود و شده افزوده
 جابر طاق بلند به بد پیر آن دره او شمشند گرفته همه ذریه بالادی آن به بد پیر
 و استبرق پر نیان : یکبستر و دوی بساط جری به شده خوب زیان و در آن حاکم
 همه سلطان خواننده ساز و زلف و زهره و در این تاره همه چل و آواز و طوطی
 بشود و بوده دل از مرد و زن : همه سر و قد و همه ماه روی : غزل خوان
 و گویند بنده کوی : ز هر صفی از مردم بشود و در جایار است و جابر طاق در
 شده با بجا مجسمی و گشتی : ز خورشید و بان ایمان سر آ : ز هر کوه
 ساز و زهر کوه تازی : نظر باز سکین بوفض نیاز : شده لبسته مشون پر شکن
 نطق و روی و روی و کرد : از نیان که پیش صد جابر طاق : سر افزوده
 تا باین نرواق : و بد و آن کرده نو که خورشید بسزای طیل و غریب
 خورشید به می سر قد آن تو خاسته : بسیدای هر میوه آراسته : از آن
 از کجی و ستانی و کرد : بعد اطف و هستی نهاده بسیر : به دلبسته نوز و آفرود و

به ترتیب و اسین پذیرفته نصیب نهاده که در دستان بستگی که در گذشته و گذشت
 جوهری بکش و نماند خندان دمان نه چو درجی که با قوت تماشای دوران :
 همگی بکنتم نه درجی ز رزنجری : فروخته و هر دانه انگری : به طر مشام هم خنک :
 زبوی خاکه بنزدیک دور نه تو که بائینه ما داده زیب : نوران خشنه
 و دل زیب و در جمع قصاب در طو ز خویش : گرفته بسی شیوه غرضه نشین
 بصفت شده آدمی که سپند کشید و بسر پستی بی گزند زبان سخن کوی
 با شمع رز : روان گشته اند بی یکدیگر : بظا هر زبانی آسادی در زمان :
 پری و اردل برده از انس و جان : پری خوی دارد که که به فن به بدل
 صورت خویشین : پری چهره کان هم بصورت شدند : که از جنس خیل که اندک سپند :
 به از شیوه هم پستین دو چست نیکی یوز شد : کاشیری در پست : ز غایر
 پوست کرده بر بدن : چو جان کرده خود را نشان در دوران : در آرد و خود را
 به شکل و رنگ : چو روانه و گفتار و سیر و پلنگ : بصورت و دانه به معنی :
 بتن و آسمانی ناز جان بر خوری : چه گویم ز لطف کان مو شکاف : در آید

ساخته است تری و لطافت از چوب دلی و سیمان و پلاستیک
مکند است بر اساس روان شدن بتن تا نماید عیان : هر جای خود را
بجای جان : به بنی چو پرده بر افند ز پیش نه که مانع نشان گشته هر چه
منع خویش : بهین مکمل دارد جهان رسیده به چشم بصیرت و از کین نظر
مناسبت از چشم صورت پرست : جهان جلد هیچ است و هستی گداز
از روان و ز دامن چشم خود : هر نیک و آن هر چه خویش :
از و کتم اما تو آگاه باش : بهین نیروی ای ابد باش : کون انکند
سخن بس دراز : ز لواف کردم بده اف باز : که بر ساختند از کمال هنر :
ز نهی سی مرغ با بال و پر : بنای مناره ز خشت و گل است : مناره ز مصلح
بشکل است : بهین بس در پایشان منازد : ز مصلح دنی کرده
اختیار : مناری چو سوره قد و لبران : که باشد ز جای بجای روان :
سراپوش و بیای منقوش بود : اگر چه که از عین منقوش بود : بر او ملکی
اکنون و ایم قرار : که اعدا داشت زشت فلک شکسته : و کر بر بس از مردم هر چه کرد

بر این این طریق دیگر: می آید بدستی هنر و فنون دوم بود و چون
 بر یک اینون در چشم مردم می افتد بر آمد بود و دو نوع است
 سکه پستی و جالاک و قریب دوازده ای تر هر یکی زان دکنه زدن از یک
 شده مدخل: وانی نموده شان آفت وین و اول دکنه یکف یک پستی
 بهر دم دلی برده از دوستی زبان پست بازی کنند دست کوب
 ز فای آن بشوید آرام رو به ازان دست بازی و با کوفتن و افتاد
 شوری و ازان انجمن: حصیری حصیری عجب یافته: چرتی در شش کافه
 بیکجا دو خط کونی و معقله نوشته ز بس خوبی و مشکلی دور آن نقش است
 داندازه شش: نخل روی مانی ز از رنگ پوشش: بدان گونه هر صانع
 و پشته و رنه هنر مانوده بطریزی دکنه بگویم حدیثی ز بازی در دست
 عجب گونه داری بر آورده بار: ز جیت شده مردم از کار بار
 فرایند جای سه سجان: که نقش همی سود در اسناد کشیده ز هر
 در آن ز نامه خبر از این و بسیار نگو: از کان و و چارم سپند

نه آنکه به حسن بایک وجود مهر و نعل ماه تابان ز رخساره ذکر کند
 گذشته سردار او نه ز خوی نه خوی نمود از طلب و کفایت و بهشت
 بر ملک آفتاب به چستی چنان از برسیان به خوشان نه از برسیان
 عجایب دران روز بسیار بوده رسن بازی انجام کین کار بود
 نه تفصیل آن قرصه کرد و در از سخن کو با صل سخن کرد و باری بهشت
 ازین بهشت و ران جادو کار سحر طراز از هنر مند ان چین و ما چین و خن
 بودند که بر اینج همایون از اوطان خویش در نور بنیان و ارشد و خرا
 هنرهای خویش منبوه و انعامات بهشت از انداز و توقع و کین می
 دو واسطه این انتظام عقد همایون نزوح شاهزادگان جوان محبوب
 چه مدایمی اصابت شمار صاحب قران کامکار چنان اقتضای فرمود
 که در آن دلا امیرزاده افغ بیک و امیرزاده ابراهیم و امیرزاده
 اقبال بن شاهزاده امیرزاده امیران شاه و از فرزندان شاهزاده شجاع
 امیرزاده امیرزاده احمد و امیرزاده سیدی احمد و امیرزاده باقر و

هر یک با کرمی از محضر این تفتق است و جلالت و بر ملک اندو لاج
انتظام باید لاجرم نظم غلبه نمود و ملک کتی سر بر یک از خورشید است
پوشش غیر بتخصص نماید حال سپهر نظر کرده بر ماه و ماهید و مهر و زما
کنند اختیار: سزاوار آن کار فرخنده باد و نجوم آرمایان ماهرین
بقربان گذاری شدند انجمن: بدانش کزین کرده شطالعی: بهر
فرایند و بی نامی: کو اکبوی عال و نظار ملک: سهام و زمین
چو کرد حکمت: پروان پسند: مبارک ترین طالعی در جند: با بر این
جزع افتاد: در دوره پردشت سالار بار: و در مجلس عالی قضات
و اسراف و امید و ملای مالک اطراف مجمع انعقاد یافت که سر و
کز خجالت جلالت آن جمع نم گرفت: بر جیس: از رشمه خوی طوطی بانی:
و بعد از تصحیح مقدمات بعد در عایت شهباط آن امام امیر دور
شیخ شمس الدین محمد حردی محکم: زمان مولف شهنشاه سلطان
جلالت انتاب حصص صبیح و را عا و بیشاد و عید و زکار ما فوده بر وسیع

از جناب سید المرسلین و عالم النبیین صلی الله علیه و آله و اصحاب و مسلم
لے یوم الدین خطبہ خواندہ محل نکاح ہر عزیز و اسیر و اج نجسید
و فلسفہ اللغات سرفرد مولانا صلاح الدین بلقین کلمات ایجاب و فحیہ
قبام نمود و شاہزادگان و اربنج قواعد خدای خلقی تقدستند و روزگار
از بر سبب و استیلا زردان بہ تنیت و دست نہ بار برکش و نہ نشند
در ہم نجسند از گران ناکران : ہواکت امر جو ہر نش : نذر و کو ہر و کو
شاہوار : فرنجیت چون فطرہ دار بسیار و زبیر کو ہر و زک افشا شد
ز بر چیدنش دستماند و شد : خرت ہا جوقانی محفوف بتاید آسما
بر سر بر خلافت و مسند چشنگاہ بشکو و غامبہ و فرکیانہ ز صفت
و تراست و فطرہ و خواتین و غامبان و کیلانی بہ فطرہ فمائی پرتو
ز نیت فرق غریب و جمال پسند است و محال بعد کوہ نفع و دلال نسیرین از نبل
عظمتی پذیرد سروران بقولما بست و در ہر شکیخ از دانی و کما یسود
اہ و مکان بقولما بستہ دانی ای حسن نموند و بقولما : ناک قدرت

بسته بود دل: در خوی و شهر اشوبی طاق طاق ای ای و حق ساخته و کوفته
ز جایی و دل ربای زینده تاج تا جلال مع سرست و انبیا بر افراخته
جانی نموده ز طرد برین: بر از جوین گشته روی زین و شاهزادگان
سلطان غلام و امرا و نویشان عظام موافق و مقامات خویش بر نو طاعت
و خشم مزین ساخته و مساوات و امید و رحم جنای و امرای بزرگ
و انبیا که از چهار گوشه هفت اعظم آمده بودند در سایه بارگاه دودار و بار
ملک نشانی هر یک بر نو خویش قرار گرفته و سایر اضافات باقی از امرای پادشاه
و انزف و اعیان مقدار یک است تا چنین دورب دوری نشین و بهشت
برام انتصار با خلعت زرین و شمار و پشای نعره و سوار و طایف خدمت
خویش از امر و تقدیم میرسانند و فیلا شکوه شد و اختتامی طبع
و نقاشی و لاجوروی با قیدهای مملکتی طمع و با نوج و نخلات و تکلفات
مرسوم و ممول و مستطاف کریمان حیوان عظیم الحید و غریب الملقه با طهارت و تجمل
و شکوه و صلابت و در پیشین با جمعی ای ملک و سلاطین بجهت زینت

نور زینب پاشا ثانیان میسازند چنان با انواع تکلیفات آردسته بجای میمانند
باز آهسته و شیرهای مرصع بزدها هر یک شش من ششون بصر اجبای زرین و سیمین
و نقره بیکاه و دو و نه پانی بهتر فرسای تربیت نهاده و بر فراز هر یک کاسه مادانی بنویسند
و تحبای ما بشیم و بلور وحی مای خطائی و فقوئی طلا کار نهاده و طرف
و ادایه نفس از آبکینه شیشه و آینه مای نوکی و شامی و فانوسها و قندلیها
مصغای بلورین و جل چراغهای بلورین صناعات اوساندها و چمنهای
که در آن بارگاه باشمعی مومین و کافوری رنگارنگ بساط نرم را سربلای
رنگ از رنگ ساخته بود و بجهت روشنایی شب مهیا و آماده داشته و بر فراز
شیره نازند به ما و در طبقه های سیمین و طلائی بطراجمای غیر مکرر صراحی ها
انواع مشروبات از باده مصفا و ملون و من و بال مثلث و حلق و سر
و قهز کاسها معدوم مهیا داشته و مجموعه روزگار و اوراق میل و نهار بصد کونه
نقش و نگار بجهت و سبب رنگاشته به جلال کشته چون جنت آردسته :
جایان بنظر ره بر نهاده و ذرات عطرانیت ساخته و پرداخته و آراسته

مناجیه سینه آتایم سینه اندوختاری و شکست تباری و دین و ملکی و مملو
مقوی دل و دماغ شام در دوشسته سطر و متقل و مجربا روشن برادر
انگرای باقوتی و لعلی دران هوای سزدانست گرمی محفل و مجلس نشسته چون
شهرادگان و امرا و توفیقان با سبب توره در رسم خوانین مغل کاسه
مدام ملو از باده یا قوت تمام بر حسب مرام در پی داشته مراسم خوش
و قار تقدیم برست آنچه مستحکم ساطع و وضع با طاعت طغریات گزشت
شیره ما طبیبی اطعمه و شربیه و فواکه کونا کون اتفاق می افتاد و کوسید
تحریر و تقریر بشرح و بیان توان داد سینه که کی بود مانند دیده و خطای
دران حبس در سحر که بی سابقه در سخن قیامها ما لسته الالاف
قوای فرصت افزای اولیات لهم و رزق معلوم فواکه و هم مکرر قون
و صفت احوال آمده و مضمو خون و غنجل هم کاصیرات الطرب
عین کافه کافه مکتون مقرون کشته شوی دران حبس
بخت خندان طعام بکه شد بپشه ما برام هریم تمام و بخت کمر بسته سالک

نشد قطره غافل در کافور خان نه در مان تا زمان رفته آورد و پیش
 طعام از حد و دور اندازد پیش از آمدن دست بر خوان چو آرد بسته
 ز منت در و هر چه دل خواسته نه خورشیدهای جان پرور و خوش کوارش
 لذت و لطیفه معطر بخار بر آرد میوه مختلف بطبق بزبان خبان برده
 مجلس سابق و در طبقهای خور و نه انواع اشربه از انشیره های کلابه
 و شربت مشکین و زیند و خالوده های روح پرور و مانع برامیا داشته
 چو بعد از شربه های خاص از برای اهل اختصاص و جنت غنیمت عام در
 نواضع جشنگاه جم های باوه خام و زخمیه های متعد و بر آرداده سرکش و
 آماده نهاده بودند و صلاهای عیش و طرب بی بیم است با دوغم و الم و زاده
 و در ظرف سابقان پهن ساق ماه وید از نهره چین جامهای زرین بگوش
 و آورده صدقه طایف علیهم السلام **بِأَنَّكُمْ تَعْمَلُونَ فِضَالَةً**
لِلنَّاسِ وَبَيْنَ بَعِينِ الْبَعِينِ می آید و ای افتاد و از برای انعام حضور
 حضور خلافت نزدیک و دور فرمان صدور یافت که در آن جشن و سویر کسی

هر چه خواهد کند و هیچ انزیره بمنع و زجر کسی نگراید مثوی فرمان سلطان صاعدا
مناوی کران کشته فرمان رسان به که ایام سورت و شادی و عیش
تریزد کس تنی و قدر عیش و درین جشن کس را نکونید سخت
اگر شیره روز است و اگر یک سخت: اگر کامکار است و اگر بی نواز: بگویند بکس
چند چون و چرا: چون این شروه گانی بر دم رسیده: ز دلها کلیش ومانی و پند
و ز هر چه کردید و از رنگ وید: کس انگشت طغی بدندان نزد کسی را کسی نشاید
نداد: مگر خود و خطیر را اوستاد: و جودی که بودی تن او فکار: بخونده نمود
اند رانی روزگار: قفای نزد هیچکس بر کسی نه بخود که هر دم زود و شاد
به جمعی انجمن مجتمع: که بودند اهل جان منتفع به سپاهی و شهری و خزانه
و زنگ: و شتی و رومی و تاجیک و ترک: همه شاد بودند و آسوده حال
و ادب لکد کوب و غم با بایل: دوران جشن فرخ که گردون بهر: ندیده
نه بنید مراد و نظیر: نه آن بود از سبب شادی و کام: که و صفش بعد
سلام کرد و تمام: می در خوانی بزرگد کاس: که از چوبش کشت و شین

هر اسب نثارید معطر و بوی مشک کلاب : نثارید طوبان چو نثارید ثواب :
بکر و خوش در آورده سیمین بران : خود گشته مست و جیران : در آن :
نثارید نزه روح کرده و صفای نثارید بکر و خسته بند قنار نثارید کرد و بر کرد :
نثارید کز تازه کرد و روان : نثارید کرد و چهره گلگون شود نثارید کرد و طبع نثارید :
نثارید چنین جلوه گاهای جهان : که یاد ز سر و اسب شیطان امان و خلیق سر امر :
شیخ و چه شباب و یکی سر خوش و مست و بکر خواب : نثارید نثارید و نثارید :
و جان سوی جانان پیام و در و در هر یابی ساقی ماه روی : نثارید کرده
بر باد و مشکبوی : و خانان هر گوشه مدد دلستان : غزل خوان سهر مست
و در این گشتان : و هر سرو بالا و سیمین ذوق : نثارید نثارید و نثارید :
ز دختار نشان نثارید راقص : و ز مرغول نشان چو نثارید نثارید نثارید :
مردم میسر تمام : جهانی هر شادمان : نثارید نثارید نثارید :
امیر و فقیر و آشنای و غریب : که زبان رسیده به جبهه فرو نثارید : می نثارید نثارید :
ساز و چه متیان شیرین زبان خوش آوردند : نثارید نثارید نثارید :
نثارید نثارید نثارید

و بنا بر آنکه بنده خود را چه عیبا القادری که از قریب داشتند از توصیف مستثنی است با
دیگر نظایر و امثال او تا قیرو بلیان و عیال را بمقتضای طواریب طواریب
توزیع جمیع سازا از دو اب انفع و ذوات الا و تا دو دهم سم انداخته ننهد
مقتنی بوقت سوال و جواب بهم ساخته عود را بار بار به تشننه صنف
در آن انجمن نه غزل خوانی و گویند و ساز زن نه غزل خوانی نه بنما خوشتر آن بود
که مدخل بیک غزوه هم راز بود نه زبانی و در ظرف و تصنیف کوی نه چو طنبور سپه
و چنگی با روی نه چو صوفی بالماقی آن سهوشان به معلق زمان نه هر هم آهنگ
و در آن جشن و گشتی چون قامت آرزوی هر کام جوی به طاعت هر کج
مقام و مطالبه ادایش نه برفت و از جلد خود و قمار آگاه به صاحب غزوه
انجام هر امید را عروس مقصود و کنار آمد بهر شاهزاده کان شوی نه گویند
پوششینی کرین نه سراسر کلل چه دشمن بهسی جامه و طاعت نامور نه کبانی کلاه
کبانی نه کز نه تابشین مقصود که عیال باند کران بار از آنها قطره و مهار نه برادر
شهر نه طشش نه بانی نه بر آورده و درین جلاجل فتنه مشهور با بزمین کج

زینب در بنگ و با درو دل فریب در پید کشیدند تا جنبگاه و جانت
 و حیران در آن رسم در راه بهوشان هزاره کان نقوذ جامهای پوشیدند
 و تاج و کمر صاع علاوه آن می شد لوبای اندامها تو مع اقمش و زر و بلیت
 کو لکن از تبسج و تسبیح و حریر و مکنون بیزون نذیر و صف چند و چون ادا
 و این من معبود و عزت و طبقه او بجا پیش تقدیم میرسانند و خندند
 سیم و زر و اصل و یا قوت رسم شمار هر بار یافتند می شد که در فصل خوا
 آن سرزمین ریت آئین لاله زار و در بهار حاصل میگشت و چون شب درآمد
 و ببطارض از بسیاری مشقه و فانوس تنبیر کریمه و لَعْلَ زیناً السَّما
 اللّٰهُ نَبَاً بِمَعَا فَبَح را تو ضعیف کرده تمثیلی روشن نمود و در این اوقات
 و اسعد از منته و رای شهر سلطنت و کامکاری بر برج وصال و اتصال انتقال
 نمودند و بعد از آن حاجت و حیا برده اند و سیزدهم نوشته و در آن سخن
 در آن حرم با زینب کَلَامَ اللَّيْلِ يَخْوَةُ النَّهَارِ روز دیگر که بادشاه ملک
 املاک بر تو با طفت بر شمعین بود به خط خاک گفته بود هر آن که در خوابت سیمبار

بر منافق ایشان نباید کردند حضرت صاحبزادگان ایشان را
همچو پیرانند از بجزیره فرموده دست انداز و تشبیه را با قامت و بنم شمار
سحابیان را ساخته و مجموع امر و افکار ایشان و آنایان چهره ندید که و مناجات
بکلمه موافقت ببار استند شوی چو کتی قرین شد از فرغ فرخنده برافشان
کردن در امن کور ملک بخت بس کوه شایانوار در آن سوز فرخنده برشان
و سایر آثار و اثرات همان طریقی مسکوک داشته برسم شایان نقوذ بسیار
باشیدند شوی مشاییر و اثرات عالم تمام با و اب خدمت نموده قیام
همه تنبیت گوشتید بخت نقوذ ای پیرانند از بخت در آن روز غم
در دل کس نماند چه غم که طاعت اثر هم نماند جهان پر شد از باطل طبع و فتنه
ز نخت اثری با وج ایشهر زمین گشت لرزان ز آوار کوسن صد پریشان
کل تا بطوس و در جمله مستعانی آن از آن حشمت بر جمع شوال و متحران
در آن کالی غفلت و بطلان رسولان اطراف و جوانب بودند چه از مهر و ملاقات
و ملک از خیمه هندوستان در دست قیام و مینه و پیمان بدین کان عالم نپای

آنکه در بودند و مجموع نوینیان در میان سپاه را بختیاری فاشیه و انشا
و دوزخ متکثره بپدید می آید و در آن جشن ها کلب
دست می دهند و شادی قریب به بیست و شش سال متوال می شود و در
اندر آن جشنگاه بیسی پیش کرده شاه و سپاه و در عقب در آن کلب
و جشن های جهان را بر تو اسبغات بر مصالح ملت و ملک تقسم
امور جمهور را انداخت و بر این لازم الاتباع صدور ریاست که در آن
و لوازم امر معروف و نهی منکر سی بلین بجا آورند و بعد از آن هیچ آزادی
بیش خبر و دیگر مناهای اصلاحات نمایند و چون نمایش و آرایش
صوت که دنیا عبارت از آن است باطله مدارج عظمت و جلالت
و باقی مراتب شوکت و جلال جانب معنی منصف کمال پرست
و رطل ظلیل مراحم بدین رنج معلوم علامت آتش است و استیلاست
و همی و خیال شیطا کسل و ضعیف اندر مظلوم و ببرد و کشتن و ببرد
جهان آرای حضرت صاحبان رنجی است مالی برین تصور بصوب

فدوسا این معنی آورده و دیده بصیرت را میخوانست قفس هدایت
از شیر توفیق روشن ساخته از صد قله نیت و صفای طوبیت از زبان
هدایت بلانی نامت ترجمان حضرت امام جعفر کاتبی سنان موفقی نیان
دادای منادایت بر کارگاه فائده احاجات سمیع الدعوات جل جلاله و هم
نوادینگوی در آمد مخلوق سرای نیان همیگفت اداوری کار ساز که ای
برتر از هر چه بگنج بقیم نه عقل از جلال تو واقف نه دهم که دانه ترا خرقه
بخش تو گوید دوستی و باقی همین گشتگویند ایام چه گویم سپاس ترا عطا چنان
از قیاس ترا ز خاکم بر محبت تو برداشتی در دولت من برداشتی
از فضل تو دارم من این سروری تو دادی مرا بخشی و برتر از ملک
تو ست اینهمه دار گیر و گویند که من فقیر و حقیر شکفت آمد از کار تو بشم
که جافتر از خود ندیدم کسی هیچ حکم فرما روی زشت نه دلبری و کنوشت
زشت نه بدتم از عطای تو فهم هر دور به شکام بهرم تو بخشش نغز
مرا از تو معرفت بهر داور گانه فضل تو ام اینهمه سر و مکانه و کردیم غایب

و مستمندند چون توشه دولت من بیند و وجودم ز انعام تست ای کریم
بنایم توئی در هر امید و بیم و بخت و فتنه و اندی بقوم ایران بهیشتانم
خاک این آستان ز خون تو ام کرده باری رسد بهم غارت من بخاری
بخیزم جو کردی مجو خواریم به کن شمسار و آگه کاریم به بخت تو
کرده ام سالکانه امیدم هاست و حاجت رواست گفتار و تمهید تو بهر آستان
صاحب قرال تبسیر آفایم حجاب در سدا طلوع افتاب سلطنت و اقبال خیر
صاحب قران از مبداء انبیاات آسمان معموره درین مکنون تحت نظر
و استبدادی ملوک طوایف و حکام مختلف در آمده بود و ساکنان
و استمدار یافته و بواسطه مخالفت و منازعت و البیان و فرماندهان
اصدار و بلدان که بدو قف مضمون کو کان فیهما الهة الا الله گفتار
منکر فساد و تباهی جانست امن و استقامت از ممالک و اطمینان
از طرق و ساکن منعدم شده و بود و قاطعان طریق و سواران و بدکرداران
در شهر و روستا و بیابان و مزاج بهیشت عالم از نوح اغتدال به کلی انحراف

یافته بود و ظاهر است که چون در دار الخلافه بکرات فی کتب نسخه تمام عالم است
چون خوردن غالب میشود مزاج از متعادل مستقیم صحت و سلامت منقطع
میکرد و در پی سبب قوی که باده منقلب دفع کند اندک و اندک میبرد
نمی بندد و بی سنگینا موزون فاسد یکبار که منقطع کرد و البته بعضی باده صالح
نیز تدایج تجلیل میرود و چون ارادت قادر بر تدبیر و حکیم مطلق تعلیق
پذیرفته بود و آنکه مزاج عالم نیست تلخ و شیرین و در لطف صابرا و بیاض و سبز
اعتدال آید سابقه غایت انلی او را از میان سعادتمندان دور آن بگذرد
و بتشریف کرامت و ائیناه الملک احضار نمیشود و لاجرم در حقیقه
کیمی ستانی و جانباتی بتلقین و ماتنا و نالایا ان لیشا سائله
رَبِّ الْعَالَمِينَ از ضمیر خورده آن دو برین آنحضرت برزیده و بپوی الهی
بانکه زمان مستظلم مالک کیمیا که دیده و آن در اندیشه تغلب و تصرف کرد
کشتن از مزاج نموده بانوار عدل و احسان چاره است و در سبب حباب
این دامن نبوی گسترده که الی یومنا هذا اگر شمع شمع برز در بفرق آریافته

تجداد و رمی بر دوازده آسیب چنانکه اصول و اثر را باند زو و زکس از تعرض
دست چنانچه از غوغ و این دست **دست** زد و کسب و تو نیز در زمره رشید و بدار
غفلان و کرم از عشق به غیب طشت خیز و غما بر ده لیکن در عقل این احوال
بسی امور را بل از کشتن و غارت و اسیر و تاراج از برای ضرورت
جانبگیر و اضع شد و چنانکه در تصاویف این قریحه را به تفصیل که در پیش
و زیور که آنحضرت از تسبیح روزم و شام و کر حستان و ضبط استقامت تمام این
زمین از کران تا کران بعبادت معادوت نموده و در ستر سرب
سلطنت و جهانی نزول نموده و بالهام دولت سرمدی عزم خسر و اند
تضمین است که انما را تدارک نماید و باز با خرا از فضیلت جهاد و لغز و
وَاحِدَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا عَلَى قَائِلِهَا أَفْضَلُ الصَّلَاةِ
وَ اكْمَالُ الْحَيَاتِ أَنْ تَقْصِرَ رَأْيَانِي بِأَيْدِي بَارِيْنِ جَوْنِ از قضیه تنویر
بر کان جوان بخت فراغ یافت و شاور هم و الا مهر شایسته
و امر او در مجلس خاص جمع آورده و فرمود که عنایت بر او و کا

و تقدس ما را و قوی چنین از رانی داشته که علم را بشمیرد و فتنه را بدوستان
روی زمین را بطلبد و قهر مطیع و منقاد کرد و انیدیم و بعون الله تعالی آنچه ما را
از وسعت مملکت و استقلال و بیست و نفاذ حکم و زمان و کثرت انصار
و احوان حاصل شده کم آید و پشاهی را بادشاهی داده باشد و چون انشال
این اموری مناسب و صلاحیت و سیاست و انتقام میسر نمی شود و بفرموده
در آئینای شکر کشیا و کیتی ستانی ماضوری چند واقع شده که موجب تضرع
در پیشانی جمعی از مردم بود این زمان در خاطر خجاست که بعد از این
قیام نمایم که کفایت آن نام باشد و چیزی از دست هر کس نمی آید
کفایت و قطع وقوع مشرکان و بیداری که این قوی و شوکتی تمام می یابد
صواب است که همان شکر که آن جرایم از مرایان و توقع یافته بجاست
چنین و ما چنین و خدایم که هر یک کفر است و مراسم غر و جهل و تقصیر برسانید
و بت خانها و تشکده های ایشان خراب سازیم و بجای آن مساجد و
نیا کنیم که حکم آن الحسنات بذهبن السيئات سبب زشتی آن

کرده و مآذِکَ عَلَی اللَّهِ یَعْنِ نِیشاه زاده گان و نوینیان زبان
ادب بدعا و ثنا برکشاده و آن روی مبارک را بستایش و ذوقین تلف
نمودند که بیت که شاه کردن بر افروختن زبانندگان جان ندر است خشنود
نه صد و در برین عالم مطاع با جمیع بحرام و حلال و محمود و مقهور و در و درین
عالم مطاع بقاد و پوست تو اعیان شمار سپاه از هزار هزار نیکو تحقیق کرد
میان ایشان زیاده کنند امر از چوب فرمود و شریعت تحقیق بجا آورده
هر جا که قابلیت اضافه داشت بر آن زیادت کردند و در وقت ثبت نمودند
و حضرت صاحبزادان اشارت فرمود که مجموع امرای اوس و حکام و اوابات
بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول شوند و کلان تران اوس و سرداران
موضع نشسته و بیحال از تو اعیان بزرگ پسند که بچه بران و بچه مستور نباشند
و جهت آوردن لشکر با طاعت و جویز توبه نمودند و حضرت صاحبزادان
محبوب بفرمان و تائید ملک و بانی ارکان کل لشکر فرمود و در رسم سر
ملک خاتم نشسته قبول بجا چون اختصاص یافت و عاطفت بادشاهانه

رضت شاه زاده های کامکار از حضور ضبط و نسق ممالک و اقالیم
امیرزاده پیر محمد جانگیر با تمام بیج و کرم اسب کرای کرد و انبیه اجازت
الغرض از ایشان ارزانی داشت و اگر انش اسب و جامه داده امیر
زاده سیدی احمد خوشی که مادرش در حباله شاهزاده مشاوری بود
درین طوی بمصاهره شاهزاده اختصاص یافته ملازم او گردانید
و بهاء هرات توجه فرما شدند و ایچیان مصر را خلعت و کمر نوزاد
انعام بسیار فرموده و در خدمت مراجعت داد و مولانا عبد الله کسی را با جمیع
برساله رفیق او ساخت ترسیل و ترقیم کتب بطول اعتقاد کرد و عرض کرد که
سر ابا بخط مولانا شیخ محمد بزیری بلکه از مولانا رفیع بن زرقی بادشاه
مصر در جواب عرض داشت و کتب بی بعضی است که و طول اعتقاد کرد مجموع
بزر نوشته بخط مولانا شیخ محمد حاجی بندگی بزیری که در فضیلت کتاب
و حسن خط مصدق و این اشیری از اشیری است که همانطور
رسانیده در محبت ایشان ملک مصر رسانید و از جمله منقش جواب

نشو بود که اندر بابیه فرایوسف و سلطان احمد جلایر غرض داشت بود چه
گفته شد که ایشان از نصیب عساکر که چون مائز گرفته بنیاده در آن دیار برده بودند
چون ملک آن مالک و مملوک آن مالک و هواداری و حیل عسکرای صوفی
قدیمی داشت هر دو را گرفته باز داشته بود و در صورت حال یککات اطلاق
بر صوفی و صوفی نگاشته در بنیاد فرمود خاصه فرمان گشت که سلطان احمد جلایر را
بند کرده و سر فرایوسف ترکان را از بند کردن گشته داده و بدو بدو نگاه
نمایند و کمرت بید ریغ با بیستی بیلاکات با دشت نامه از خلعت و تاج
واقف شد و دستیار رسول و کتابت ارسال فرموده یکی هدیه آراست از
چنان نذریه کسی از کمان و میدان و سایر اطمینان بلاد و فرنگ و دشت و قلع
و روس و بیغور و قلان و چین و ماچین و خا و غیره مالک ایران و توران
آمده بودند سر فرایوسف و خوشدل فرموده بتفحص المرام باز گردانید و مهد اعلی ملک
که در جب فرایان بخش طوی حاضر شده بود و اجازت انصراف یافته بهرات
انگشت و حذر معالی یکجسی سلطان آغاسی که تا جمله سپهر بر وین نماید آهسته

مثل آن کم اتفاق افتاده باشد بیشتر شوهرش امیرزاده اسکندر بهدشت
بروانه داشت و او از راه بنجاره و ماغان متوجه بغداد شد و رحلت فرمود
و پسرش حضرت حاجتوان بیست و نه ساله و او دو مان و رحلت پیدا کردند
و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم
و اندکان و خسیکت و طراز و کاشور و ختن با تمام توابع و اوقاف نامزد و پسرش
ابراهیم سلطان فرمود و برین اعلیٰ موشح آبل تمنا کر است نمود و پسرش
امیرانگر و آوری سپاه بود و شاه و از امرا شاه زاده شاه و پسرش هم و پسرش
و سعادت نمود و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم
نامشکران آن نواحی را که و آوری کرده و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم
قطع آنجا بود و نمود و نمود و نمود و نمود و نمود و نمود و نمود و نمود
بزرگ کرده و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم و پسرش هم
فرموده و کمال سسرای که از مستحقات معاهدات استخرشت به سعادت
و قتال فرموده عالم و عالمیان از میان عدلی و دجفان معمور و سرور و

و است عالی نیت بر اجر از فضیلت خود و جهاد معروف و مقصور
 گفتار و در توحید با یون حضرت مسیح و آن ظفر مقدون با سپاه فتوحات
 غزای خطی از بیت رهنمای که جلد خطی است که دست افتاب و بشارت
 المؤمنین بان لله من الله فضلا کثیرا عملوا علیه وسلم تسلیما
 کونوا در ماسح رفیع منزلت ساخته است که شخصی بقصد زیارت بیت الله
 احتمال شده است که اختیار نماید و پیش از وصول بمقصد با دم اللذات
 کین برکت یزد و در دیوان فضل نامتای آلهی رسالی خواب حج مرور
 بنام اوسطه گردد و پوشیده نیت که اقامت مراسم جهاد و فتح و تسخیر و یار
 کفار بر فرب و در کتاب ثقیف و خط الشفره قطعه من السقره عبارت
 در کون و مشارکت و صاحب خط اول و جرم مشمول غایت بی علت از لی نسبت
 با حضرت صاحبزادین آن بود که ما و نه ضروری آن موبد کامیاب در رفتاری
 سفری و توجع باید که مقصود اصلی در آن قیام بر فرض جهاد باشند و انتقام اسلام
 از اهل شرک و عناد باشند و چون استقام حمل و دست انداختن حضرت ملک سید بود

بعد از تقسیم خوم جانب چپین با چپین و خاک که بلا داعیادی دین نماند که موسوم
برودت هوا و دزدستان و خویله آفتاب بکوت کندشت بکلی است
مقتوبه امضای آن غریبت کشت و میرزیدوق را از فرمود که نشو و نشکر
با احتیاط کرده باز بنید که چه مقدار مردمان درین پویش ملازم خوانند
امیرش را به موجب سانی که در کان کل مقرر شده بود نموده و فرستاد
که از ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان
و مازندران و خوم تا آنکه ابشان با کنج از روم نقل کرده اند و وضعیت
هزار سوار که عبارت از دولک سوار قاضی با مطلق هندوستان باشد
درین سابق قتل و زجر را به دست فتح حضرت از ممالک خنجم شده بلاد
و خانه کوچ ایران زمین که از دیبا بجان بواق آورده اند و دوست هزار
سوار و پیاده جلده نام در همه اند و کار جمع می شود سه کرمای دیری نبرد
از مای بر عدای دولت بلای خدای بکفرت شماره به دولت ملک
با قبال خسر و غرضشان ترک دما جقران دریا نوال در حال سه سر کچ و دست

کرم یکیشا و ذی سپهر را بنیاد و ده شش کرد شاد و غنی گشت لشکر بزرگوار است
روان شد سپاهی بس از گشته **ن** حکم و وجب اتباع بران فرار یافت
که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده **م** احمد و **م** شمس و **م** احمد و **م** احمد و **م** احمد
و **م** میر شمس الدین عباس و دیگر امرای توپخانه و هزارجات با لشکر
در ناسنگت و شاهزاده و میرام تشلان گشته و امیرزاده سلطان حسین
با بعضی لشکر و غاریه سی و میرام تشلان گذرانید بعد از رخا با بعضی لشکر
چنگیزخان عمارت خانه به حکم حضرت صاحبقران و شاهزاده که در زمان قدیم
نفاکت میکردند و در مجاورت لشکر چنگیزخان چنان خواب و دران شده بود
که از عمارت اثر نمانده بود تا در حیرت موانع موافق مسند اربع و حسین و سید عاتیه
حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و کما تشکلان بر حسب فرموده آن
عمارت کردند و حصاری بر آموختن آن بر آموختند و مالی و موالی را مجموع بر پنج
نقل کردند و چون عاقلقت با پشمانه آن نامزد شاهزاده کامکارش از پنج
فرموده پشاهزاده مشهوره موسوم شد و رای مراب نمای ضبط سمرقند را

باستقام از غوغاه بازگذاشت و محافظت کجها و نگهبانی خزاین دنیا بر شمع
حوائس بود در ایست فتح آیت در سیه و سوم حادی الاول سنه سبع و
یکم تا تیر که آفتاب در نصف نرسید و ایندیش ششتری بطالعی که خنجران آخر
نیزه و دانش آیین اختیار نموده بودند از سر قند روان شد و روی نوم
بعشقاق افروخت آورده بموضع قرار بلاق از سینه زول افتاد و شاهزادگان
کامکار و امرای نامدار ملازم مرکب هایون شدند و کثرت سپاه و لشکار
شیر شکار که از اطراف و جوانب به حبش درآمدند از چیز قیاس و تخمین بر نداشتند
و از آواز و عدل صاحبقران به مجسمه یکس زمین و زمان به بزرگوار
و بپوشید و نشست و خروش سپاه از طلک بر گذشت و در هر جانب به پیش
پدید و روان فوج گردسته و رسید و علم بارافراخته ملک ملک بر پهنه
تبع خوار کرد و ملک در پس پیش شکر به پراه و راه به بسید طرین ملک شد
بر سپاه نهاد بول شاد و با ساز چنگ همه کتی او و زبانه نام و ملک و نشان
همه روی مامون ز نعل به هوای یک از پرنیان گشت نعل به بند بر زمین پش

سجده بجا آمد و بنده را با دستان مایه راه به پیش اندرون کوس و نیل اند
زمین شد بگرد و در بای نیل به و آیت کیوان رخت آفتاب اشراق
از قزاقان نهضت نمود و مدد خواند **لا اله الا انت** این خلاق راه اطلاق و موعود
روان شد چون بعد از طی منازل مایه وصول به قیام تا خلق آمدست
فرش منع و نیش السحاب الثقال سایه بان کلی کران تا کران
آسان بر انداخته برقی کران و بارانی طوفان بپایید و بادی عظیم در زیر
گرفته بدو دست هو فضا بت قصوی رسید و مرکب طغر قرین از انجا کوچ کرده
و دیگران غم برقرار رانده اقولات از قزاقان و نزول و طول را با
سعادت امانت تراست روفاات جنات یافت و چون آن محل یک
یوم است و بهریم بسیار فرمان قضا جربان بجا یافت که در انجا جنت قشلاق
نورانی خاص باوشان داده کان و امر اند و شکران ما هر یک بجای خود
فرود آمدند و خسر و انجم سپاه اقلیم سپهر در رستان مانده بعدی بجای خود
در آمده و شدت سرما با یک نصاب کمال داشت روز بزرگی افزود و چون

در این سال به حسب فصل ششما از معهود دیگر سالها خشکتر میکند ثبت اوقات
حالت آب از شر بسیاری اکثر اوقات در مجایب حساب نمودری بود و او
چون که در دریای بزرگ هر نشانی و کافور باری سه بری ایر از گسستن آسان
مکنی کافور نیز که کبر باید بدی شد چهره از برف خسته بدی از ابر چشم
آویز بسته در بسیاری ایستاده ادام زمین گفتی که است از نقره خام
در بس نام گاه از ابر کدره هوا پنداشتی شد آنگیسره ز سر و دمنه شکر
که ساز و برتن خود پوست و اروق به دیارهای از حشر بر آوند که کاشانه
باشد با سمنده به بستان مرغ را نعل اندر تنش که خوش بر برون کرد
نوشش در براری گشته زاهد در شایات که مامای بود روز مکانات
بعواجا نوزان گشت پایت ز نوش روز با بیت و است چه گویم
و متفان سر ما که چون بود که از سر و دل آشبار خون بود ذکر قصه و شرح
حالی که در شلاق اقولات روی داد و با سست عشق است که شیر ز بوی
اندر بحریست که طرفه برون باید از ده که دوستی کند که روح افزا بداند :

کہ دشمنی که بود چون پدید آمد امیرزاده غلب سلطان بن شاهزاده میرزا میران شاه
 جان سلطان و قهرزاده امیرزاده علی را در جاده نکاح داشت و امیرزاده
 علی خواهرزاده حضرت صاحبزاده امیرزاده غلب سلطان پادشاه
 ملک که از لشکران امیر حاجی سیف الدین بود و غلب سلطان پادشاه شد و آن بود
 در خیال شاهزاده نوحی استیلا یافت که غلب سلطان اختیار از قبضه و غلب سلطان
 شکست خورد و در حضرت صاحبزاده اورا بخت نکاح در آورده چون خرم
 شاهزاده از آن قضیه آگاه گشت شعله غیبت در باطنش شعل گشته و آن مال
 در سمرقند بعضی حضرت صاحبزاده در رسانید فرمان قضا جرایان با حضار شد
 ملک صدور یافت شاهزاده نوحی ساخت که اورا نیافتند و از منبعش چشم
 نیز گزشت حکم شد که اورا پدید آورده تا جبر سازند و امیرزاده بر محمد صاحبزاده
 او درخواست کرده و امضای آن حکم در توکلف افتاد و باز در اقلاب
 جماع علیه رسانید که شاهزاده اورا نفقه در خانه و مرد امر عالی نفقه
 و امیرزاده برفت و او را نیامد و در قریب او زمان داد و صدای ملک

خاتم را بر خطرات شاهزاده دل بهشت و کمال محبت و دلگذاختن حضرت
 صاحبقران با اولاد و اخفاء و اخلاف نمیدانست با امیر شیخ نورالدین و امیر
 شیخ و ملک پسر پیل موافقت داشت دانست که در مایه سر بر اعلیٰ راست دارند
 که در صدق وجود این عوشت در دانه اخیل از صلبش نهاده غلیل مکنوشت
 و چون این سخن میسر و سخن شایسته شد که او را بمحمد اعلیٰ تومان آقا سپارند
 تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را یکی از غلامان و در دهم
 در شفق اقبولات برین عالم مطاع بنقاد پرست داشت نهاده گان و دانه
 تمام مملکت نشناخته شدستید آنکه هر کس در محل حکومت خود مراد
 عدل و دادگری شعار ساخته در بندناف است و آسایش غلامان باشد و سخن
 و احوال انصاف کوشش انصاف نمایند و رعایا و زیر دستان که در این عظمت
 پروردگار اندک لطف و رحمت واجب دانست فوری سیر بند که روز بروز باز
 خواستند نیست نباید کشید و در حضرت ذوالجلال و جلال و انصاف نباید دید
 هر آنکس که خواهد که باید بر شربت یزد و دیگر دار او کار داشت بهمانکس که او را نزد

بحسب تالیف خود جان تیره نیست مودین با یکا آتش ملندی بود و بسودا
 از جندی بودند بترو یک این در تخی که گشت بیاید با داسل خورم نیست
 ز دوده شش کرکشی بود تا ز بستی با داسل که یاد کار که با داسل هر کس ازین
 ران شاه که آباد و در زمین نذر و دین و ازما با داسل در و داسل که گشت
 ز دوده شش نذر و داسل که گشت و ازما با داسل که گشت ازین بندم از شش
 بان کنیده و هر تالی از ان مصوب معندی یک از شاهان و حکام
 ملک فستاده بهوچی که مقرر شده بود و امیرزاده علی سلطان گشت
 رفت و امیرزاده سلطان حسین جبرام و از اطراف و جوانب از باب
 ز دوده لشکوار اما کرد و شاه از انواع ماکولات فرو ریات و اسباب
 زیاده که خبر و هدایت انداخته بودند و دین اتنا بار و دین علی میرسانیده
 عاطفت بادشاهانه مجموع آنها را بر شاهان و امرا با داسل که گشت
 و دین اتنا از خراسان سید طبعه خود و از داسل که گشت بر شاه نوح آب
 و دین اتنا از شاهان سید طبعه خود و از داسل که گشت بر شاه نوح آب

بجانب ماسکت روه اند و هست که بسیار بدین شمار شکر غفر استقامت نماید و خط
رحمت بادشاهاست هزاره کمان و هزار افسر موده بودند که هر یک از
حالت تو مانع از هزاره حیات و قیادت و صد حیات خوشتر یک نفر باشند
لایع غمخواری نمایند که در آن راه هیچ آفریده را چست فروری بازماند که
گمشده لاجرم اجابت شکر این کثرت و بسیاری جهان متوکیست که یک
سوار ضرورت از آنچه باید بداند با خود داشت که در ای ده بمان
توان کرد و در آن میاق چندین هزار غله تخم غله بود و چندین هزار جفت کاه
قلبه رانی و هزاره که سنگام و شستن غله کاشته بودند و وقت استخراست
در و که ده بجار شتر باید و بر همین نسق همه حساب و آلات شکر
و بر اق و آنچه در محاربه و مافعه بکار آید همایا و ملاده و در جمله چندین هزار خر و در غله
مقرر بود که بر آید با خود و بنده چندین هزار جفت کاه و قلعه رانی و هزاره همراه باشد
و بیست و شش نفر راه بکار اند که مادران از کشتن بکار آید و چند هزار شتر استخراست
همراه بود که بر فرض احتیاج شیر اینان مدد و قوت لشکر این باشد و الحاق

که شمار فلک بجز مایل قیاس و سنجش عقد نتوان کرد و با چندی بن اسباب
و آرزوئی که در دهن پرشپش آن در زیر راستی اقبال صاحب
شوکتی دیده باشد و همیشه است که بعد ازین چند خلاق بسیار ارشاد
نمودی کلان و آن عظمت و کامکاری که حصول آن در وقت

خیال هیچ مافیل نمیکند مستحضر باشد بودند وزیر کلان را از ملاحظه
اِذَا تَمَّ أَنْ يَنْفَعَهُ خَوْفٌ عَظِيمٌ طاری شد و بر زبان مردم جاری گشت
و چون در عقب آن لشکر بآن و شوکت و اسباب و در مکر نظر بنیاد کرد
زمان جمع آمد آن و غده زیاده گشت و اندیشه به نظر راه یافت و خلق را
در دمان این در بیم و در جا گشت سه که یارب تو این شاه را لایزال نگهدار
از آسیب عین الکمال ز آنکی تو این دولت پدیدار از چشم بد آن دایک
گوشه دار گفت روز نصرت دایات فتح ایست از اقوال است در وقتی که گفت
استنوزد رآخو در جعبی بود و شهادت سر مایه بر تبه که نطق از احاطه
تو میشت آن تصور و دست چنانکه بباری از مردم و چهار پایان و باها

تلف شد نه بجای مدوشت و پای و کوشش و نهی و دیگر اعضا بقا و مگر
ادوات آبستان کران تا کران افق گاه بسته بود و برف نبردان زمین برآید
سه دبیس ابر و برف اندران چنین داشت که تو کفنی خاک چون زمین گشت داشت
و دران ایام آخر قتلین عللین درشت هوا داری و در برج و قلعه وقوع یافت
چون داعیه اخرا از فضیلت جبار و در خاطر صاحبقران پاک اعتقاد و نجابت نهی
فریضه مودنا سورت شدت هوا بگشاید و از کیفیت راه های انوضع
استفاد نمود و منزل بنزل از یکجائی آب و علف و براری و جبال استگشت
و بود و ثبت افتاد و بدست توکل معزم درست راست تو جبار افتاد
و رای خوشبید اشراق بر تو فرمان انداخت که امیر ناد و غلام و چند نژاده
احمد و امیر خداید حسنه و در بر کار شاه ازلات و امیر شمس الدین عباس
و بهر امیر بر بدوق و محمد و بر یکایس بر دلس و ستم ملنی بوتقا و برادرش
بر محمد و نوشیروان و بهر دیوان آقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین و غیر
منگلی بوتقای سیلند و در سعادت نمودند و دیگر امیران و سپهسالار

در جوارش قلمی گشت و شمشیر خید و صبرام قتلای کرده بودند چون گفت
بنیامین حوت برسد مجموع بر جنبش و زدن و یکباری قوی نهانید و امیر زاد
سلطان حسین که بطرف داشت خجاق و بسی و صبرام بود چون بسیار شود
او نیز بی توقف سو در کرد و چون رایت فرستد شمار و در زمان حفظ
پروردگار از اقوال و روان کرد و شب در میان باد زن نزول کرده
و از آنجا کوچ کرده تماشای او از آنجا بسط شمع و از آنجا بقریه زدنی
از آب چون ربای بیخ عبور نمودن شکر حق شسته قیامت اثر بار بار
نزول فرمودن و از آنجا از آب چون ربای بیخ عبور نموده نزول فرمود
و از آب چون از غایت سرمانه بیخ بسته بود که دو سه کرمی بابت
کنند آب بر توان و درشت چه در آن سال از اوایل نوس تا او آخر حوت
در مجموع گذر ما بسجود و چون لشکر مایه و کار و دشمن و آرایه ما و
سایر چهار بابان و غیره ما بر روی بیخ میگذشتند و از کنار بسجود
بعادت سوار شده روز چهارشنبه یازدهم چوب بسته مذکور در آن روز

سه ای یهودی بیک نفر نزل هایون انحصار یافته و تمام سنگها را داده گشت
و امر او خاص کان که بدولت لازمست تا نریو و نند هر یک بنجیمه های خود و خود
آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه در سه ای که محل نزول هایون بود هم در
روز و صبح آتش از حجر نخلی که در گوشه از نیمه بود و در سقف خانه افتاد و
احتراس و دقعه شده در همان زمان فرو نشاندند اما انجینی موجب از دیاد
نشویش خاطر دولت خوانان گشت چه در آن ایام مردم خوابهای پریشان
دیدند و از حادثه که در عرضش نزدیک سیده بود و در خاطر آنها ترکید و بخت
اندیشناک و هراسان بودند و لا یل الا للعلی و ان یتقلوا تغیر شدن امیر
موسی را با آن با دستیاران خط را و مجبور شد و صاحب تران بی حال موسی کمال
ارسال فرمود تا راه نیک شخص نماید که می توان گذشت یا هنوز نه و او تا عثمان
امر مساعت نموده و احتیاجات را به باز آمد و عرضه داشت که اصلا مجبور نمیشد
و دیگر بر نفسیه موده بطرف سیرام و عقبه فلا هم بآن مهم شتافته بود و او هم
معاودت نموده و تقریر کرد که در عقبه و ذخیره با آن بر نفسیه شسته است

چو سیدش بزرگدکان دانه ادر غنیمت اندر میبرد و تو الهی هم بمبار دست معاونت اید و در
دبر احم نسیم دانه میثاق و در فرزندش دین و بوعده و غنیمت دیدیم آمد و در دست
سلطنت دشت قبحاق کردیدن فرا خواند فرستاده نقیب خان از روز نخست
مقتول و آنچه بجا بود در سر کردید و دست امانت تو را بسلطان بجا بجا و غنیمت
مستاید را بدین راه عالمی فرستاده بود و در نیول از پیش نقیب خان که
از دینی در صحاری دشت قبحاق بدین حال در گشته میبکشت فرا خواند از نوکرانش
قدیم او بدین راه عالم بپناه و روزی که حضرت صاحب این عهد رفعت و بزرگ
شکوه را بنظر سلطنت بآب رفت چرخ برین بخشیده بود و بنا برین اعلان
که از شر او که ای قاتل و ماستمور اعلان و جلوه از نسل جوجی خان بزرگ
دست راست نشسته بودند و دیگر جوجی از حضورش نهاده کمان جوان بخت
میرزا افغ یک و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا احمد و غیره را رسته بودند
نوقتمش خان بوسید ابراهیم و جامه مذکور بمبار دست رسیده و زمان اعتدال
خوفه که فرادس برای کفوان غمت و همان بعدیم کشیدیم اگر ما غنیمت

[illegible]

با به قدر و ملکات است بمقتضای نفس مودع نظم آنکه نفس کلوم حق گویا
که جهان را برای او آورده است و آنکه این خلقت خلافت حق و خیر به بیای باد
نه آید و است: صلوات الله علیه وسلم از آن برتر است که محل تفرغ و ترفع و
دنزل و آسایش او همین برای فانی باشد و مقیم او تنگنای عالم جسمانی
رود و نه سخاک و آن جهان دل منه که جای ذکر برای مسکن تو گزینیده اند
صورت چه حقیقت دنیا با و حکم گشت زاری دارد که دهقان با نیک زبانی
که بیغل زراعت قیام نماید و او را محصول آن مدگرشته روزگار بسیار آید
و ازین است که مهندس کامل حکیم علیم و معارضه لفظ خلقاً انسان
و از حقیق آفریده و در خلقت انسان را نوعی ساخته و پرداخته
که از آن مهر جامع جج شایع بر صوب عالم بر صایع است که هر یک
ز آن نواح طایفه مخصوص از توان اقل اختیار و انوار علم و قدرت آفریدگار تعالی
و مهندس بآن خطه بر بیع آئین و رمی آیند محل توقف دست و پای آن
ولایت میرسد تا بآن غیرت و شعور از دست و پا کنی آفریننده و پدید آورنده

میدانست مخلوقات مندرج است برده صانع و مطلق برده
او سبحانه تعالیٰ فایز کرد و وظیفه بیکه و چشمتش تقدیر رسانیده
و سپاس شکر از نعم بقیاس که در باره او کلام است فرمود بجای آورد
و بعد از حصول سعادت و شرف معرّفه که مقصود از تعلق جوهری آن صفا
و پاکه با سبیکه مکرر خاکه هاست روی التقات از مجسم و جسمانی
کرد و انیده آن پیش است اندازد و دید *فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ* یکبار
عالم ملکوت مشاهده جمال و جلال حی لا یحوت بر داند و جاودا نی
فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِشِّ طَلِيلٍ مقتدر رفعت انس و نعیم و حال
و مستی باشد فرد عارفان را چنبت ملکوت نبود و خبر حال انانیت
و اعراض کل نفسانی از تدبیر و تصرف بجهانی را که ~~بهر~~
نسیان آن را اعظم مصیبت و بیانات فزاید اگر چنانچه الحقیقت تمامی سعاد
و کمال نفس نبوت است لکن اندک کمالی حکمای که حکم انوار علوم از مشکوه و حی انبیا
عظام علیه الصلوٰه و السلام قیاس نموده اند تعریفی آدمی بجای مطلق باشد

نموده اند که هر چند مال بعضی نفوس که مردود است آسمانی طاعت باشد
چون مظل و بدیل و قمار و متغم نظایران در عالم تمثیل مصعب و مولانا که
میناید و چون بنیاد ایجاب و محض لطف و رحمت بی علت است و قضیه سبقت
رحمتی علی غرضه محقق و مکرر کمال کرم و بر باری و نور غفر و غفار
حضرت باری امید داری میخشد که از واج مومنان مود را بر جانش است
قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ اسْتَوْفُوا عَاقِبَتَهُمْ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ رَحْمَةِ
إِلَّا اللَّهُ يَنْفُذُ الذُّبُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
و سیکر اندر باری کوبیده نبشت که گفتو خواهد بود و آن یار عزیز ترند خواهد بود
از غیر محض خبر نکوی نماید خوش باش که عاقبت بگو خواهد بود و به تحصیل نمایند
که ایشان تو فایق پس از طول واقعه ندانی تا کز بر سوت غنان استقام
از صوب از صوب اشغالی که بجزد امور علی و نبوی باز کرد و بر باید بصیق
هست متوجه مدارک تلافی جویم و زلات که پشت باقی عمر از برای خانه
لیحه ماند و لله دُرَمَنْ قَالَ وَلَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ

ازین عمر بگذریابی اتمام تمهید این واقعه بایده و رجوع بقصد فوج الجهاد نه نادر و
 بیان کیفیت مرتین و شرح مضمون و صیغه از زبان صاحبقران با خوانین و اهل
 و از شواهد شمول عنایت و کرمیت ملک متعال و با پشته لم یزل لایزال ما بعد
 بیهای آنکه در آخر پیشرفت سال که از منطلقات ممالک ربیع مسکون
 تمام محیط قهر و ضبط خدام روی الاحتشام سپهر اشقام در آمده بود و داعیه
 و دو کسری که اصل عیبه با بدن آنحضرت است مجبول بود بر آن فوجی
 قوت گرفت و سنیلا یافت که یکی است عالی مصروف گشت بر سنگ گشت
 احوال و اوضاع رعایا در بر دستاق و اشاعت آثار عدل و احسان
 با این چنانچه در مواضع و استانهای سابق مستفاد میشوید و به جملات
 کیتی اما در دول خلق عالم هم نشاد کرده خاطر خطیر درین منبذ و که فی الجمله
 ادوات فرخنده سات با بر یک طرف کرده شود که کفایت تمام سوانف
 کرده و در نحو تقصیرات و تلویحات گذشته مصدقه و هو الذی یفعل
 التوبة عن عباده و یعفو عنهم التیارات تحقیق بایده از اینجا باز معاد

یو کشتی است ساد و قشیر آن اقالیم ملایم جزم هاید قشیر خشن و با چین چین و
خشی از سرفند بختله او در سیدین و یکنایه و سینه مفند و خشت سبزه را
مرض الموت شد فی صاحبقران کیتی ستان و بقیه یم قویه و انابت از ستر است
انید و در قبول مغفرت نشین و باین قصد بعد از معاد است منتظر بر عیادت
با کشته شاه و سپاه و در هفتم سال بوطن باز آمده بودند و هنوز بخواه تمام در وطن
نمانده بودند و بی توقف غم رزم کفار چین و خط جزم کرد و روی توبه
دیار آورد و بموضع که شرح داده شد و در انسانی آنکه رایت افتاد خطه انبار
که از سرفند تا اینجا افتاد و شش فرسخ غری است از نزدلی هایون مراکتیله
از شفق طاریم فیروزه معصانه بر کشته شده بود و در چهارشنبه و هم شعبان بسنج
و ثمانیة مزاج هایون از هیچ اعتدال انحراف پذیرفته و تبر عروق طاری شده
و لسان فوای س سبیده دم کشدم محکم ای سرور و شنیدم آیت توبه
الی الله از لب حورنه مترنم گشته بغیر و درست دینی خانه صادق از جمله سکر است
نعمایه توبه فرمود و هدایت مرض و شدت آن زمان زمان افزوده سه

چومی شد قرون دم بدیم پنج شاه نصیب گرفتند خورشید و ماه چو روز
دانش ناله دادی خبره ز غم خلق را باره میشد بکره دران دم که میرد
دم داد ناک زن و مرد را بودیم هلاک ز دست مرض شد طبیعت بپوشد
نه آرام ماند و نه جزو کهن نه یون تن شاه را دفع پنج نه ملک سپید
دنی مال و کج نه تاب مرض چون زبون شد فروع نه تخت آید شش
سودمند و نه تاج و با آنکه مولانا فضل الله تبریزی که از زمره اطباء ی حادق
بود و ظاهر کرد از ملازم کتاب سعادت انتساب و در معالجه و تدوین
سعی بلیغ مینمود و در بر و خستگی استنداد یافت چه آید قضا از مداه سود
چه جای پزشک از مداه چه سود نه بداند و نه در دوا امید شفا نماند تا قبل را
طیبیان دوا چه زاندازه بکنشت سود المزاج نه فرو ماند علاج طبیب نه علاج
شد اعضای شاه از مرضی حکمت است نه ولی بود ایشان چو اول دست
بر ریانت ثوب زمان رطقت خود مع ز موفی حضرت صاحب خیرانی خوانین و امرا
نامدار را و از سر سقیط و هوشیاری بامیره صبت بهبه خشن چون تو دس

و مانعی از امانی تا با خیر سلامت بود چنانچه جنش مبارک با وجود حق
خیاں پریش احوال لشکر و نسای آن مشغول و چون برای صایب دریا
که مرض مایل را علاج مثبت دل بر نوع ملو و ضروری بنا و خود زمین
و خود ص امر را حاضر گردانید و از سر قضا و بیداری جو صیت مشغول
که یقین میدادم که منع روح از نفس غالب پرواز خواهد نهاده بگاه
مذای جان بخش جانستان بروم و شمار المطف رحمت او سپردم
می باید که اصلا نوع و زاری نکنید و فغان بر ندارید که غم و غم درین
قضیه کار نیاید و درید جامه منالید زاره و گرد آشفته و بی قراره مرا
از فغان شناسیت نفع: که کردست اجل را بغیر و دفع و امرش مرا از
خدا بخورید و روح مرا از فتنه و تکبر نشا و کچه و اندید بجهاد به و توفیق معموره
عالم را جهان ضبط کرده ام که امروزه تمام عالم و ایران و نور و کس را
مجال آن نیست که مرفضول بر دار و یا بدست جور و بیابا که بچاره رانیا زار و
به فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که آن مرا اگر چه بسیار است

بهین بخش که دست تعرض فلان از دامن رونگار مفلحان کوتاه کرد
و کند اشتهم که در زمان سلطنت من بضعیف زوری ره دو و مکر انجمن
نرسانیده باشد و مرا از آن خبر نباشد اگر چه دنیا ثباتی ندارد و چنانچه با من
وفا کند و با شما هم نخواهد کرد از سایر فرزندان مادر و پسران و کاسه گاه منکار
میزد امیر محمد را بر ولی عهدی و جانشینی سلطنت تختگاه سرفراز بگزیدن و امرا
مستور و دکان را به تبعیت و معاونت او شوند آن مغلظه و چنانچه
مکوه و تباکاید از فرمودن لیکن آن را سهل گذاشتن سبب آشوب ملک
و نا امانی راه و طرق و مسالک و بختوری جمهور فطایق کرد و هر آینه روز
قیامت از آن بارخواست خواهد بود اکنون فرزند پیر محمد جانگیر را بفرستید
و قایم مقام خود گردانید کم سخت سرفراز فرمان او باشد و او از
سر تکلیف و استقلال پذیرد و ملک و ملت و کفایت مهابت شکریست
قیام نماید شاهی باید که متابعت و مطاعت او بجا آید و با اتفاق و تقویت
و تمسکیت او بجان کوشیده تا تمام عالم بهم بر نیاید که موجب نشویند و پیر

کرده و سپنج توفیه را بایزای آن نبوده که با اظهار مخالفت و کثرتی بسیار
نماید و بعد ازین تضایح فرمود که مجموع بزرگان و امیران حاضر شوند و بگویند
مغلفه نو که گردانید که وصیت خود را بجا آورند و مغلط لغت ایا هیچ حال روا
ندارند و دیگر امرا سرور این را که غایب اند بهمانی و تیرم سو کنند و بپند فلق
و ساق نمودن نام با استماع وصیت بانی آنها و در در اظهارند و دست
و متابعت حکم نمودن بولی بعدی شناخته و و بر سر نه جانگیر آنها از استماع
این کلمات در طعن و اضطراب افتاده و آب حسرت از دیده نمناک
برگشت و دلدل خوین از جان برداشتند و روی اشک الوده بر خاک
مناد و امیر شنج نور الدین و امیر شاه ملک ابوالفتح عظیم و دل از بیم
و در نیم زبان بخر برکش و ند که جان و روان را با همه خدای یکدم زندگانی
حضرت صاحبزانی باد کاشش عمر اجد بر لب یک ذره قبول حیات آنحضرت
می افتاد که بطبع و رغبتند و بیکر دیم سه که از جان ما سود بودی ترانه
پنجوی در بیغ از تو بانهای مانده ولی این زمان هیچ تدبیر نیست بلکه امکان

بعیر نقد بر صفت اگر چه باشد بندگان را بی وجود شریف حضرت ماستقر اینچه
تمتع از زندگانی نخواهد بود لیکن ما را تا نفس در تن و رمقی در جان باشد
بای خدمت کاری اند جاوه جان سپاری و طاعت گذاری برون
نخواهیم نهاد که بنده اگر آنرا بی وای نیستند بنده بشود هیچ بر خورداری نیست
در بندت که بندگان بعبادت ملازمت آستان سر گزار بودیم خرنده یک
و سر افکندگی شغلی نداشتیم و در حیات باشیم همان طریقه خود اہم سپرد
بزیان این سخنان میگفتند و بالخاص ترکان جوہر اشک خونی می گفتند
زخم کمره از دیده در یار روان از زبان رفته آدم و از تن روان بعد
از آن عرض داشتند که اگر فرمان باشد امیرزادہ خلیل سلطان و امرای ایشان
فرستیم تا با اتفاق از ما شکست متوجه در گاہ عالم بنہا کردند و دولت دیدار
و اسیرین دریافت و دست از زبان مبارک بشنوندند کہ بر چند بندگان بر
فرمان صورت قضا یا با اجابت خود ایم گفت چنان نباشد کہ خود باشد اند
استماع نمایند آنحضرت فرمود کہ وقت بغایت تنگ رسیده و پیش از این

مجال امکان این گفتگو نماند و آن ملک که طایفه اند عاقبتی نداشتند و دیدار
 بقایا تسبیح افتاد و شمار آن نیز چنین موقوفه مانده و بجهت تعلل مرا از مراد
 دنیوی هیچ نمانده مگر دیدار فرزند شاه رخ که میخواستیم یکبار دیگر او را ببینیم
 و میشنیدیم ^{الحکم} ^{الصدوق} بعضی از شاهزادگان که ملازمین بودند درین حال قیام
 مرصع بودند که حال آنحضرت بچمی انجا در استیلا این سخنان عنان تحمل
 و شکیب از قیام اختیار اینست برود و بجمع فرج در آمدند و هول آن حالت
 بکسو زخون از دل و فواره از دیده بگلنای روان ساخت ^{خبر} ^{صاحب}
 روی بفرزند آن کرد و فرمود که هر چه در باب مصلحت مملکت و رعایاست
 مطابق گفته اند بگو و درید و از حال رعایا و وزیر و ستان غافل مباش ^{تقصیه}
 شنیدند بدست شجاعت و مردی محکم گیرند ما همچون من از ملک و بادشاه
 برخوردار می یابند مملکت توران و ایران ^{که} ^{که} از مخالفت برداشتم و بعد
 و احسان مهور و آداب آن ساختم اگر بموجب ^{کشت} ^{کشت} می من عمل کنید
 و واد و دانش پیش نهاد است سازید سالهای فراوان دولت مملکت

بر شما بماند کمال و میان شما آنکه مخالفان می شود و دست به یکدیگر نهاده و دشمنی را
قبیلات بدین راه باید وند که مثل کل باشد چه بواسطه بر عهد خود
بود مملکت بر شما باید اند و بگر هر یکی را می دیگر کنید و اگر خود خلاف می کنید
بر از قه کرده و بسط زمین: خلل را باید بکلی و بدین: و بعد از شدت
مرض تراید نه بپخته و توانی عظیم طاری شد بآنکه در بیرون حفاظ و موا
نختم قرآن مشغول بود و داشت رت علیه صدور یافت که مولانا عیبه الله به
مولانا عیبه الله اندرون آمد و در بالین بتلاوت کلام مجید کل کلمه توحید
مواظبت نماید و چون شب در آمد و عالم از غایب شدن پادشاه هفت اقلیم
کردن لباس سوکودی و در کردن انداخت میان شام و خفتن بر وقت شد
مَنْ كَانَ أَحْسَنَ كَلَامَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ زَانٍ بِلِسَانٍ
حال همان ساخته کلمه توحید در چند مرتبه ادا فرمود و روح بدایع یا ایها
النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اذْهَبِي إِلَى رَبِّكِ وَاصْبِرِي مَرْضِيَّةَ تَسْلَمِ نَمُو اِنَّا
لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ مشغول و ربع آن شش ماهه قبول: خیم حاج

[illegible]

و بدست ~~چند~~ حضرت بی هلال برین ~~چند~~ سی و شش سال با وجود آنکه
حرف که ما در افضل او کار بست یعنی لا اله الا الله و این که ضبط و ثبت شده است
افعال و اقوال آن بعد از شکار و یا نوال بی سبق و روی و قصد کلمه توحید
انعام یافت هم از امامت کمال دولت و اقبال است و نیز موجبات و شوق
ربا و عنید حسن ظن با کلمه طوئیل و رفعت و منزلت و تعظیم این نابوش و سعید
میر و محصور بر این ایام سلطنت میوزر در دور العود نبوده و موافق است که
سلطنتش با شاربین از ذریه دوز ازل اتفاق افتاده چرا که او را در اول سلطنت
سی و شش سپهر و پسر زاده تفصیل که در فصل آینده ما بنموده میشود و از موجب حال
بازمانده بود بعد و هر سال از بدست و طشت و فرار وانی فرخنده اقبال مناسبات
سروری و کثرت ثبات الله یزید من نیشانه و از میان محاسن
و اما این که بحسب مراتب و نقصانها هم قوت بعضی در حیا و انحراف
مشغول که اشی گشت که توفیق متعالی قدر اولیات الذین هم الله
قیل نام افتاده و در وقف مناجات مسلت بوده اند که اهل الله و اصدق

الْمُحْسِنِينَ وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُحْسِنِينَ
وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُحْسِنِينَ
إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ الْوَمَّ الْأَكْوَمِينَ
چون بیان تجنیز و کفین آن مآقان مبرور و منقور مشمول روح و ریح و انتقال
نفس آن صلحبران کینی سنان از اترار بر قند ثابت مانند و نبور
اتفاق امراد و خوارین مطیع الفرائض با آن حبش کشورک با مضایق
خروج و با ملک بین و خط بهمان اسباب مجموعی و موقوف اندون
امر صواب بمقتضای دشتیت فضا بوقوع مانعی خد و سنجق فضا بای دیگر
ببب مخالفت امیرزاده سلطان حسین و استقرا سلطنت عظمی بر
شاهزاده میرزا ذیل و غیره و سوانح درست تواریخ مبسوط و مفصل
و مشروح مذکور و سطور است لهذا از مذکور آن امرای بزرگ بوده و اخلاق
پسندیده و دانشمند بعد از فتح هند و جنگ ران حکومت سهند باد و مقرر
و قبل از آن حکومت قنوج داشت از تغیر او بمحمد سلطان میرزا اعطای شد

چون از ^{طریق} جنگ رانام بود در این فتح القاب از هیچ خوشتر نیست
 و کلماتش و در بعضی مواضع خبر و شاه نوشته اند القاب او در فتح نامه
 معتمد الملک صادق الاخلاص خبر و کلماتش مرقوم شده ولی بیکبار
 از امرای عمده بود و القاب او در فتح نامه معتمد الملک کامل الاخلاص
 مرقوم شده بعد فتح انا حکومت حصار فیروزه به نیابت شاهزاده محمد
 بن یون برز ابا و مقرر شد و در یلاس القاب او در فتح نامه محمد بن
 کامل الاخلاص مرقوم شده میر نظام الدین علی خلیفه از امرای عمده بود و
 در فتح نامه مغرب المخرت السلطانی اعما دالدوله القانی در خدمت
 و محرمیت و زراعت عقل و استقامت تدبیر و انجمن مرتبه عالی داشت
 و از فضایل و کمالات خود عالم طلب بهره مند بود و صاحب عیال و اولاد میر خلیفه
 مذکور در فتح نامه القاب او علامه المخلص کامل الاخلاص مرقوم است بن انتقال
 از امرای سلطان ابراهیم بودی سین و دهم حاکم الاول که مرکب منصور و انباله
 نزول نمود پیش از فتح آمده ملازمت و بعد فتح کریمه میان دو آب مسجد فرستاد

نواز از پنجاب بلاد شرقیه رفته و از لنگ کدشته سبیل را محاصره نمود و بیک
نوبت سربدار شده و کشته بیک و ملک قاسم و ایاق و ملا اباق و شیخ محمود
با سپاهیان میان دو آب ریخته و او مامور شدند و اینجامه با بیچاره برادر
رفته و بین پش رفته های انبفوج جنگ کرده شکست یافت و از پنجاب
شرقیه رفته با قاق شیخ باز بد افغان فرعی محمود خان و لک کنه رخا
پوسته و افغانان محمود خان را مملکت برداشته سلطان محمود خان
خطاب داده بودند و بین و بایرید رکن رکن طغات و بغات شدند
و لکنور از مردم بادشاهی گرفت حضرت فردوس مکانی بعد فتح جنگ را
محمد سلطان میرزا و قاسم حسین سلطان را با جمعی از امرای ترک نهادند
فرستادند و بین پش از رسیدن انبفوج از آنجا که بخت رفت و کنگر باز
تصرف مردم بادشاهی درآمد بیک نیرک بول در اوایل نوکرت هزاره
هایون بود بعد از آن در سلک ملایان بادشاهی درآمد و ترقی نمود
داخل امر شد استاد علی قلی روسیه در علم توپ اندازی مهارتی

تمام دشت و در جنگ رانادار و غنچه توب خانه پادشاهی بود و مخدر در دشت
مردان شده القاب او در فتح نامه نادار العصر مرقوم شد چنان تیر سلطان
از امرای کبار بود القابش در فتح نامه برادر غار شد از چند سعاد و بار انحص
بعو اطف الملك السبعان مرقوم است در آن جنگ بعد از تر و ات رستاده
جله و نیام او غور شده و چندی حکومت بهوات نیام مقور بود از امرای
چند بر دلس بعد فتح حکومت چو بنور یافت و خواهر حضرت فردوس بیگم
که شهر بانو بیکم نام داشت در حاله نکاح او بود و پیشش میرزا اسیر لادن
قول نمود محمد و او کردی از اهل قلم بود و بعد فتح دیوان داهلی شد و بیک
از امرای سلطان ابراهیم بودی بود بعد فتح قلعه کره داخل بنده های درگاه
القاب نامه عده الاصلان مرقوم شده علی سور از امرای سلطان ابراهیم
نیز بعد فتح کره داخل بنده های درگاه شد و نیز در خان میوانه از امرای
سلطان ابراهیم بعد فتح قلعه کره داخل بنده های درگاه شده از جو بنور
جاکیر یافت علی اباقی بعد فتح حکومت کوی و استالیت مردم میان دواب

منتهی شد به شیخ که وزن و مجلس دیگر بوساطت او آمدند و به شیخ چند بره
عالمی خالص است اینجا که ملک احمد شاه خطی حاکم زاده قدیم آن ملک
مغرض شد شیخ که وزن کو به مردی ظریف و در فن موسیقی مهارت تمام
داشت از امرای سلطان ابراهیم عهد فتح با دو ستم هزار کس بنده آن میان
و در آب با کره آمده و داخل بنده های درگاه شد الطیب او در فتح نامه عده
الاحیان شیخ المشایخ بر قوم شده در محرم سنه نهصد و سی و چهار که با دیگر
بکون تزیین فرمودند و راه را به الناس ضیافت نمود و با شاه بنامه او
فرموده او پیشکشهای لایق کشید علیخان فریاد از امرای سلطان ابراهیم
بهش از فتح پس انش بدست مردم گرفتار شده بودند و او گشته خورده
کز بنده بجات رفته بود فتح کی را از پیشکشها مصوب میخواست باستان طلب
او فرستاده و از انجا طلبیده آمده و داخل بنده های درگاه شده و با گیرافت
در جنگ زانسانها در رکاب بود او در فتح نامه عده الاحیان شیخ زاده شد
علیخان مرقوم شده شیخ با نیرید فریاد از امرای سلطان ابراهیم بود بعد فتح

از بلاد شش قهقه آمده ملازمت نمود و در او ده جاگیر یافت و مقرب سلطان
محمود و ولد سلطان سکندر که آنها شش قهقه او را بسلطنت برده آشته بودند چو
رکن رکین انتخاب شد و در سنه نهصد و سی و نه که حضرت آستانانی فتح بلاد شش قهقه
متوجه شد نزد جنگ مر از این قوچ اقبال گشته شد غیر از خان سارنگیانی
از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح از بلاد شش قهقه آمده ملازمت کرد و در جوینور
جاگیر یافت تا ج خان سارنگیانی از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح بخارا رفت
رسیده و افضل بنده های درگاه شد باقی خان و در سفر چاده آمد و ملازمت کرد
در سنه نهصد و سی و پنج محمد علی درگاهدار از قدیم الخدمت آن بود و با شش قهقه نیز
رشد و راجه از اهل قلم بود و در سنه نهصد و سی و پنج که محمد زمان میرزا در سفر
باستخلاص مبار مرضی شد او بدیوانی خاصات انجا اختصاص یافت ^{سلطان}
در سفر شرق مد کو دست تروی نه جنگ بعد از حضرت فردوس سلطان با میرزا کامران
می بود با یک است سلطان فرمان جرنی موسی سلطان او خان بروی مغولان
عبدالوهاب که خود را از امر او بد و جنگی که با پشته را بر بروی دریای سهند

باشکرکال و اقم شد مشارالیه در کشتی که بود غرق شد عاظم خواجده برآید
و بعد از آنکه نشنیدند خبر مرگ او باین عطا بشاشت محمد فرزند و لدمعروف
فرمان بدینش از امرای سلطان ابراهیم دادند و میخواستند بدینش
ابراهم با اتفاق مدین و بایزید رفیق محمد و خان و لدمسکنند و بعد از آن در
نصدوسی و چهار که حضرت بادشاه متوجه بلاد شریکی بودند بخدمت رسیده
و افضل بنده های درگاه شد و رعایت کلی یافته سرکار سارن باو عنایت شد
بعد مراجعت بادشاه میان او و بدینش که همراه مخالفان بود و در مرتبه جنگ شد
و هر دو مرتبه بدین انگشت داد و بعد از آن بین و بایزید بدینش آمدند چون
وقت مقدمت با آنکه بادشاه ناچار شد لای آنها بمخالفان پوست در سینه
نصدوسی و پنج که بادشاه مرتبه بانی متوجه شد و رقی شدند از کد مالدی بمورد
در عرض و دشت فرستاده و در خواست علو بریده نمود و تبه کار بند که خود
اندام کرده باوقتی که میرزا عسکری با جنود قاهره از دریای مکنور عبور نمود
شاه محمد با جمعیت خود از مخالفان جدا شده و میرزا عسکری پوست و همراه ایشان

بر سرگاه علم بنیاد آینه مجد و مورد مرام شده و بسوی رسل و سکاران جاگیر داشت
علیه و لدیوسف حاکم سبزل شده بود و دشمنان سینه بنصدهی و پنج هفتاد و یک
جلال خان و لد دریاخان از کبار امرای سلطان ابراهیم در دست منفردی و پنج
که با شاه مرتضی بانی بیلا و شرقیه توجید شد غیا تمام جماعت خود آمده ملازمت
نمود و یکی نوحانی از کبار امرای سلطان ابراهیم در پیش ملا و شرقیه با هفت
هشت سووار افتخار نوحانی آمده ملازمت داخل بنده نای درگاه شدند و از نادر
و سرور جاگیر یافت سید مهدی خواجیه از کبار امرای و بعد از فتح بمند و سیم
حکومت آباد و یافت و عقرب حکومت بیانه با و منور شد القاب او در فتح
نامه عالی جاه نصرت و شکاه نصرت بنیاد افتخاران طه و بسین مرقوم شده و نام
او بنیاد سلطان محمد میرزا مقدم مذکور شده بعد از فتح کابل مرقوم شده و بعد از
درجا و اول سینه بنصدهی و پنج آمده ملازمت نمود و حکومت آباد و یافت
امیر بزرگ الله و ای کبار بود القابش در فتح نامه معتد السلطنة العالمیه مرقوم
السینه مقرب خاص زبده اصحاب انقضا مرقوم شده آفر جا که لاهور شد و تا

انقضای ایام حیات آنحضرت بآن خدمت قیام مینمود و در پیشگاه ساری
از مریدان او منظور آن حضرت خواجه عبید الله اوزر قدس سره العزیز
در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و نزد آنحضرت اعتبار تمام یافته
و در خدمت ماباشا و نیز تمهید اختصاص یافت سهمی بخند خشنی از امر اکران بود
در فتح نامه القابش عمده الخواص کامل الاغلاص از آباء اصحاب اختصاص مرقوم
شده و در سینه تصدی و بیخ ماباشا و نجات او شریف فرموده و نکش
تا این کشفه قبول افتاد و بانه باب الله و فرزند شاه حسین با احوال افر
یکس بودی نام خبری نوشته بر فای سبنا فی القاب او در فتح نامه جنگی ناما
عمده الخواص مرقوم شده و بعد از کتاب دار القابش در فتح نامه عمده الخواص
کامل الاغلاص مرقوم شده بود و وقت عطا و بدو پیغ و رسنه تصدی و بیخ حکم
سنبهل شده بنجم رمضان از ملا یوسف مرقوم شده و مطلقه رمی در فتح نامه
لی نظیر بود و در فتح نامه القاب او را در العصر مرقوم شده فاسم حسین سلطان
او و فرزند و سلطان حسین میرزا و در فتح نامه القاب او فرزند عزیز جاب سلطنت

لقب المنصف و قطب الملک الدیان بعد فتح جنگ راناکام بدوین شد احمد بود
 و غلام جبه القاش و رقیق نامه مدینه الحواص مرقوم شد سید یوسف سوای نام الحواص
 نوشت به شیخ زین خوامی از فضلی و قسنت شمس بدو واسطه شیخ زین الدین
 خوانی میرسد در هر علوم متعارفه و زبده بود و حدت طبع داشت و از نظم
 و نثر و انگاه فتح آیه جنگ راناکام اتی اوست بعد از آنکه شاه
 اسمعیل خراسان را گرفت و در پی اندازی اهل سنت زین بسبب سن از اینجا
 به جرت کرد و کابل آمد و ملازمت بادشاه نموده داخل مخلصان و صاحبان
 گردید و بر تبه صدارت کل ترقی نمود و در فتح نامه که اتی اوست القاش
 دستور اعظم الصدور بین الانام ملاذ اجمود و یوید الاسلام مرفوم نموده از نظر
 بادشاه گذرانید و مصدر قبول و تحسین کرد و بدو یک یک علی بعد فتح هفتاک گول
 و در اینجا بود تا وقتی که هنگامه زانما بر خاست و از هر طرف فتنه قایم شد
 الیاس خان نامی از مردم هند بهشتا در میان دو آب جمعیت کرده برادر
 آمد و یک یک علی گرفتار شد بعد شکست راناکام علی پنج جنگ و کورن پراو

لی جنگ کرختند و یک علی خاص شد و ابی اسیر خان در آه و سیکه دستگیر
بشده و چون مجبور آمد بموجب حکم زند و پستش کند ندایسته خان کز انداز
از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح داخل بنده های درگاه شد و در حکام
رانا سالکا از اردوی معطلی کرختی سبیل رفیق و حسن خان باری دال
هم از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح داخل بنده های درگاه شد و
و هم حکامه رانا سالکا از لشکر منصور کرختی ترو زانای مقصور رفت میرزا
سلیمان نیز با درگهان و خالزاده حقیقی بابر پادشاه غازی و دختر زاده ^{پوشان}
جغتای پادشاه منوستان و خالزاده پادشاه بدخشان بودین خان میرزا
بن سلطان محمود بن میرزا عمر شیخ نیره برادر فردوس مکانی و از طرف
مادر دختر زاده پوشش خان پادشاه منوستان و خالزاده حقیقی پادشاه
القابش در فتح نامه فرزند ارشد کامکار منظور انطا حضرت له سلیمان
شاه و قوم پیشه و در سنه هجری قمری پنج ابالت سلطنت بدخشان از
اگره رخصت شده رفت و آنجا برادر بکان غالب شده و بکل بدخشان مستقل

کردید و تا زمان سلطنت کبیر پادشاه انجا بود باز چون غلبه لعلبکان شد
بسیب خلفت اولاد خود از انجا بستراد روی انجا بنده نشاند و از فتح
بلازمت پادشاه رسیده و پادشاه هم سکوی کشت پیته مرتبه او بود بجا نمودن
و از پادشاه بزرگوارت پیته انداد ای فرض حج اسلامی شده و بان نمون کرد
باز به نشان رسیده پادشاه شد خزانه درست نمود از خزانه را ده
نقشبندیت القابش و در فتح نامه جناب هدایت انساب و در پیته پیته
و از سایر پیرزاده و راغب و حرمت ممتاز بود سلطان بنده و از پیته عالم عالم
بن سلطان بلول بلول لودی عم سلطان ابراهیم بکابل رفته و از حضرت پادشاه
مدد گرفته آمد و با سلطان ابراهیم بکلی جنگی کرده و شکست یافت و در پیته
که پادشاه متوجه جنگ ابراهیم بودند باز با حضرت ملحق شدند و در جنگ ابراهیم
زمان کلام کام خموشی کشیده و رانجی همان تعلیل نمود و اسمای اولاد آن
حضرت مناسب دیده و بسک خیر کثیده به ملائکه و اتفاق آن که از جنگ و جلال
و قتل و قتال در اولاد انجناب پادشاه رسیده و پیته پیته و از پیته پیته

و تمام تخم که در ده نید و بهر منی افکندد سبب نید که اگر اولاد و جایی قد او از تخم
 از کور و دانا باشد و در نوجوانی مطلقا بی دانی نسبت با آنحضرت صاحبزاده
 کمالات با اختلاف و اعتقاد بود و از ذکر آن غلام انجیم در زمان حیات
 دیده امید بودی اینک روشن داشت بسی روشن تر پس و پس زاده
 لابد که بدین تفصیل که از نسل پادشاه زاده و مرتجع آنکه و در منزل رحمت
 رخا و اسوده مرتجع غفران شاه زاده کبر میرزا جهانگیر پادشاه که نخستین
 صاحب شرف صاحبقران است سبب مانده بود محمد جهانگیر نه سال و دو سه و هفت
 شش ساله بمحیی خجابه و امیر زاده بر محمد جهانگیر که است نسبت و نه سالگی بود
 با بهشت پس از آنکه از همه آنها امیر زاده قید و نه ساله امیر زاده و خالد
 سال بود و محمد و قاص و سنجر و قیصر جهانگیر و از نسل شاه زاده و بعد از
 شاه زاده میرزا بهشت که نوین فرزند صاحبقران است نه سال و یک ساله
 امیر زاده بر محمد و حسن نسبت و شش سالگی با یکدیگر بهر شرح نام نسبت سال
 و بیستم من و شرح و حسن نسبت و چهار سالگی با شش سالگی شش سال

و فی سلطان یک ساله احمد بیگز هجده ساله سپید بی احمد پانزده ساله باقراده و نوزده ساله
 ش هزارده میرزا امیران شاه سیوهین که هزار داری سلطنت و اقتدار در سن
 سسی داشت ساکنی با هفت پسر و نیره امیرزاده ای که کرمیت و سه ساله با ده
 انیسگیزه ساله غلام علی بی بی است از امیرزاده و عمر بن امیران شاه میت و ده ساله
 طیل سلطان بن میر ^{شاه} میت و یک ساله سپهر غمگین شش ساله و ^{شاهزاده}
 عالمیرتیت شاه هزارده میرزا شاه رخ و رسن میت و هفت ساکنی با هفت
 پسر امیرزاده میرزا انج بیگ و امیرزاده سلطان ابراهیم هرده و رسن
 پانزده سالگی امیرزاده با سنغیرتیت ساله امیرزاده سپهر غمگین شش ساله
 امیرزاده و هر یک ساله امیرزاده خان و خان و خان و ساله امیرزاده و ^{شاهزاده}
 دو ساله و از انات اولاد صاحبقران شمول آن غفران هفده و پنجاه
 تن و غف و ایهبت چنانچه از سید صلب آنحضرت سلطان خست یکم و ^{شاهزاده}
 سعید و شینج سکس مخدومه با نده بود و از امیرزاده سعید سلطان محمد سه مجوب
 و از شاهزاده ^{شاهزاده} امیران شاه چهار محصوره و از شاهزاده عالی شقیبت

میرزا است بهنج یک مستوره و از میرزا پر محمد بهنج سواد میرزا و امیرزا
 و امیرزاده خلیل سلطان هر یکی و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده حضرت
 صاحبقران به محمد بیگ بن امیر موسی در انوقت بست خیال و در چون
 نگاشته روح جفّ القام بما هو کائن چنان بود که بقای ابد بودند
 این دو دمان از جمده بشعبه برومند امیرزاده سلطان شاه رخ باشد
 ذکر اولاد آنحضرت با انتخاب و الانسبیت باقی ماند بعد از واقعه ناکبر
 صاحبقران بی نظیر محارمات و قتل قتال و کرب و جدال و معارک عظیم
 با هر یک رو داده موجب نفای خاندانهای دیگر سلاطین این دو دمان
 و امور و مهمام جانبانی و سلطنت دوی زمین با انتخاب و اولاد و نامدار
 رزوخ شده امید که تا انقراض دنیا باقیل و احوال این اخلاف باعث
 خشنودی اسلاف و موجب امن و امان بلاد و عباد کمال و هو علی کل
 شئی قدیر و بالا جان بدر

اینهمه الاحوال است و اولاد و جنکیز خان مجمل و مختصر ثبت تبارنج

اولی از دایم نغز شو ای محبوب و نشیند و رسته بگز و بکشد و نود

و آشت من جرة النبی صلی الله علیه

و سلم لا لا لا

تذكرة الامم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى آفَالِنَا إِلَيْهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِهِ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ آمَنَّا بِعَدْلِ ابْنِ مَعْصُومٍ وَبِمَجْلَدِ
أَحْوَالِ أَمْرَائِهِ وَبِسِتَارَةِ جَنَّتِ ابْنِ أَيْمِ سُلْطَنِ سُلَاطِينِ طَبَقَةِ عَلَيْهِ
كُوْر كَانِيَةِ بَعْضِ أَوْلَادِ أَهْلِ بَيْتِ امِيرِ كِبَرِ قُطْبِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا امِيرِ تَمُورْ كُوْر كَانِ
صَاحِبِ اَنْ كَتَبِي سِتَانَ خَلْدِ اللّٰهِ تَعَالٰی مُلْكِهِمْ وَاجْرٰى فِي سِجَالِ الْمُلْكِ فُلُكِهِمْ
اَمْرَائِي زَمَانِ حَضْرَتِ فَرْدِوسِ سِيَّاحِي ظَهْرِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بَايْرُ مَؤَشَّاهِ غَاثِي اَنَا رَاغِبِ
تَرْدِي بِيَكِ خَاكِ رَدِّ زَمَانِ سُلْطَنِ اَنْخَرْتِ اَزْ اَمْرَائِي زَبْرِيه بُو دُوْر
حَضْرَتِ جَنَّتِ اسْتَانَ نَصْرِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بَايُونِ بَاؤَشَّاهِ غَاثِي امِيرِ اَنْبِ عَدُوْهِ سَيِّدِ
دَرْ فُتْحِ نَامِ كِه بَاؤَشَّاهِ سُلْطَنِ بَنَاهِ مَدْ كُوْر بَعْدِ تَسْوِيْمِ مَدْ سِتَانَ وَفُتْحِ جَنَّتِ

مفتور با تعلیم بزرگان و نوران مرقوم و مرسل فرموده اند بانشای راس
المغربین شیخ زین خولنه و در واقعات باریکی که بقیسم فولاد قسم
و سخط جانان ایشان زبان ترکی روزنامه احوال سلطنت سعادت نشان
آن بادشاه بجالست و بفرمان جلالت الدین محمد اکبر بادشاه میرزا عبدالرحیم
خانخانان بن عمده الامرا محمد بیرم خان از ترک بغانمی ترجمه نموده و فتح نامه
مذکور زبان فارسی بنحس و دران نسخه مستطاب که دستور العمل سلطانین
نادر و خواجهین عالیقدر است مندرج و مذکور بندگان منست رکاب
وامرای دولت انکساب که دران جواد اکبر مصدر ترددات غازیانه
و تلاشهای مردانده شده مورد تحسین و اخوین بادشاه دین پناه
که ویمه هر یک با نقاب عالیقدر مقدره تقریباً تذکره ممتاز و سبزه زار
درین تذکره در ذیل ترجمه احوال هر کدام ظاهر نگاشته قلم اخبار و تفسیر
میشود بارتیه اختصاص هر سعادت مندی در حضرت سلطنت معلوم بطا
این تذکره اگر دو چنانچه القاب این امیر مسبوق الذکر دران فتح نامه عمده

الخواص بنوشتن آمده و اینجا بجزای همین پرداخته چون ترقی غذا نباشن
در سلطنت هاپون باو شاه روداده تمه احوال تفصیل نوشته نموده
محمد سلطان میرزا لدا اصف و باغیرا میرزا برادر سلط حسین میرزا مشهور است
سلطنت بنامه صفایست و القاب او در فتح نامه مطور برادرش در شد کامکار
منظر انظار غایت و آیت از یکبار مرقوم شده بعد فتح جنگ روانا حکومت
فتوح یافت و پیش از آن در سینه نهصد و سی که فتح نجاشید او را با عده سلط
و چند امیر دیگر در راه کشته بودند عادل سلطان بن مهدی سلطان او را از ملین
زاده می اذ یک است و القایس در فتح نامه سلطنت ماب خلافت است
مرحوم شده عبدالعزیز برادر از امرای کبار بود و القاب او در فتح نامه مذکور است
کامل الاخلاص بنوشتن آمده محمد علی جنگ مکتب از امرای کبار بود و بعد از فتح
همند حکومت ابری یافت القایس در فتح نامه معتمد الملک صادق الاخلاص مرقوم پذیر
شده و تعلق قدم قزاول القاب او در فتح نامه عده الاخلاص مرقوم شده
محمد که کلتاش از امرای عده بود بعد فتح حکومت سامانه یافت القاب او

چون فتح نامه عهده الحواصی کاملی لایحه من تحمل باقیست احمدی چون پنج
لایحه برای عهده بود خطاها و اوراق منکره باقیست بگذشت اقله شش ماه جنبید
استیفاء نکرد و دلاورخان افغان ولد دولت خان نویدی نو برادر غاز
خان از کبار امرای هندوستان شش از فتح جنگ سلطان ابراهیم آمده
الزامت کرد و خانانان خطاب یافت اقله شش و پنج نامه عهده
الملک خانانان دلاورخان مرقوم شده از غزن برادر خان محمد علی جنگ
جنگ است اما در رتبه لاهوت و احصای از و کتر بود که یک از امرای ریز بود
تردیکه در جنگ رانسانا کما مصدر رتبه و است و اندیشه بعد از فتح ملوک
و قلعه در رمی الوریافت بست تقابل جندی حاکم دیبال پور بود و جات
دیگر باقی با سکنه نوی نوشته است از امرای بدو و اعدا علم هر دو یک شخص است
یا و کس اندخ ابد شاه حسین در سلک امرای منظم بوده و خود کلاهی جنگ
ولد مولانا محمد صدر که از عهده لری دولت عمر شش میزد و والد ماجد بایر شاه
چون دوشش پسر او در حروب حضرت لرد و حسن کلانی جان شاری نمودند

ازین سبب خواجگان به کمال آن خدمت آن حضرت نسبتی بنیاست قوی بود
و در سنجیدگی خاطر در دست ایشان فضايل و ممتاز بود و از امرهای دولت بلکه
امیرالامرای آن سلسله ^{نشد} و ضرورتی و مصاحبتی خاص در خدمت پادشاه
در بی تقصیرند و معتمدان از تر و دات نمایان شدند اما بعد از فتح هند و نهاده
بودن هندوستان نالده و خواهش رخصت نمود که بکابل اعازت دهند چون
پادشاه را مفارقت او کرده بود و بیشتر وی رفتند و اندک بالآخره بخش
ابرایش درین باب از مد کند ^{نشد} و سپس خاطرش غریز بود با گراه ^{نشد}
ملکوت غزنین در دیر و هزاره سواد بی بنام او مقرر شده بود و از گراه
رخصت نمودند بستم ذی قعدة یا ذیحجه سنه نهصد و سی و دو مرفعه کی دیده
روان شد و چون خاطرش از آب و هوای هندوستان گرفته با جهل
اقام کوفته مزاج می بود و بعد از عبور از کاهوریتی بر سبیل طراوت گفته بود
و پادشاه رسید به موجب کمال حلقی و آذرد که مزاج و مزاج ایشان شده
چنانچه در واقعات نابری لطفاً را این بخش فرموده اند و بیت مکرار نیست

بکار خیر و صلح است گذر کنند گنم و سیاه روی بچوم که هوای ایند گنم و باو سیه
 بعد از ذکر حقوق خدمات او و مذکور شد و بیت و اخلاص در ذرات بی تکلفی
 الطاف و رحمت او بطور کامل مینویسد که با وجود ثبوت آنهمه اخلاص و اخلاص^{شایسته}
 طرفین بی حقیقت مروی بود که با آنکه میدانند که با دشمنان هندستان شده ام
 و در هندی در حق ایند چنین بیت بی حقیقتان گفته تمام^{نشد} مار علیه و ذکر امار
 های یونی مشهور و مارتوم خواهد شد ان شاء الله تعالی مومن که انقباض و در قلم
 معتد الخواص مرقوم شده و در جای دیگر مومن علی تو ای نوشته معلوم^{نشد}
 که هر دو یکی است یا علی حده اغلب که تو ای غیر آنکه است سلطان محمد و ولد او
 از راه ای ابراهیم و زانما سنانکا و در کاب بود انقباض و در فتح نامه سلطنت
 نائب خلافت انقباض مرقوم است بعد از این مقدمات حضرت فردوس^{مکان}
 تعریض بعضی اسرار از خود و او را مقید ساختند و بعد فشان فرستادند
 که قلعه غفر مجوس باشد و در انجا که نخت سجده ماسوبید و اگر ان مانتان^{نشد}
 و رآند و در انجا بلوستان رفت و در انجا از راه هند خود را بکجوات

دستایید و در نهایت سلطان پادشاه در بامدرخان کجواتی موقوفه به تحصیل سبزه
منصور بجا هر دو آن قیام نمودند و در بامدرخان و عالم خان امانت داده برآید
هر دو ملازمت نمودند و در بامدرخان مورد مرام و اشتاق شده و عالم خان
موجب محکم بی بریتند بعد از این واقعه عالم خان مدتها زنده بود و کورگی سلطان
کجوات اختیار نمود و در سرسبز نهند و بجا به حکم سلطان محمود کجواتی کشیده
عالم از قضا و شمس آسود و جلال خان و کمال خان پسران علاء الدین عالم خان
القاب آید و در فتح نامه به نتیجه السلاطین مرقوم بود و در پیش خان که امرای هند بود
بعد پنجاب و اخل بنده های درگاه شد و در فتح نامه القاب او عده الاماظم و
الاعیان خان معظم مرقوم شده و خوانده حسین از اهل اقلیم بود و القاب او در فتح نامه
و ستورا عظیم الوداد حسین الامم مرقوم شده و توابع یک طایفه اند و در فتح نامه
القاب او در فتح نامه عده الاعیان مرقوم شده و سببا معلوم نیست که سبب القاب
او در فتح نامه عده الاعیان مرقوم شد و علامت خان نورخانی از امرای سلطان
ابراهم نورسند و در فتح نامه و در پیش خان که در شرق قبیله درگاه آمده و اخل بنده

دوازده ولایت سروده جایگیر یافت و اسمعیل جلورانی نیز هم از امرای سلطان
ابراهیم با اتفاق علاء الدین خان فرغانی بلازمست رسیده و داخل بنده نامی
درگاه شدند و ولایت سرود جایگیر یافت و در همان نزدیکی خلعت و کلاه
سجائی یافته مرخص شد و اولیا خان سرود نیز هم از امرای ابراهیم با اتفاق
علاء الدین خان و اسمعیل جلورانی آمده ملازمست نمود و داخل بنده نامی
درگاه شدند و کلاه خواجه و لعل صدر برادر خواجه گلان بیک امیرالامرا
مردار و معتقد خاص مظفر حسین آملک برادر قاسم حسین سلطان
نعمتی سرود نیز از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح داخل بنده نامی درگاه
ملک شریف معلوم نیست کیست حسن علی که در میان ترکمانان بجهت شورش
محمد خان و لعل فتح خان خانجهان بن اعظم هابیون سرود نیز از امرای سلطان
ابراهیم بعد فتح همراه پدر بلازمست رسیده و داخل بنده نامی درگاه
نوه چون پدرش بجایگیر مرخص شد او در رکاب ماند میرزا بونغا از مقر پادشاه
ورزیه در باب اختصاص بود و بفضل و کمال شایسته و جمال حسب امتیاز تمام شد

داشت اگر چه داخل ابراهیم و از ابراهیم بیشتر قدر و منزلت داشت میز قهر علی
از امرای عهد بود میرزا نورالدین محمد از پسرزاده های قشقایی که در محفلت
زود پس مکانی است و کل رنگ یکیم صید آفتاب و در جبال کج او بود و سلمه
سلطان یکیم از دوقوله نمود و علی خان سهاولی از امرای سلطان ابراهیم بعد
فتح و داخل بنده های دیگه شد اسمعیل یکیم از امرای بود و در دلاور
و کنگا پس بکانه بود محمود خان و غانی از امرای سلطان ابراهیم بعد از فتح
از بلاد مشرقی آمده ملازمت کرد و از غازی پور جاگیر یافت قاضی حسینی
عوض قاضی جبار از امرای ربه سلطان ابراهیم بود حکومت سنبل یافت
بعد فتح بواسطت شمشیر کورن آمده ملازمت نمود و داخل بنده های بایگاشد
احمد قاسم بابی معلوم نیست چیست فتح خان سروانده مخاطب با عظمی شاه
داشت انکبار امرای سلطان ابراهیم بود بعد فتح وقتی که باه شاه زاده محمد علی
میرزا منوچهر طاب و مشرقی شده در نوای جا جمعه ملازمت داشت و منوچهر
رسید بنسید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بختور آمده در سلطنت

منهد کسی وجه ملازمت نمود و داخل بنده درگاه شد و جاگیر بسیار
با و منعت فرمودند چون بایون اسمش از دوه بود خطاب با خانبه
فرید یافت داشتیم صفر شهر مذکور بجایگزینت یافت محمود خان درگاه
نشین افکن برادر خود و قوج بیکست و ز قوج نامه بستی قوج بیک دستیک
انستگ آقا و ز قوج نامه القاب او عمده الخواص مرقوم شد و بعد فتح جنگ رانما
بجای سید مهدی خواجه حاکم بایه شد و رحیم داد بعد از فتح کوالیار حاکم انجا
و مراجعت بادش از سفر شرق در سینه منهد کسی و چهار که بادشاه سپر
کوالیار رتبه بفرست آوردند و مکرر بیا نچه رسید ادا که طرح انداخته بود قدم رنج
فرمودند و او اشتیای خوب کشیده نقد جنس بسیار بشکشت کرد
عالم خان کالپی وال از کبار امرای سلطان ابراهیم بعد فتح در اوایل سینه
منهد کسی سه آمده ملازمت نمود و داخل بنده های درگاه شد
و در هنگامه دانا سانگا که کافران کوالیاری شورش نمودند و کوالیار را
مهاجره کردند و او را بکوک مردم انجا فرستادند آن کم خیره از نشانی ماه

صفت عنان نموده بود و چون رفت و بعد فتح عینک سنا باقی آید و در دست
نخند و کسی و چهار که با پناه متوجه چندی می بودند نظام خان هم از خور و عالم
از کبار امرای سلطان ابراهیم از جانب او حاکم بایند بود و با چهار هزار سوار و ده هزار
پیاده و چهار ابراهیم بدی در وادان بایند استاده کی داشت تا آنکه راناسا
بخشال قتال تا با پناه متوجه آن سمت شد نظام خان توسط سید رضیع الدین
اسیجی قلعه را بمردم با پشاهی داده و همراه سید علاء زمست آمد و در میان
و در آب جاگیر یافت و در فتح نام القاب او محمد و الاعیان مرقوم شد و تا آنکه
سازگاری از امرای سلطان ابراهیم از جانب او حکومت قلع و و بلادیت
کوالبه داشت و بعد فتح چند روز در وادان قلعه استاده کی داشت چون
ای ندیم کوالبه به بنیت کرمی راناسا تمام جمعیت کرده قلعه کوالبه را محاصره
نمودند و بتلجی شده و بنده ای با پشاهی را طلبیده و قلعه را سپرده و او را
سند محمد کسی و یک با کرمه ملازمست نمود و محمد تیغ از امارای سلطان
ابراهیم از جانب او حاکم و بیابان بود و چند روز در وادان قلعه استاده

و چون از او پرسیدند که چنانچه در حدیث آمده است که هر کس که از او بگریزد
 منیر و کوه الیاء و بنو سبیر حاکم آنجا باشد مجاهدان ملت نیز طایفه از او را
 بنده است بعد فتح و اهل بنده های و گناه شد سن بن کن از او را است
 سلطان ابراهیم از جانب حکم قلعه قندار بود و از توابع رفتی و چون در آن
 آنجا قلعه را گرفت او و بگناه او و لشکر خان جنجور از او برای پنجاب پیش
 از فتح بدتی بجای رفت و در هر ساقی صدر در خواست شده و بعد فتح
 انجم و شکایب بود تا آنکه راناسا کشته و جلایا شاه شده و راناسا
 و دیگر بگو یک سده می خواج و فرستادند و زری که زانرا و یک میان رسید
 همین از مردم قلعه میان آمده با فوجی از مردم راناسا پیش آمد و در جنگ
 لشکر خان از او شکست شده و کشته و سینه فوجی میرسد و بعد فتح
 از آنکه بجای مل برخص شد و یک برادر ملکان تندی یک بعد از فتح
 و یک در آن کافوت شد تندی یک برادر فوج یک غیر تندی یک
 شکست و تندی از آن کافوت شد و در آن کافوت شد و تندی یک

باید کرد که هر دو یکی است یا دو کس اند که کس برادر یا یا نوشته شده است و کس
 و جای دیگر قاسم بیک نیز را خود نوشته تحقیق باید کرد که هر دو یکی است یا نه
 یا با تفسیر مغول سترگی علی مغول است و دیگر احوال آنها خبری نوشته شدن نماید
 و ملک قاسم منظور در جنگ را نامانها مصدق و ثابت شد و در سند
 دسی و چهار در جنگ آنها نامها در سند کشته شده ابو محمد نیزه باز بعد فتح
 منتقله و از شمشیر آید شد و در سند مصدق دسی و چهار معروف از طبرستان
 و نیز بیابان کربلا آمده آن قلعه را از گرفتند شیخ جمال باری قله را در
 مردم هند است که بعد فتح پنجاب همراه شد و بیک سبانی و چندی و یک
 خازن نوشته شده که در بعضی جاها ولی قول نوشته اند که جمال جای دیگر
 قریلی دیده شده و معلوم شد که این غیر خاندان است و قریلی تصیری نوشته شده
 یا بالعکس بر جمال بعد فتح حکومت شهر دلی معز شد و بعضی جاها ولی قریلی
 نوشته اند و او به بلوان بخشی از اهل قسطنطنیه است انساب در فتح نامه آمده
 انورند بین الامم مرقوم شده عبد الشکور انساب او در فتح معتمد الامم نوشته

میزبانی از اکابر سادات القاب او در فتح نامه سبا و ست نامیده و مقصود
اختصاص مرحوم شده و خواجگی اسد جاندار درستم ترکمان و طویل انتیبه
این قدر بنظر آمده این قدر بنظر القاب او در فتح نامه مقصود از اوصاف مرحوم
فکر میرخلیفه بود و میرکیسری عبداللک قوری عبداللیم شقاوی سید بخت خواج
و له سید مهدی خواج پدرش بجای او حاکم آملان شد حسین خان
در باغی از امرای هند بعد فتح داخل بنده های درگاه شد شیخ محمد شیخ
یکبار و تا آخر از امرای هند اندک بعد فتح داخل بنده های درگاه شد مانند
در پیش علی ولد میر یوسف علی و او سرور از امرای سلطان ابراهیم
بعد فتح داخل بنده های درگاه شد و محرم سینه قصدوسی و چهار که با او
جهت ضبط ممالک مفتوحه از اب جوان و گنگ مجور نموده سیر کول و سنبل
و سکره و در سکره بخانه او ورود نموده اند و او ششستاد و ده دینار
مقدور با سینه بود و غنای خور و سلطان سید خان کاشغری در بیع اشیاء
سینه قصدوسی و چهار که یکبار منفور و کالی بود از کاشغرانده و ملازم نمود

در واقعات بابری او برادر عثمانی سلطان سعید خان نوشته و در تاریخ رسید
برادرزاده چاکمیکور گفته و نام پدرش خلیل سلطان گفته هر دو خدمت شاه
تخرج بیک غیر تخرج بیک سابق است جهت آنکه در تخرج نامه تخرج بیک پیشتر گفتن
مرحوم نوشته و بعد از آن در سفر چند بیری باز ذکر تخرج بیک این خواهر سلطان
بن سلطان احمد خان بن پونس خان کاشغری که برادرش سعید خان او را
از کاشغری اخراج نموده گویند آمده شرف ملازمت حضرت فردوس محلای
در یافت احمد شاه بادشاه بن محمد شاه ناصر الدین بن غیاث الدین ظلی
بعد مردن جدش محمود شاه عثمانی تحت سلطنت مالوه جلوس نموده و
آن حدود را متصرف شده محاربه چدیری را با توابع قابض شده چون
بابر اورکلان نه دشت سلطنت سکندر بودی متوسل شدند و بجا آمدند
ولایت مختلط ماندند آنکه در زمان سلطان ابراهیم درگذشتند احمد شاه چون
صغیر نشین بود سلطان ابراهیم آنکه در آن زمان متزاع بودند خود سپرد و در آن
وقت سلطان ابراهیم میدنی را و نام نهند حکم بفرمان دیار استیلا یافت

و در کشت نهاده سی و چهار ذکر حضرت خضر و در مجلس بیگانه بیست و پنج مرتبه می خوانند
احمد شاه بگذارست بر سر پیده و بعد از پنج خیمه بیگانه ملک عبد باجمد شاه و او ده خیمه
مقال آنرا خالص کرده و بگذارست بر سر پیده و او ده خیمه بگذارست بر سر پیده و او ده خیمه
و کوکب احمد شاه تعیین نمود و در تمام الدن سطره و در میر غلبه و در دست محمد
ولد با باقیه و یک بی بی بعل نامه و نوبت بر شاه سلطان از سلطان زاده های کاشغر
در قشیک با شاه خازن او می گفتند محمد زمان میرزا بن بی بی از زمان ^{سلطان} میرزا بن
حسین میرزای با بقرا در سنه تصدی سی و پنج حکومت جوینور از تغیر ^{سلطان}
جنید بر بلاشس با و مقرر شده و او داماد حضرت با و شاه و معصومه
سلطان بیگم دختر آنحضرت در جای نکاح او بود و این نموده سلطان ازین ^{سلطان}
زاده های او یک است با و کار نامر میرزا و ولد نامر میرزا بن عمر شیخ میرزا
بر او ده زاده حضرت با و شاه است نیمه احمد افسر و در ذکر امزای محمد خاستن
با یون نامر شاه از عمر اعی ستمد عاشق بکایدن و در میر شیخ علی که در میرزا و یک
کریم بر دی و یک خیمه از نیا بنظر نایده و کوچر حیات ظاهر از سلطان زاده های

نوامرای هشتاد و پنج که بفتح و داخل بندهای بادشاهی شده سبطا خلیل
 الدین شفته اجماع طاهر ارسلا طین زاده نامی لغا غنیست او بر حکومت
 بخارس و اوده بودند و مسکام نورش افغانیکه محمود خان ولد سلطان
 سکندر را بسلطنت برداشته بودند بخارس مدکنداشته به حضور آمد
 و در کسارت که دایک کرده بادشاه راضیافت کرد و بانعامت مرز او
 و بپر کلان او سلطان محمود مخاطب شده به تهنیه

محمود خان و افغانان دیگر با فرج نعل همراه شده

.. مرض کردید تمت بالخیر

ذکر امرای و سلطنت حضرت خیر انشیایه نصرالدین محمد هایدون با کافه خانان
 اعطاب نریاه و جعل الجنة مثوله

محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن میرزا سلطان حسین باقر و اما
 حضرت فردوس مکانی محمد بابا به شاه و غازی است و هم بآن حضرت
 سلطان بیکم و رحمان کا مشن بود و در او ایل محمد حضرت خیر است

و دست نهضت و جلالت با اتفاق محمد سلطه و اخوانی بنوخت سلطان بنی و تندی
 از بلا دشمن و عوی سلطنت نمود و حضرت مادینه بدفع قتل این خود
 تا کنار گنج نهضت فرموده از آنجا با دو کار میرزا را با فوجی از آب کدانه
 بر سر آتش کشید و با دو کار نامیرزا در جنگ مظلوم دیده حضرت جنت شایسته
 محمد زمان میرزا را سفید ساخته بقلعه بانه فرستاد بندگان و از آنجا محبوس شد
 و محمد سلطان میرزا و بنوخت سلطان را در چشمش آتش کشید و مطلق العنان
 ساختند و محمد زمان میرزا و حبیب علی بیایدان لباسی ظاهر کرده به
 نوزادان طغای با دو کار طغاسی کنار کاهبان او بودند از بند برآید و نزد سلطان
 نهاد و او را بکجاست رفت و سلطان ببا و او را اعزاز و احترام تمام نمود
 و این یعنی موجب نزاع میانین او و حضرت جنت آشنایی گردیده و
 با شکیال سلطان ببا و در شد و محمد زمان میرزا و سفر چو رو چکی که
 میان او و حضرت آشنایی روی نمود و با و بود و سلطان ببا و بعد شگفت
 انشود که او را در حضرت که فنا و عدد و مانند آن عواید فرستاد و کینه موجب

فلا بدست خست بانی و لایزالان عجب اقبال گز و دینار چون بگذر و شد
رسید میرزا شاه حسن و لژ شاه بیک رفون والی سسند که بدو پیش
خوکر بدو بدو میرزا بدو دند و بدو او را ان ملک موجب تر نزل و تظلل
در استقلال خود و بنسبت میرزا نوشت که لشکر قزلباشی آمده قند بار را
محاصره کرده است و میرزا کا مران از لاهور جدا افتد آهست تافته الکه معموره
بنجاب خالی است از لشکر و باید نمود که آن ولایت بی محنت و تعب
دست می آید میرزا این رای علی بنسند افتاده که وای از او باشد که کند
جمع نموده و باین خیال خام آمده لاهور را محاصره کرده میرزا حیدر ولد میرزا حسن
کوزگان و غلات که خاله زاده حضرت فردوس بیکانی مجذبا را بدو شاه
و میرزا کا مران وقت توبه بجانب قندار و عقبه قزلباشی او را بیکو بست
بنجاب از طرف خود گذارند و بدست تر محاصره شد و شهر لاهور را
مستحق شد و محمد زمان میرزا را در محاصره لاهور بنشیند گامی نبرد پیش نبرد
که میرزا کا مران در جنگ قزلباشی مغرور و منصور شد و شکست خورد

اندک بعد پیر او و شاه علیا بجای بن شاه و ملوک قتل مخفی را منظم کرده
 بودند و این مختصات را طوری که مقرر شد و قتل می کردند و میرزا بدست او بودند
 و دستگیر نموده و در آن زوده و بهیابیت جلالت تمام از قتل مرگ
 کرده و بعد از آن قتل و شهادت در رسید و نصیب آمد آید میرزا
 کامران جمیع محمد زمان میرزا از هم جدا گشته و خود شش سبکی
 او را رفته و با احوال نیا به بار دیگر کجوات رفت سلطان بهادر است
 و در میان نزدیک سلطان بهادر گذشت و میرزا عابد نام پوشیده بود
 برخی از خزان کجوات بدست او رفته و به قوت آن در فراهم آوردن مردم
 کوشیده و نام بهادری بر خود نهاده و زوری چند در بعضی موضع کجوات
 خطبه نیام و طوایف در میان ضمن عمار الملک که از کبار انبوی کجوات بود
 بهیچ کثرت بهر این کوشیده و میرزا حرکت اله نوبی و بهیچ کرده و بار دیگر او را
 گردید و در شش سبکی سلطان بهکم در کرده با اطلاع این احوال نزد حضرت
 جناب استغاثی شفا یافت او نموده و آن حضرت حسب التماس مشرب غزنه

عقوب جرایم او نموده و فرایان طلب بنام او ششصد اسبالت و غنایات مستلوه
میرزا اندر یحیٰ فرایان روانه بنشینگاه و حضور پیشکش و در ششصد اسبالت و غنایات
بحری که آنحضرت متوجه بنگاه بودند بجزیره موکب معلی رسیده و نیزه آنحضرت
و میرزا اندال بموجب حکم با استقبال او شتافتند و بادیه و عظیم تمام
در یافتند و آن روز میرزا در خیمه خود نشین نمود و ده روز دیگر بخار
حضرت آشیانی شتافته و بغایات بغایات سرزراشته و در پیش
بنگاهان اتمام مراجعت از آنجا و وصول بمکه که بجا در مکاتیب سعادت بود
و در آنجا حضور نموده و جلوسش که بشیرخان افغان بنده خود
برنجو و اقبال ظفر بخت و حضرت جنت آشیانی حوزة اسباده بآب نهد
از دریا عبور نمودند و محمد زمان میرزا با خدی و دیگر از اعیان نامراده بغیا
کنک غریب بحر فضا شدند و محمد سلیمان میرزا از بغایات بنده نهد و باقی بغیا
برادر برادر کلان سلطان حسین میرزا مستم و از بغایات نامراده و قندهار
سلطان حسین میرزای مذکور دست و در زمان حضرت قزوکی و کسب

و به کمال اخلاص و احترام بود و در عهد حضرت خبث^{راست} آشنانی در سنه نهصد
و چهل با اتفاق محمد زمان میرزا و پنجست سلطان یثقی و زنده جهانچ که داشت
دستگیر شد و بموجب حکم اهل بون حبسها او را در میل کشیدند اما آنها که
بمیل کشیدن او را مورد شده بودند رعایت او نموده چنانچه بایک کار برداشتند
که با مره اشتراک نصیانی نرسیده و او چندگاه خود را کور فراموده در لایه
خمول بود و در هنگامی که حضرت خبث آشنانی ولایت کجراست را فتح نموده
بخط و نسق آن قیام داشتند و دوری آنحضرت را از دار الخلافت و دست
وقت دانسته جمعی فراهم آورده و با اتفاق پسر خود اعلی میرزا و پسر
خروج کرده بکنه ملگرام را تاخت و از آنجا بقنوج رفت پسران خسرو
کوک سکه از جانب پسر در آنجا بودند اما آن طلبیده قنوج را با و دادند میرزا
هنده ال که از جانب حضرت آشنانی در آنجا بود با ستم این اخبار با فوجی از
مبایزان بدفعه او شکر کشید و در حدود ملگرام در دریای گلک کشته
شدند و آنجا محمد سلطان میرزا اعلی میرزا و مرتبه با میرزا هنده ال کشته

در هر دو کنت شکست یافتند و در خلال این احوال حضرت خبث اشیانی از حکومت
و مال و مراجعت کرده باکره رسیدند و محمد سلطان میرزا و پیشوا آورده نشست
نمای شدند بعد از آنکه مدتی در ناکامی گذرانیدند و سرستند و چهل و دو کشته
جنت اشیانی از جنگ جو سامعاودن نموده باکره آمدند محمد سلطان میرزا
پس از آنش خیالت زده و مسلم گفتند و بار دیگر عیادت رسیدند و آنحضرت
از کمال همت و قوت کرده مای الیه را ناکرده انکاشته بر احمادانند
استیاز بخشیدند و چون آنحضرت مرتبه ثانی بغزم جنب ثانی با شمشیر
بطرف قنوج نصرت فرمودند و در رکاب سعادت بودند چون تعالی هر دو
در طرفین دریای کنگ زیاده بر یکماه کشید و کشت و کارهای بسیار میزد و بکشت
بار دیگر راه گزیر سپرده و بسیار از بی دولتان کنگ حرام را با خود بردند
و در معنی بنویشتند آنقدر که در طریقی عالمی شد القصد بر زور خود را خود را
بلقان کشید و با پسران هندی داران صده و مانند آنکه پیرافت که میزد
کامران و میرزا عسکری در کنار آب خباب از طورت جنت اشیانی شدند

و در کنگره کابل گردیدند محمد سلطان میرزا احیت این تفرقه نشیند و هر
رومی آمدن نزد آنحضرت نداشت روی خوبیت بیست کابل نهاد
و بکنار و در بای سید بابیران میران کامران پوست و میرزا کامران
بعد رسیدن کابل اینها را بطریق نظر نگاه میداشتند خصوصاً انغ میرزا
و آنکه جوان ببادر صاحب داعیه بود و همیشه بیکس از معتقدان خود
می سپرد و آنکه خیرت خیرت آشنایی از سفر عراق بمها و دست نموده بغداد
رسیدند و بمحاصره آن پرداختند و مدت محاصره بطول کشید از عرض
آن استقامت و رابا سیکه عراست انغ میرزا بعد شش ماه و یک روز
بود و او هم از میرزا اهراسی داشت با جمعی دیگر که آنها نیز اراده میداد
از میرزا کامران داشتند مثل قاسم حسین سلطان و فضل بیک و
شتم خان و غیره که و میرزا حسن پسران میر عبدالعزیز خانی سبزوار
اتفاق نموده انغ میرزا را همراه گفتند که نجات از کابل برانند و بدلات
طایع هاتم قندار شدند و غیره قاسم حسین سلطان که راه کم کرده

در میان هزار افتاد و تاراج شد و بکوان همه عاید نهفت حضرت
اشیانی رسیدند و بهر اعلیٰ بیدریغ خسرو را سر فرزند می طلعت این نیاز
پوشیدند و قاجار حسین سلطان بعد از آنکه بچند روز بپایه با و غارتیده رسید
و مشمول مراجع گردید حضرت جناب اشیانی انغ میرزا را و از شش تمام نموده
حکومت زمین را و از او سر مو و ند و او مدتی در آنجا بوده در سینه نهصد
و پنجاه و پنج که حضرت جناب اشیانی در پیشان بدفع فتنه میرزا کاکامران^{شغال}
داشتند انغ میرزا از زمیند او روانه حضرت آن حضرت شد چون بنامک
نورین رسید خبر فتح و مغلوبی میرزا کاکامران متواتر معلوم شد ^{منظور} خواجگان
مسد علیا جناب مریم مکانی به مشیره او کدبانوی توس سلطنت بود و نیز
درین همراه میرزا بود بحکم شجاعت و انی و فتنه و دهنی چلی باعث شد که ^{درین}
درین جنگ بخت خیرت اید شاه تر رسیدیم اگر چه بعضی آن هزاره ها
این نواحی را که بر زنی و غارتگری مشغول اندیاست تهی نمایم هر آینه مدتی
کرده باشیم میرزا را نیز آنچه بدسترس داشته ربه هزاران آفت و جنگ

همه کز ده نقد جانتند و ریاضت و به حسب اتفاق برادر خود و شش شاه
میرزا میرزا بهمن سال ازین دوران انتقال نمود و جانش آنکه از ششدهام
کردم که در جایگزین او بود غریبت استیا بوسه داشت چون بکوتل سازید
شاه محمد برادر حاجی محمد خان با تمام آنکه در هندوستان کوکی هم حاجی
محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود که این کرده در سمر آن کوکل خرس
ند و میرزا شهادت کسید باید کار نامه میرزا بهمن ناصر میرزا برادر زاده
حضرت و کسین مکانی بایر باد شاه غازی و بر سر عم حضرت خست اشیا
محمد خان بایر باد شاه بهمن در اوایل سلطنت حضرت خست اشیا که محمد خان
بزرگده خیره و در ریاضت باغی شد و چنانچه گذشت باید کار نامه میرزا
نسب افغان بادشاهی متبذ آنها مامور سفید و بعد جنگ و فیروزی آنها را
در سبک کرد و بجز خود آورد و باینجه دست پایه اعتبارش افزود پس در آنکه
حضرت خست اشیا که کجاست را دفع نمود و مذکور است چمن را با و بغول نص فرمود
و بعد از سر جمعیت آنحضرت از کولیت که در آن ولایت فتن و زعزعات

شوربان آمد با کار نماز میرزا را در نشین با محمد آباد رفت تا میرزا به مسجد کوی گلستان
و فتح اشکامه مخالفان و ضبط و نسق آن ولایت بیرون آمد و در غایت با و کار
نامر میرزا در مان خان و محافظان از امرای بکرمت که اراده لحرق بسط
بهادر داشتند بنی را غالی یافته متفرق شدند و چون اصلاح آن فساد از میرزا
عسکری و امرای که حضرت خبث کشیلانی در کجرات گذاشته بودند صورت
گرفت و میرزا این و تمام امرایونیکلان درگاه قطع نظر از آن ولایت فرمود آن
ملک منوره شده را گذاشتند و بلازمست آن حضرت پوستند ~~چند~~ ^{چند}
آشیلانی این را غایت فرموده ولایت کاپی را به میرزا با و کار ~~به~~ ^{به}
دادند و در سنه نصد و چهل و پنج که آن حضرت در کجرات بودند میرزا ~~چند~~ ^{چند}
بی نصبت آنحضرت بنیاسته با کرده آنو ای جمعی از غنمه که آن غایت ~~چند~~ ^{چند}
تا عاقبت اندیش جمعی بسطت شده و خلیه بنام خود خوانده و بسکیر و با و کار
میرزا جلالت میرزا قری علی ندی علی رفته با اتفاق میرزا کور در محافظت و ملی
مساعی جمیده تقدیم رسانیده و بعد از جهاد و دست حضرت خبث کشیلانی

از جنگ خست و در آگه بجای زمست رسید و در یغین شیرخان نوبخت خود
قلب خان را با جمعی کبر بر کلابی و آماده فرستاد و حضرت حجت آشتیانی
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و اسکندر سلطان را با گردای بمقابل
آوردند و نزد بنی الفرغین جنگ عظیم روی داده قطب خان کشته شد و
بعد ازین فضا با که حضرت حجت آشتیانی مرتبه ثانی متوجه جنگ شیران شدند
سردوری خوج را بقادر آن معرکه بیادگار ناصر میرزا معز شد و در کشت
آن هنگام که آنحضرت بولایت پنجاب تشعب فرمودند و دلاهور را
استقامت میسر شد و در حبس نه نهصد و چهل و پنج متوجه شدند چند
نزل میرزا همراه بوده سپس با تغان میرزا اندال از آنحضرت جدا شده
دست بست روز هر دو میرزا در تبه حیرت سرگران بودند و ندید داشتند
که چه میکنند و کجا میروند پس از بیست روز بهست بیکدیگر میفرستند بجای رسیدند
که آنحضرت حجت آشتیانی هم در دهه که راهی آن نزل داشتند و آنحضرت
از قرب طرز ایان خبر یافته بر ابو القادر از دایان فرستادند و نصایح

بدایت نخستین شب از آنکه میروند و میز رفتن میرزا باین را چند پیران داشت
همراه خود بجای دست **چشم** و حضرت خست شبانی کمال مهر باقیه بودند
و در آن سفره اول بعبده حاضر میزد است و چون آن حضرت بقصه
نوهی که در کنار دریای سند رو برده ی بیکر واقع شده رسیدند و
رباعی که در حوالی آن قصه جوژنول نمودند و میرزا هندال و میرزا باد کاکام
از آب گذشت بغافل که چند کوه از هم بورت اختیار نمودند سلطان محمود
به از جانب میرزا شاه حسن از غون در تنه حاکم بود در سمت **کاکام** چنگ
کوشیده و کشتی مارادر زیر قلعه کشید و لشکر کرد و حضرت خست شبانی
به است پنجاه توفع امداد میرزا شاه حسن از غون در اینجا توقف فرمودند
و در بندت نهر زاش و حسن غیر از سخنان روی آتوده بی حقیقت
چیز نطقور نه آمده و از بدنه دی زمیندار آن حد ققط و غلله در اردوی
والا رویداد این هر دو میرزا هم حد باشد و قواچه خان که از جانب
میرزا کاکامان حاکم قندمار بود میرزا هندال را بآن طرفت خواند و میرزا

به مدد و بخون او از راه رفت و از نوشته قراچه خان در متن خود میرزا
ناصر را اطلاع داد و میرزا با دکار در فکر رفتن شده حضرت جنت آشیانی
آگاه شده و باز میرزا ابوالقار از دافوسه متاند و مقدمات نصیحت آمیز
در باب موافقت و رفاقت به مقام دادند میرزا آب گذشته بنزل میرزا
رفت و میرزا را با آنحضرت بکمال ساخت مشهور و با آنکه اگر فتح هندوستان
شود و چهارم حصه ملک از میرزا باشد و اگر کابل بدست آید غرضه و لو مکره
و حضرت فردوس مکانی بپذیرد میرزا غایت کرده بودند با و تعلق گیرد
بعد قرار کار میرزا را انجام دادند و دست نموده غم ملازمت بود که مردم
بیکر واقف شده جمعی را بر کشتیها فرستادند تا بر کشتی میرزا باران کردند
و زخمی چند بر میرزا رسیده روز دیگر از عالم رحلت نمود و کار ناصر میرزا
بعد پنج شش روز موافق قرار داد خود آمده ملازمت کرد آنحضرت بیکر
با وفایت فرمودند و در انجام گذاشته فرموده بابت و اقبال نوره جامه لاله
و کلاه را بابت فرستادند و بفرستند و در ماه ربیع ثانی

قلعه سیوان ~~...~~ میرزا شاه حسن ارغون حاکم تنه پیش آمده
سرا راه گرفت و گذشت که قلعه بار دوی اچایون رسد از رسیدن
و امند او محاصره مردم بی حقیقت راه کز پیش گرفتند میرزا ظاهر محمد جمعی
و بکر پیش حاکم تنه رفتند و خواجه محبت علی بخشی و کرمی نزد میرزا ایا و کارنام
شناختند و میرزا ایا و کارنام که در لوهری مانده بود میرزا شاه حسن را بر قلعه
مرد در خود را پیش او فرستاد که من پر شده ام و غمخواری ندارم ~~...~~
تو نسبت میکنم و خزاین تو میکذارم و روزی چند از حیات من باقی است
و ایگان از دست نمیدهم و با اتفاق تسخیر ملک کجرات خواهد شد میرزا
بواحد عرقولی او فریفته شده قدم در وادی پوقای گذاشته رفت پیش ~~...~~
چون در اردوی حضرت خانبهانی عسرت رویداد که پیش میرزا میستاند
که بزودی خود را بر سر حاکم تنه رساند تا معسکه اقبال از عسرت برآید میرزا
پیش خانه خود را کشید اما در روانه شدن تعلل داشت و بن اشنا
معمی کثر مثل قاسم سمن سلطان و خواجه محبت علی بخشی و میلا که میرزا

و قفسه و نیز سطله و نه در قفسه ای از حضرت خبث اشیا فی حدیث شده و میرزا
 پیوسته و توقف او و حضرت خبث اشیا فی ظاهر شده و از غایت او
 قطع آمدن نموده و در محرم ستمه نموده چهل و نه نفر میت اندوخته و هر یک
 بجانب آنچه توجه فرموده و میرزا را میباید حاکم قفسه و و ماه و نه
 توقف نموده آفر بر او ظاهر شد که این و ده و نه از صدی فروغی نداشتند
 تا چهار رجب قندار روان شد و در هنگامیکه میرزا کامران از کابل آمد
 میرزا و هندان را در قندار محاصره نموده بودند بدینجا رسیده میرزا کامران
 و دیده و بعد فتح قندار همراه میرزا کامران بجایل رفت و میرزا کامران پیش
 حاکم تته کسن فرستاد که بقیس کانی شهرمانو بیگم و ولد ایشان میرزا خورا
 که از بابا کارناهر میرزا جدا شده و در حدود و بهرمانده بودند بلوازم او کسب
 روانه ساز و حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت خبث اشیا فی
 تته باشد و در آن حدود بودند با بنین لایق روانه و بخطایا بعد از مردم را
 از راه بیلاخان بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تفتش شدند و چون بموضع شال

رسیدند درین مردم حق افتاد و بقیه مکانی در ملتجی شدند و از ده چشمه بود
که درین قافله بودند معدودی طالب سلامت برده بقتل رسانیدند
و باید کار نامر میرزا احمدی با میرزا اکامران بوده تا آنکه حضرت خست با
از سفر عراق معاودت قندار را فتح نمودند چون آواز فتح قندار بگایل
رسید باید کار نامر میرزا قرار نموده به بدخشان رفت و میرزا کامران
با شتالت میرزا همدان پرداخته او را بتعاقب میرزا باید کار نامر متوجه
با او پیوسته مگر که قرار داد که هر چه امروز در تصرف دارم و همچنین
من بعد من اتم هر چه بتصرف و در این سیوم حد اذوق تو باشد و این
قرار که میرزا در چشم نگاه میداشت رخصت داده میرزا همدان
که از بدسلوکی او بجان آید و انجمنی را تو را عظیم دانسته بران قبول
نموده و بدل از جنگ او خلاص شده همان که از پای میارزد داشته
راه بدخشان را گذار داشته طریق قندار پیش گرفت و خود را بجا
حضرت خست کشیانی رسانید و باید کار نامر میرزا که بدخشان را رسیده

داشتند که دست و پای بختباند خود را بر تپه برسانند آن خود صحت
گرفت ناچار راه قضا ریش گرفت که شرف لازمیت حضرت
اشیانی در یابد لیکن پیش از رسیدن او آن حضرت بزمیت کابل نوبت
شده بودند با دکار ناصر میرزا بعد اقبال شاید روزگار چون قندمار
رسید بر مخان و رآداب همانند آری بدل بدم نموده روانه شد
آن حضرت نمود و میرزا در عین جشن ختنه سوری شت هزاره محمد اکبر
لازمیت حضرت اشیانی دریافت لیکن از تریک بخت و نادرستی در
همان چند روز اراده مای نارد و ناچار آورد و بعضی از محسب بختان که
عده آنها بظفر کو که میرزا اسکری بود در آن داعیه مای فاسد لغوی
ادمی نمود چون انبغی متواتر بهمع حضرت بخت اشیانی رسید
و از خبر آن صادق که بعضی از آنها درین گفتار شش و خصل بودند بیست
بهوست منظم گو که را بیامانیده و میرزا را طلبیده و زبان فزاج خان
سختی قلاب اینر مقام نموده میرزا اسرخی است پیش انگنه کاست

بیکوت و کامی با تجار و تجار اهل مارف میگذرانید آنحضرت بعد از معنی طلب
و معانیات ابراهیم اینک افاسنی و جنبی را فرستاد و فرمود که او را مقید
بر بالای ارک کابل نگاهدارند و چون در همان نزدیکی در اوایل شصت
و پنجاه و سه هجری حضرت جنت اشبانی جنت ادیب میرزا سلیمان
که سر از طاعت چیده بود و پیغمبر و زبده منوچهر بدخشان شدند از
شرارت و فتنه انگیزی بادی کار ناهر میرزا فاطمه کرانی داشت و فرای را
قرار گرفت که او را از شکوه هستی خلاص بخشید محمد علی طغیانی که
کابل مغرور و باغیای میرزا را مورث او عرض کرد که من کنشک کشیدم
میرزا چون تو دهم بقتل رسانیدند بران این خدمت بهمدامسم معنی
فرمودند و او در شب بیچاره کمان میرزا را حقه نمود و کشت بران
ترکمان با دوی و از فوئیلو از نقد میمان حضرت جنت اشبانی است
و غذای نمایان از و بوضع آمده در فتح قلعه پانزیر که قریب صد سال
از ملودران نامی معنوی عجیب و غریب بود و آن طریقی که فرمودند و گویند

فتح آن شد بهرم خان چهل و شش بن بود حضرت خست نشین بود
به دولت چهل و یک بودند و بعد از آن در سفر بجا آمد و در محاربات
نیز در رکاب بود و همه جا بصدور ترددات گردیده و در قضیه نامرتبه
تفویج به سمت سنبل افتاد و در قضیه که منتهی به رسیدن که از زمین
معتبر آن سرزمین بود التماس بود و مدتی در حمایت او بود شیرخان
اطلاع یافت بهرم خان را از راه طلبیده و راه چاره شد بهرم خان را
نزد او فرستاد و در راه مالو و با رسیدن شیرخان او را خوب دید
لیکن بهرم خان اظهار فرصت نموده از معسر شیرخان فرار نموده و کجراشت
پیش سلطان محمود رفت سلطان هر چند تکلیف نوکری نمود قبول ننمود
و در خدمت سفر حاضر گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا از راه سورت به کچه خود را
بلا ترست خست آشتیانی در مسند رسانید و در اسلحه خست چون برفت
ملازمهت میفرستاده و آمدن او که در مسند محرم مسند و نجاه و بیخ
و واقع مسند و او تکیه کام که هر روز جمعی از رکاب معلی جدائی می کردند

موجب فریب اعتبار او گردید و در آن سفر تبه او از جمعی امطا و رد گشت
و چون بمراتی تغییر فرمودند پس از رسیدن به دین او را پیش پادشاه
که میان ابرو سلطانیه و خلاق داشت فرستادند و بیرم خان بقدمش
رفته بود و مراجعت نمود و بعد از ملاقات شاه و پادشاه بیرم بیک خطاب
بیرم خانی نامور شد و چون حضرت خبث اشبانی از سفر عراق معاودت
فرموده بقندار رسیدند و میرزا عسکری به پشت کرمی میرزا کامران
بنحافت پیش آمده و قلعہ قندار تحض شد و مدت محاصره بطول کشید
آنحضرت بیرم خان را بجای نزد میرزا کامران فرستادند و مشور نصایح این
شاه طلبند را با فرمان موافقت تبیان خود خواند او نمودند که میرزا اسحاق
و بیست هرات موافقت دلالت کند و بیرم خان بجای رفته اول میرزا کامران
را دیده و بلاغ پنجابی بنده و مواعظ نمود و بعد از آن ملازمت شان را
جلال الدین محمد اکبر که در آن وقت پیش میرزا کامران بود نمود و پس
لغات با میرزا رهندال و میرزا سلیمان و پیشش میرزا ابوالحسن کمالی و کمالی

میرزا و الف میرزا ملاقات کرده همه را با بلا محبت و احوال خست اشیا
مطابق چنانچه که پادشاه کرده بودند بهتری نموده بعد از یکماه و نیم
از میرزا کامران رخصت یافته بلا زمت پادشاه رسید و چون قندار
فتح شد حضرت خست شبانی مطابق وعده که پادشاه کرده بودند آن بلا را
شاهی سپردند و مناسبه الحال که تویمیت کابل مصمم شد جهت گذشتن
اهل و عیال و اسباب و برپال باز از آنها استراذ نمودند و حکومت قلم
و شهر را به بیرم خان غایت نسیم نمودند و عذر انجمن پناه نوشته که قندار
به بیرم خان سپرده ایم چون دولت فواید طریق است الحال اتم تقس
ایشه در دو به بیرم خان سوای قون سنه پناه کری و امیری و سپه دار
و سر داری که امر موروثی او بود از اکثری حیثیات علمی و تصوف و ادب
مزاج و آند و سکه وضع و کوکلهای درویشی و فنون سخنوری و شاعر
همه کامل و نصیب شامل داشت و یوان شعری هم شتبله تصاید مناقب
حیات و انصاف و کرم و جود از انجند این قصیده اش شهور است و جواب

قصیده ملا بهلولی در منقبت گفته مطلعش اینست که سه شصت کیلومتر روانند
سپهر افسر او را که غلام علی بنیت خاک بر سر او به محبت شمر دین بخوبی
پیری که دست غیر گرفته است پای مادر و نه این مطلع نیز از قصیده او
که تفریق ضعیفی زود اکر بادشاه که در سن نه سالگی در میدان اسب بازی
بجز زده از سر علم پیر از اثرش در برابر اند و در حضور حضرت خبث اشیا
مور و تخمین و افرین شده خان مشایخ قصیده مذکور در مدح اکبر بادشاه
گفته که سه عقد فوق بود و خدایک تو از کجک بگرد از هلال صورت پیرین
شباب ملک به بالحداد و صاف خان زیاده از است که تجریر آید به پیرین
فدایع و بسر اسفار شدن صحت خبث اشیا بی پریم خان و تشریف
سلطنت اکبر بادشاه و صدر بادشاه نشانی شده و تا چهار سال در این
سلطنت کوس زنا و لاغیری زود آفرینا خواهی و در اندامی خانه برانده از این افساد
پیش صحبت بادشاه و او را است شامه و موجب برپایی کل اهدا استقال
و غفلت رتبه او شده و بخوبی غلبه گردیده و حوالت تشدد گاه باین احوال

با توبیخ بایست ای داد و واقع شده . قتل و قنای عالمی رویداده و خود
شکستیده ای بسیار بکاهش رده یافته و بنده امت و مستغفر پروانسته
بلاذست بادشاهی رسیده . ادب شاه نظر بر سابق خدمات و حقوق قدیم و
جدیدش که لائق و لایق تخص بوده درین سه و پنج نرسیده اتق تقصیری باور نمائید
و معذور بود و نموده و قسم غم بر جرایم کشیده زباده بر سابق مراعات
حرمت و ابروی مرتبه او نموده بکالت مطلق سر قرار فرموده میجو اشید
و حضور نگاهداشت را لیک عمری بآن اختیار و افتد اگر گذر نباشد
دوین مراتب خواهند چون از قدیم بود سکتی از تعلقات دنیاوی و دل
دلی بجهول ثوابت اخروی سابق و ساعی بود و رخصت زیارت بستاند
و ادای حج اسلام و زیارت غنایات علیات گرفته و از حضور برآمده روانه
مقصود گردیده و بکجرات رسیده و در آن حال بحکم سعادت از یل بفته
بنت افغان جایلی که با نظام سبقتی که تقابلش سینه بهانه ملازمش رسیده
بند زخم کاتر و درجه شهادت رسیده و شهادت محمد بریم تاریخ افغانه گردید

رحمت الله علیه فی پنج تفصیل این مقدمات در کتب تاریخ مفصل و مشهوره یافت
میزاراجید و ولد میرزا محمد حسین کورکان و غلات و قزاق و در برین
والی مغلستان و قندهار و حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه میشود
در سبب در کاشغر بسلطان سعید خاکنشای والی اینجا بود در سنه نهصد و سی و هفت
از طرف او پناه در ملایر کشید آمد و آن ملک را تصرف شد چون پنجادشتن
آن ولایت عالی از اشکال نبود در سوال هان سال با برادرای کشید
و محمد شاه که اسم حکومت کشمیر بنام او بود صلح کو نه کرده و دختر محمد شاه با
برای کند سلطان سپهر خود گرفته از راهی که آمده بود باز مراجعت کرده
نصه و جلی و ده از کاشغر راه بدخشان سر کرده از اینجا بهندوستان آمد
و در لاهور میرزا کامران ملاقی شد میرزا کامران با دوست تمام پیش آمده
مراعات بسیار نمود و در شعبان هان سال و بدفع سام میرزای ولده
اسمعیل صفوی که آمده قندار را محاصره نمود و بدو مشورت میرزا حبیب الله
حکومت لاهور گذاشت و میرزا آزان بازار با کامران میرزا بود و چون خبر

جنت اشیا به از جنگ حواس عاقلیت کرده با کره ^{به} نزد میرزا
به سیم همراه میرزا کامران ملازمت آن حضرت نمود و بنوعی شخصی را از او
منازکت و چون آنحضرت را دوم باره داد اعجب محاربه با شیرخان سور
مهم بود و میرزا کامران بهلوار زحافت نمی کرده و بهلوار رفت میرزا
کامران در خدمت آنحضرت ماند و در جنگ نماند که آن حضرت با شیرخان
سور و رفوچ رویداده و در کباب آن حضرت بود و در حین معاودت
از آن مملکت نیز بهلوار همراهی نمود و بعد از آنکه شیرخان متوجه لاهور شد
و حضرت اشیا بی را نسبت اختلافی برادران و اتفاق خویش
و نوکران استقامت در انجام داد و نشد با جمیع میرزبان از آب لاهور
بعور نمود و کوچ بکوچ بلب آب چناب کسبید نزد میرزا جدر که با مردم کشمیر
سبق معرفی داشت و از پیشکامکه به نیابت میرزا کامران حاکم لاهور بود
بهینه امرای کشمیر با خطوط فرستاده به کشمیر به رغبت می نمودند
مگر این آن شد که آنحضرت جنت اشیا بی جمعی بکوچک اودانند کشمیر را

تسخیر نمایند و آن حضرت و امرا و لشکر را نامتی است محض خود و خود جریده
فکر دفع اعدا نمایند آن حضرت این برای راه پندیده جمعی را همراه میزد
ساخته از آب جناب او را بکشتن میزدستارند و خواجہ حاجی و ابدال اگر
در یکی یک و جمعی دیگر از امرای کشمیر که بآرامگاه والی آنها مخالفت کرده
در حدود و قوشتور و جوری در شهاب خیال بسر برده منظر لطیفه غنی بودند
و همیشه خطوط مستطیل مرغبات میرزا حیدر می نوشتند و آمدن میرزا
انگاشته مخلصانه آمده و بدند و راه و روش در آمدن کشمیر و گرفتن آنرا
خاطر نشان نموده میرزا تکیه بر چون غایت الهی نموده با وجود حالت مردم
قدم بطی راه و عقبات دشوار گذار پیش نهاده با وجود آنکه در اردوی حضرت
جنب آشنایان تفرقه عظیم روی نمود و میرزا کامران و میرزا عسکری و خواجہ
بیک و وزیر کا بر خواجہ عبدالحق و خوانده محمود و کجا بل فرستند و ما یو کار نام میرزا
و قاسم حسین سلطان ابرام نمود و آن حضرت را بجانب سهند بردند و بعضی
از عده منزل راه مخالفت شکریه می کردند میرزا حیدر را که در آنجا

و آنوقت از عقبه تیغ بولایت کشمیر درآهند و بی خف و جدال آنرا بکشتن میروند
تا به سندی که امرای کشمیر را و جو و مخالفت با بزرگ شاه دلی اختیار کرده
خطبه بنام او بخوانند و میزنند و هم سکه و خطبه بنام بزرگ شاه مقرر داشت تا آنکه
بیکر و دهستانت قلوب کشمیریان منظور داشت معذرتا که بی یک پیش شیر
رفت و خود هر اسمعیل ولد محمد شاه را برای او به برد و این سبب علاء الدین
و حسین سردایه و جمعی دیگر را با مقدار ده هزار کس از نوک و یک گرفته کشمیر
و این ائمه اهل ماکری که استظهار او بود استقامت و کدشت و میز اهل
و عیال را گرفته در اندر کوت که استقامت تمام دارد که داشت متحصن شدند
کشمیر همه جدا شدند و پیش مرزا مردم کم ماندند و تا سه ماه در شتاب خیال
تا آنکه ستم ربح انانیه سینه صد و چهل و هشت بیک دست داد و بتا سید الهی
فتح کرد و هر چند مخالفان چه از اصفهان که کخی و چه از اهل کشمیر زیاده بر پنج هزار
سوار بودند سبکست یافتند و جمعی کشمیر قتل رسیدند و کوفی دستگیر شدند
و کشمیر استغفار میزد و خطبه صرف نموده تا ده سال در آن اقلیم آن ولایت

بیخ نموده و آل عصبه دل پذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهریه پوشانیده و نام
محققه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق آنگاه که شد
طی النصوص موسیقی را باز از گرم گشت و انوار ساز و در میان آمد و بعد
از آنکه حضرت جنب اشبانی از سفر عراق مراجعت نموده نشیخ کابل
فرمودند میرزا حیدر هم در خطبه کشیم نام آن حضرت رونق افزای خطبه درست
بخشید که نمود و چون در آن ملک کمال استقلال یافته بود کشیمیان بیغافان
مخلص و موافق او فرامینمودند از موقوفه و هوشیاری فاضل شد و کمال
با عطا و آموخته داشت آن بطنیان و در لباس قدسی کار و دشمنی کرد و لشکر
میرزا را بجمله از و جدا ساختند و مردم کار آمدنی را از و جدا ساختند
طایفه را بجای تبت و کردهای را بجای کهنل و چند را بطرف راجه
فرستادند و عبدی حسین باکری سپه ابدان ماکری و خواهره بقال کشیمیر
که سر کرده مهمات میرزا بود و از راه بیده بخود متفق ساختند و جمعی را کثیرا
با خود و بدستان کرده بهر میرزا روان بستند و غایب شدند و آنکس

آئندہ تیر بلجی کشتند و قریب جانم پور کہ میان میرہ پور و سری نگر کہ اصل ماکم
 ششیرین کشمیر است بہر میرزا ششیرن آوزوند و میرزا دران ششیرن شہاد
 رسیدہ جمیع اوصاف و کمالات آئندہ شجاعت و سرداری و علو استقامت
 فطرت و نیک ذاتی و یحیات علوم ظاہری متصف و با فساد و ترمندہا
 و تہمت کار و یگانہ و متابع و محض و باطن منسوب سید علیہ حضرت شایخ
 نقشبند بر قدس اللہ تعالیٰ اسرار اہم بود و در زمان آن وقت نظم و نشہ
 نیز بہرہ سائل داشت کتاب رشیدی مستفید احوال مغولستان و سلاطین
 از مصنفات او مشہور است تراجم خان نامش تراجم بیک است و در زمان
 حضرت ترہکوس کانی نیز مرتبہ امارت داشت اما در زمان حضرت آقا بابا
 نقابت بزرگ و خطاب غایب یافتہ رئیس روز داشت و ہمچنانکہ
 حضرت ترہکوس کانی بعالم جاویدانی انتقال فرمود او در کابل با میرزا
 کامران بود و با خواہی او میرزا بہ پنجاب کشید و بکر و قدیمت او شہر لاہور
 مدبت آورد و پس از چندی او را خطاب غایب نامور ساخت و بعد از وفات

خویشکامان بیک حکومت قندهار دست بردارند و در آن ایام که حضرت آیت الله
در دلاستند شریف و شستند و میرزا عبدالباکی حضرت قراچه خان و از خوا
میرزا کوشیده ایشان را از آن حضرت جدا ساخت و اینجی موجب مزید
اعتبار او نزد میرزا کامران شد و او را نزد خود طلبید و قندهار را میرزا
داد و در سینه سفید و نجا و دو که حضرت جناب شیخ الاسلام عراقی معاود
نموده فتح قندهار شد و بعد از تسبیح و تنظیم معاملات آنجا کابل فرمودند
و قراچه خان از میرزا کامران جدا شده و ملازمست آن حضرت مشرف شد
و در یوش بدشتان بیکو خدمتی یافتند و او را آورد و در سینه سفید و نجا
میرزا کامران در غیبت آن حضرت قندهار و شهر کابل را متصرف شد و غیبت
در سینه سفید و نجا و حجاب و از بدشتان معاودت نمود و متوجه قندهار
میرزا کامران شدند و میرزا در قندهار کابل متصرف شد و آن حضرت او را
فرمودند و در تفتیش محامره باقی الطاف کوشیدند و میرزا در چند دست حاکم
نجاتی ندیدند و سر اسکی بسیارست و در است و اطفال است که از سینه سفید

ملایمان حضرت خست آشیانه که زمان و کلاه کمان آتشهای طغر کابل بودند
تغیر از آن بیکت مان را با انواع سیاست تغذیه نمود چنانچه زن باطل
بیک را با اهل باز پرسید و دست پر صغیر او را کشید لاشه های آنها را
نزد یک یورمال قراچه خان و مصاحب یک انداخت و سر دیگر
بسر قراچه خان را داد و دست پر مصاحب را بگریه های قلعه
بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا به بنید باره و هدیه بدم
و کرده سپهران شمار را مثل سپهران مالوس فراموش قراچه خان باور
بلند گفت حضرت ما و شاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که
آغزنا بود و خوشدین چه بهتر ازین که در راه ولی نعمت خدا شوند حضرت
خست آشیانه باستماع انقیادات قراچه خان و مصاحب یک با برکت
طلبیده مطلقه های نمایان نو در شش فرمودند و چون از قراچه خان
دورین بود شش و دویزش پیشان خدمت شایسته بوقوع بود و رتبه او
از جمیع امرا و درگذشت اما از آنجا که حوصله او را کنایه نبود و این مایه پیروز

خود را به شیب بار موکب قبل خبال کرده بعد قرار میرزا کامران و فتح
کابل تکلیف حسب آنکه زیاده که زیاده از رتبه توکرست که با قداغاید در میان
آورد از آنجمله آنکه خواجه غازی را که سجا نیزه نیکو خدمتی به منصب دیوانه
اختصاص یافته بود و در قواست نمود که بسینه پیش من فرستید تا که در شش نیم
و منصب او را آنجا که قاسم قوله عنایت فرمایند و چون امثال این امور در وجه
قبول نیافت از ترکی نخب جمعی را اندر او برده با قریب سه هزار بار
از مردم کار آمدنی که با وس و مصاحب بیک و اسمعیل دولدی و علی قلی
اندر ایله و حیدر دوست مغل و شیم خواجه خیری و فرمان قبول از آنجمله بودند
از موکب اقبال جدا شده و در بدخشان نهاد و در کشم میرزا کامران
بهوست و دختر خیمت انشیانی این عمل به وفار القاب ای مناسب مقرر بودند
چنانچه قراچه فرامخت و اسمعیل خراس و مصاحب منافق و با وس بیک و کوس
بیک و پونس شسور شد و بلحق این عمل میرزا کامران کار میرزا که نیای
انجامیده بودند از سر نو استقامتی یافت و این فتنه اکثر آن بامیرزا بودند

تا آنکه در اواسط مسند قصد و بجا و پنج میرزا در طویل طایفان با حضرت
عزت آنجا بجنب کرده مغلوب شده و قلع طایفان تحسین نمود و حضرت
عزت آنجا به قریب یکماه بمجاوزه آن پرداختند و کار بمیرزا و بختیکند
چون از جمیع جبات نامیده التماس نمود که تقصیرات من عفو شود و در حضرت
کعبه رحمت کرد و ملازم محبت یعنی پاکشده مستعد ملازمت حضرت که دم
چون این التماس برآید قبول یافت درخواست نمود که با و سر را که از قریب
من است با من بگذارد که غریب و دین منو آنچه با او کرده ام ملاقات آنجا
آردم این خورشید نیز درجه اتران قبول یافت و روز جمعه میرزا از طایفه
و مولانا عبدالباقی مدد خطبه بنام آن حضرت خواند و حاجی بیک با جمعی از اهل
امور شد که امرای عاصی را بجنهور آوردند شب هنگام انجماع بدست انجام
حاضر شدند اول فراجة فاق را شمشیر در کردن آویخته آوردند چون برابر
منشعل رسید مکه شدند نمیشد از کز نشن فرو دادند و کناه او را بخشیدند و برین
پس توختند و تبرک گفتند که در عالم سپاه کری امثال این امور شده

بعد از آن خطی بیک را آوردند و گنا و بغفون مغفون شد پس
سهم در یک یک و لد قراچه خان آوردند و فرمودند گنا و از کلان است
خرید آن چکنه و در زند و همچنین سایر امران و بخت نبوت می آمدند و نوید
بخشش می شنیدند آخر همه فرمایند قراول که حقوق خدمت و داشت فرط
نجات و مراکز یک آه که کورنش کرد حضرت تبرک فرمودند و تراچه پیش ملا آمد
و بچه تقریب رفتی او تیرگی جواب داد که روی جمعی را که دست قدرت ایزد
سیاه کرده باشد از آنجا پرسیدند حسین علی سلطان مهر و او که
وقت راه سخن داشت در آنوقت این بیت خواندند چرا می بیکد این در وقت
هر آنکس کند ریشش بوز و نه تایی امر آنجناب قراچه خان که پیش در آمد
مژند یک کشیدند و قراچه خان بعد از این در بوبش پنج در در کا بود و مصدر
شکوفا منی با و جانفشانی با کردید و میزدانظر از جمله امر او بود و چه سخت
بر کشید و هم سخامی که حضرت جنت نشیانی در بخال بودند با اتفاق خاص و کمال
تاس و زاهد یک و غیره افعال مدیست که آه با طشت نمی و طشت

میزراهند الی غشده و تابانند را چون خانه خود خراب کرد و مولانا غلام حسین است
بعد شش بیست و هشت روز بعد در صبح و در ششصد و چهل و پنج در خجک
جوساورد در بای کنگ خرق شد مدد مولانا محمد پروغی و مولانا جلال الدین
تموی و جمعی دیگر از علماء و فاضل عصر عبدالرشید ولد شیرخان سوردور
اول که حضرت خجست اشبانی پورشش شش فرمودند شیرخان از راه
که بخت بنجو و حاج پیش آمد و این پس خود را بکلامت فرستاد که
همیشه در خدمت باشد و آن حضرت او را بهین قدر اطاعت مورد و غایت
داشتند و تعرض بمالک او نمایند و عبدالرشید بابا باشد سوارانها میگفت
که آنحضرت بخت سلطان بهادر کرد اینه متوجه شده با او رسیدند
و در رکاب بود بعد از آن که خجست به پدر ملحق شد آنچه در اکبرنامه شرح ابو الفضل
و اقبال نامه محمد شریف محمد خلیف مکرانیه است اما در تاریخ در شش نامه سپهر
شیرخان را بطلب خان نوشته و جدائی او از موکی منصور در اکبر است
مترجم نموده اما آنچه ابو الفضل نوشته ششینه محل اعتماد است و احتمال دارد

که آن مبدی الشیبه قطب خان خطاب یافته باشد بر حال نصیب خان اگر
عبدالرشید متهم مال حال قطب خان خود بر بنحوال سب که بعد جنگ عساکر
شیرخان به بخارا رفته آنکس را هفت نمود و از آن خود و خاطر جمع ساخته
مراجعت کرد و چون پوزخواری را تعریف در آورده قطب خان را با خودی
کلات بر سر کالیبی فرستاد و در آنجا و نامزد نمود و حضرت خبث اشقیانی با و کار
میرزا قاسم بن سلطان او را یک اسکنه و سلطان او را یک مالش که بمقابله او
فرستادند و اینها را با قطب خان جنگ عظیم رویداده قطب خان در میدان
بقتل رسید یک محمد اخته یکی در شوق در رکاب بود در یوش پنج
اسکام مراجعت او را با منته و عطف و ابصال خبر و عافیت نزدیک شد
محمد اکبر میرزا فرستادند و میرزا عبداللہ دخول ملازم میرزا کلامران بوده و
نصده و چهل و شش که حضرت خبث اشقیانی از جنگ جدا معاودت نموده
با که آمده و دوم باره غریب جنگ شیرخان مورد داشتند میرزا کاملان خود
توفیق زحمت نیافته ستم را کس را از مردم خود با شلیخه میرزا عبداللہ

در خدمت آن حضرت که دشت خود بلاه و رفت و میگزرا عبداً
و جنگ قویج در یکا سب آن حضرت بود بعد شکت آن هنگامت رسید
لاهور نیز رفیق بود پس از آن باز مجدوم قدیم مانع شد و همراه او کابل
رفت و بعد از معاد دشت حضرت حجت آشیانی از سفر عراق باز کابل
آن حضرت رسید محمد خان روی بعد از فوت روی خان میرانش شد
استاد احمد روی از کار فرمایان توپخانه بود سپس امین محمد نواسه
از جمله ملازمان است هزار کس میرزا کان بوده که در هنگام توجیه آنحضرت
مرتبه ثانی بجنگ شیرخان سور با شلیقه میرزا عبداله مغول در خدمت آن
حضرت که آشته بود و او در آن سفر مقصد رخصتی شده و روش ناموس بعد
رسیدن بلاه و داخل ملازمان سرکار دالاستد تدریج ترقیات نمود
و در نش بار ضاع مشاهرا ده محمد اکبر میرزا امتسیاز یافت و در هنگام میکور
نشند قصد و نجاه حضرت حجت آشیانی از حد و وسعت منوجه یوای شدند
و میرزا عسکری که در قبه مارا داده گرفتن آنحضرت متوجه شد آنحضرت

اردو را با پشت بازاده با شکار داشت و میر غزنوی را در خدمت پشاهان
باز داشت بهر محبت عراقی روانی شدند و چون میرزا عسکری بآورد
معلی رسید بضبط اموال سرکار مشغول شد میر غزنوی و ما هم آنکه شایان
بر دوش کمره نزد میرزا آوردند و میرزا همراه خود بقبند بار برده سلطانم
بیکم کوچ خود سپرد و میر غزنوی و زرشحی آنکه و ما هم آنکه بدستور خدمت
شاه زاده ماندند و چون خبث آشپانی از سفر عراقی معاودت فرمودند
میرزا عسکری شایان زاده با ملازمان ایشان همی از خود کجابل بند میرزا
کامران فرستاده میرزا کامران آنحضرت را بنجای زاده بیکم همیشگی خدمت
فردوس مکانی سپرد و میر غزنوی و آنکه او غیره بدستور خدمت میگردید
بعد از آنکه خبر رسید که حضرت خبث آشپانی قندار را فریاد کردند و میرزا عسکر
در بنیاد فاده میرزا کامران شایان زاده را از خانه خان زاده بیکم آورد و بیکم کجابل
خود حواله نمود و میر غزنوی یعنی شمس الدین محمد را مقید با خدمت فرستاد
حضرت خبث آشپانی کجابل شخص آورده و میرزا کامران فرار نموده بپند

رفت و غنیمت اطراف دیگر کرد و میر غوثی از قید خدای من ششصد و بیست و نه
خدمت شاه زاده به قتل شد و در سینه نهصد و پنجاه و شش که میزد لکام
از سینه ها و دت نموده و بخر کابل رسیده شهر را متفرق شد و محوط
طعامی حاکم ششصد و پنجاه و نه علی ولد میر طایفه و چو نه با در را در بند کرد
چند نفر را به قتل رسانید و بزرگواران را به قتل رسانید و بزرگواران را به قتل رسانید
از ده یک در کول جاگیر درشت در سینه نهصد و چهل و پنج که با دشت در
بودند با اتفاق حشر و کولکانش و حاجی محمد بابا قشقه و دیگر ملک و اما
از لکام سبب معادلت جدا شد و با کره آمد و با عنت بی و طغیان میرزا
اندال عتبه و بعد مراجعت محترمت ششصد و بیست و نه از سفر عراق که آنحضرت
غنیمت و بهر دشت ال دادند و میرزا و از مجاریب خود او را سبب غنیمت
ز دست او و در انجا بود تا وقتیکه میرزا لکام را از سینه آمده بیک گاه
بخر نوزده رسید و مردم میرزا با اتفاق عبد الرحمن قصاب بکند الازنه
نقد را منسوخ کردند و از ده یک که دست طایفه بود و بکرم میرزا از هزار فصل

نه تمییز نغذی نیستی انداختند و کان ذلک نه او این سسته ملاشت
و خمین تبعه یه دوست بیکه الی دوست بیکه لشکر افامه یار بست
بعد فتح کجرات کنایت و بروده برده مقرر شد بعد مراجعت خست شبانه
که در آن ملک نورش بر جاست سپید سخن فاطمه شسته پنهان از امرای ^{سلطان}
بهادر آمده کنایت را مقرر شد از خجستان ^{الکافی} بود بعد فتح کجرات کجرات
محمد و آباد بر مقرر شد ابرنده بیکه نوچین و بر بیکه بهادر کبار بست
در هشت کام قومه حضرت خست شبانه به بنجالد بعد فتح جنازه حکومت جو
و آن نواحی بافت ظاهر از سلطنت حضرت فردوس مکانی چسبیل یادداشت
در قصبه مذکور مسجدی عالی ساخته که نام از جهان قسم قایم ^{مستند} فخر نام
این نواحی سلطان بن سلطان احمد خان بن یونس خان کاشغری در زمان حضرت
فردوس مکانی از کاشغریه است و در ایل عمده حضرت خست شبانه
نصدوسی و هفت فوت شد در اوند خان کجرات ملازمای سلطان
فصل بود و استاد سلطان بهادر و وزیر او بود و وقتی که سلطان بهادر

مقابل حبش اقبال کرخت او اسیر شد و حضرت خبیب اشیاغ کفیل و کمال
اور اشقیه نوازینا نذر نمودند و ذر ملا و منت خود نکاحه اشتد پنج
پونف چوبه خود را از اولاد حضرت خواجه احمد بسوی میکفت مروی داد
سندیده اخلاق بود و در سفر عراق در رکاب بود رومی خان ناس
مصطفی بن برام سینه از امرای سلطان بهادر کجراتی و میرانشاه و فتحی که
سلطان از مقابل عساکر منصور کرخت و قلعہ مند و در آمد و حضرت خبیب اشیاغ
تغایب او نموده و در قلعہ را معسکرانستند و از لشکر سلطان فرار نموده
بجای دست رسید و قلعہ مرزازی پوشید و غریب میرانشاه بر کار شد
و در سینه صد و چهل و چهار در فتح قلعہ چاده که قطب خان از جانب پرور قبا بود
بر میاف نمود و آن قلعہ در بلندی فتح با و مرحت شد و در تصرف اعتبار نمود
ایمان ره کار شده در همان نزدیکی با نثاره بعضی از عاصدان مسموم کردید
و در ادیل سینه صد و چهل و پنج اختیار خان کجراتی از امرای سلطان بساورد
از قاضی زنوده نامی زیاده بود از علوم کلکی برده داشت و از شر و سماج

یا خبر بود بعد بکشته سلطان بیاورد و در قلعه جا بجا بر متحصن نشده تا چهار ماه قلعه
و آوری کرد و بعد از آنکه عرصه آمان بر آمد و بلاد مستقر نموده و داخل ملک بیان
و در ویش محمد فرستاد از قوم عرب بدو شجاعت خان اگر بخت دهسند نهصد ^{صل}
دوب در جنگی که میند از عسکری را با غنای الملک کجرا تلم و بدو اکتفا شد
در ویش علی گنا بداد معلوم نمیشود که همان در ویش علی ولد پوستان که انا امر
یا خبر او سر حال بعد فتح مالوه حاکم اچین شد و بان کار قیام داشت و دین فمین
و خسرو سینه نهصد و چهل و سباجری که حضرت خنت اشینانی در ولایت کجرا تلم بود
سکندر خان و ملو خان از امرای ملوک خلیجی خروج کرده و هندیه را از حضرت ستر
در بنور بر آورده با چین آمدند و در ویش علی را محاصره نمودند اتفاقاً در عرض جنگ
در ویش علی بر تیر خشک در کشت و شد اچین متصرف آنها در آمد منور
ظاهر از علما است بعد فتح مالوه در سرکار هدیه با کبریا بخت و در سینه نهصد و چهل
و سباجری که حضرت خنت اشینانی در کجرات بودند سکندر خان از امرای ملوک
خلیجی در مالوه خروج کرده بر سر او آمدند و در ویش علی کتبدار حاکم اچین کشته شد

و آن ملک بقرب با عیان درآمده باستماع این اخبار حضرت خست بسیار
از بجزایر پهلوه تشییع آوردند و با عیان برکنده شدند این دیگر باره
منو شد فوج بیک از امرای یار بست ابو حسن بیک برادر زاده
قزاق بیک و همگامیکه حضرت خست شبانه از سفر عراق معاودت نموده
قلعه قندار را که میرزا عسکری در آن متحصن شده بود محاصره فرمودند
ابو حسن بیک با اتفاق اسمعیل بیک و غیره در روزه قلعه را محاصره کردند
آنحضرت شرف شد بیک برکنه خول از ملازمان ما پیش از بلور شدند
نصد و چهل و چهار بعد فوت رویشان قلعه چاقه بود غایت شده بودند
آنحضرت بودا وقتی که حوادث نا ملایم واقع شد و آنحضرت بلا هوای
برده از انجا متوجه شدند در آن هنگام از خدمت آنحضرت
بعد شده میرزا ابدال بوست حاجی محمد معروف بجای محمد کوکی نام
برادر اوست ملک قاکم که از امرای حضرت قزوین مکلف بود و دلایا
قشقه در سینه نصد و چهل و پنج از رکاب پادشاه که در آنکالاه بودند با اتفاق

حشره و ککاس و دیگر کثک و امان جدا شده بار به باعث بغی
و فغان میزدند ال شده چند سال از رکاب سعادت جدا بودند اما آنکه
در سال نصد و پنجاه که آنحضرت بفرم عواقب هفت درموده و داخل دولت
سیستان شده بودند با اتفاق جمعی از میرزا عسکری جدا شده که علی
پوست و خواست که بموہبات باطله آنحضرت را بجانب قندار برگرداند
آن حضرت این شورت را قبول نفرمودند و او را متناق دانسته روزی
روند افند اما چون در خدمت بسیار صفت و جا یک چسبان بود و قدرتی
راه تقرب یافته و در سفر عواقب خدمات شایسته بتقدیر رسانیده بعد
طلاعات با د شاه در روزی که ببرم خان خطاب خانی یافت و بطلب
سلطانی نامور شد در مردانگی تقو داشت شاه طهماسب مکرر میگفت
کوشان را این طور خدمت کار می باید و روز فوق زده و ارشد علیهم
گرفت و بعد معاودت از سفر عواقب که قندار فتح شده حضرت خست
بر طبق وعده که پاشا کرده بودند آن بلاء زمان شنای سپردند و ناساک

خوبست استند و از قندمار جبت که از شستن اهل و عیال او اسباب
و بر تاجال القاسم که بعد از فتح این عهد و انجرات و بلاد و صفت حاجی محمد
خان شده و اول کسی که داخل قلعه شده او بود و همچنین در اکثر جنگها شش
بکار رسید چندی حکومت خونین با و مقرر بود و در یورش پنج نیز در کائنات
بود میر ابو القاسم از اولاد امیر ماکوی برلاس است که از امرای مشیر
صاحبزانی بود و در زمانیکه حضرت آشتیانی به سبب عدم موافقت
و در زمان از هندوستان قطع نظم نموده بولایت سند نیز فرستاده
دی از جانب آنحضرت مارس قلعه کو الیا را بود شیرخان بعد از تسلط
بر دهل و کره فوجی بر سر او فرستاد و میر ابو القاسم محض شده و او را در
و او مدت محاصره بطول انجامید آخر الامر شیرخان با نوشکر کشید و میر
ابو القاسم که از بی اذ و خلکی عاجز شده بود امان خواسته برآمد و در سفر با او
همراه او بوده و بهمان ایام پیرم خان را همراه سرسبز زمیندار لکنه نزد
شیرخان فرستاده بوده و آفریم خان و میر ابو القاسم با اتفاق از معسکر شیرخان

که نتیجه راه بجز آنست پیش گرفتند ایلی شیرخان که از بجز آنست می آمد آگاه گشته
کسی نداشت و میر ابو القاسم و دیگران به صورت و جبهه تنه می نمودند که گرفت بزم خان
از جو اندازی و نیک رفتی بمبالغه گفت بزم خان منم میر ابو القاسم مردی
بها آورده گفت این ملازم من است میخواهد فدای من شود و زنهار دست
ازین باز دارد آفر بزم خان را گذاشتند و میر ابو القاسم را گرفته نزد خان
آوردند و حکم او مشغول شد قبل فی سینه اربع و اربعین تسبیح منم ناز و نه
بر یک باب جغتای در سینه نصد و چهل و هشت در شکا یک حضرت جغتای
قلعه سبزه از محامره فرمودند و میرزا شمس از غوغا حاکم تهر پش آمده
سر راه گرفت و نگذاشت که غله بار دوی غلغله فرین رسد و از ترسید غله
و امتداد محامره مردم بی حقیقت رو بگریز نهادند جمعی بر جا شده بار دوی
حاکم تهر رفتند و بعضی پیش با دکار میرزا شمس رفتند و برادرش فضل میک
و جمعی دیگر اتفاق نموده اراده کردند که خود را کنار کشیده و بیرون نمانند
معلوم حضرت جغتای گشته شد و منم خان را که سر کرده آتش بود و حقیقت

و بعد چهار روز گذشتند چون آن حضرت عازم عراق شدند و اکثر بلاد
ایشان جدا شد و آنچه در دستم خان نیز بجا بماند و فقه میرزا کامران ملی شد
و بعد معاودت آن حضرت از عراق معاودت نموده آمده میرزا عسکریا
و در قندهار محامره نسروند و فیصل بیک با اتفاق شیر افکن و در قوج بیک و
جمعی دیگر از کابل که نخته خود را در قندهار بکار مست حضرت خبث آشپا
رسانید و مشعل عواطف یعقوب بیک و نعل بیک و نعل بیک و در بیک
سه ای اسامی اینها بنظر نیامده روشن بیک و کلا نس حضرت خبث آشپا
و در عراق با و جواهر سپرده بودند و در آن خیانتی از او بظهور آمد و لاجرم خود را
در بند بود و آخر بوسیله غوغا خلاصی یافت و لیکن معاودت از امرای سلطان
ابراهیم بود و بعد فتح هند و داخل بنده های ابدش می بایری شد و از آن وقت
تا سینه قصد و چهل و چهار و در خدمت بود و در آن سال با سال آینده و جنگی
که بنده های ابدش می را با جلال خان و شیر خان و در سرحد بنجا آمد و
و او که کشته شد و بدینش آمد و جنگ مذکور کشته شد و فیصل و در وقت

تو حین کمال در سنه نصد و چهل و چهار حکومت بنارس را بر عهده فرمود
و در سنه نصد و چهل و پنج که حضرت جنت شهابی در حین کمال بود در شهر
سور در برادرش که کشید و میر فضل علی کشته شده بنارس تفرشتن
در آمد بایا بیک جلایه پدرش هم جلایه در سنه نصد و چهل و پنج بعد
فوت امیرانه و بیک تو حین حکومت جو پور یافت و در همان سال
جلال خان و لد شیر خان سور بعد گرفتن بنارس آمده جو پور را محاصره کرد
بایا بیک در نکاهبانی قلعه داد و مردانگی داد و حقیقت احوال میرزا
هندال که در اکره بود و میرزا یادگار ناصر که در کالی بود و امرای
نوشت و عوایق متواتر در بگاه فرستاد و دو هم شکام مراجعت حضرت
جنت شهابی در رکاب حاضر شده و هم منوشت و نصد و چهل و دو
در جنگ جو سا که آن حضرت را با شیر خان افغان سور رویداد و بر
در سر پرده مهد علیا حاجی بیگم مردانگی جان نثار نمود و یوسف بیک
ولد ابراهیم بیک حاجی بوق در سنه نصد و چهل و پنج در احوال جو پور با مردم

غلیل شهباب جلالت خان ولد شیرخان سورج پیک کرده و او با دود و هزار تن
بود و یوسف بجای خود آمدنی گشته شد و نیز بهلوان بدخشی از امرای یاب
اگرچه از اهل بود اما خانه اش بر داسکته شد و در جنگ جو ساجد در
سراپرده سد طایا حاجی بیگم گشته شد و نیز بهلوان بدخشی از اولاد امیر شاه
ملک است که از امرای کبار حضرت صاحبقران ذو الاقدار و در عهد خاقان
سعید میرزا شاه فرخ سواد در بدرجه امیر و الامرای ترقی نمود و چنانچه در آن
زمان فرقه اوان هیچ یکی از امرای بر تبه او نبود و خان عالم شهسور که
در عهد حضرت خست مکانی جابگیر بادشاه با بلوچی کریمی ایران رفت
نیزه اوست و اولاد امیر شاه ملک همیشه در سلطنت این سلسله علی امرا
بوده اند و بدینک مذکور هم از میان سلطنت و در زمان حضرت خست
آشنایان از نزدیکان سیاط غوث بود و موبد بیک مذکور مردی بود
برحم و سخاوت و عالم طبیعت چنانچه در وقت فتح خباده که حضرت خست
آشنایان مردم قلعه را فریب دود و هزار کس بودند موجب شمس

رومی خان امان داده بودند موید بیک ند کوه بتول و قور خان تو دو
دستمای آنجا غده را بریدند و چنان فرمودند که حکم بدو است و حضرت
حسین آشتیانی پس از اطلاع بر این بیخبره او را ملاقت نمودند اما چه فایده
که کار از دست اندکار رفته بود با حمله در شکام نام سازی زمانه که اوقات
باطلیم روی نمود و استیلائی شیرخان سور و قومه حضرت خست شیا
بجانب سنده و از آنجا نجراسان و عراق و قفقاز موید بیک اسم از کما
سعادت جدا شده نزد میرزا کامران کجابل رفت و در ابامیکه آنحضرت
از شوق عراق معاودت نموده قندار را از میرزا عسکری گرفتند موید بیک
در قلعه بامیرزا عسکری بود چون ابام محاصره بطول کشید موید بیک
در کمر بسته از قلعه بیابان آمد و در بنه زمین بوسن حضرت خست شیا
سر بلند شد و تا آخر عمر در خدمت بود لیکن در او ده همان سال که سنده
نصده و نجاه و دو بود و بعد فتح کابل وفات یافت میرزا ابوالنبین میر عبد
الباقی بن میر تقی الدین محمد اگر چه نه از امر ابو و بلکه مصاحبان خاص

و زبیده اهل اختصاص بود لیکن انوار و اخلاصش شمس اندام بود.
 واقعه حضرت فردوس محلکمانی چند بامیزه کاران در کمال خرمی
 بود در وقتی که حضرت جنت آشیانی بسبب ناخجاری دمانه دون و دیگر
 شهر بوقلمون از لاهور متوجه ولایت سند شده و میرزا کامران از
 آن حضرت جدا شده بکابل رفت میرزا آن حضرت ماند و نالوهر
 که رد بروی بهکر واقع شده و در ملازمت بود و آن حضرت عیال
 معز و التفات زیاده از حد بحال میرزا داشتند و بن آشیان میرزا
 و میرزا یاد کار نامر که از آب گذشته بورت اعتبار نموده بودند و
 جدا شدن از آنحضرت در قیام نمودند چنانچه میرزا اهل
 برخاسته رفت و میرزا یاد کار نامر در فکر رفتن بود که حضرت شایسته
 از بمبیده و وقف شده روز شنبه نهم ماه اول سینه مقصود
 جبل و پشت بمنزل میرزا ابوالفتح نصیر برده ایشان را نزد یاد کار نامر
 میرزا فرستادند که به بند نصیحت او را بر آید و از اندیش جدایی باز دارند

روز چهارشنبه میر خدمت رسالت نایشی که باید تقدیم به سائید میرزا داد و چون
تخصیصت و تاسع سافه مراجعت نمود مردم قلعہ بکر از حلقہ نیر و آفتاب شده
جسمی را فرستادند تا بکشتی میر تیر باران کردند زخمی چند کاری نیز رسید
روز دیگر از دار الفنا بدار البقا رطت کردند حضرت جنت انشیایه از این
واقعه غم اندوز رفت تمام رویداد و تاسف عظیم فرمودند و ترمز بان
حقایق بیجان گذشت که از مخالفتی برادران و حق نداشتن سیلک
دید و وی پدیدان و دوستان که ملک هندوستان از دست رفت
و چندین کائنات روی نموده و میناید همه یک طرف و واقع میر یک طرف
حوا و در طرف این نمی تواند شد و وی یکجان خاک و تخلص از امرای پادشاه
بعد فتح کجرات حکم مست بانیا نیز یافت و بعد مراجعت حضرت جنت انشیایه
از آن ملک که در آن ولایت فتور پیر رسید و اکثر جاہای عدو را امرای کجرات
متصرف شده اند و سلطان بهادر خان و متوجه احمد آباد شد او در جا پناہ قیام
نماید لیکن بعد از آنکه میرزا و عسکری و میرزا و یار کار ناصر و قاسم حسین سلطان

هنگامیک احمد اباد را که زیسته در مشو بلا زینت حضرت جنت کشیا
رسیدند و در آنرا انعام در رکاب بود لیکن در سفر سهند و همفر جول داشت
مال بود که در سر کار حضرت جنت کشیا است بر وجه اتم بود و تروی یک
و بعضی دیگر مال و منالی داشتند و آن حضرت به حسب ضرورت اطعام و طبخ نمودند
و آنجا در بیع داشتند لهذا در امر کوت با اتفاق رومی انجام که روزا پارسا و دام
داشت این جماعه را گیرانند و بعضی را از اموال ایشان بجهت خرج
ملازمان رکاب برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنها را بهمان معاف نمودند
و در وقت سفر توجه بفرات نیز خدایا سپ از و در خواست کردند و توفیق یافت
و چون حضرت جنت کشیا به عزم عراق قدم در جول گذاشتند تروی یک
خان با اکثر ملازمان از آن حضرت جدا شده نزد میرزا عسکری که از قزاق
قبضه آن حضرت بر آمده بودند رفتند و میرزا هم را به مردم خود سپرد و بعضی
علی از تروی یک خان گرفت و بعد معاودت آن حضرت از سفر عراق نزد
بیک خان بلازمست رسیده داخل امرای حضور شده و در اکثر پیشها

خصوصاً در پوزیشن پنج مهر رکاب بود و همیشه او را شش در ذکر او ایل جلوس می
اکبر بادشاه در مذکور جنگ مسلموی داور نقال سپهسالار داشت و ستان از
طرف مدلی افغان سور بود و بتور و نجاست موصوف و تمام هندستان
از مدلی تا چو رب و پنجگاه بغیر شب شیر ضابطه و ده دسر داران افغانان هر
ملک محکوم و مفاد خود ساخته با لشکرهای بی شمار و فیلان جنگی بهم زن
معه کارزار بمقابل انوار مغل پادشاهی جبرست در آن کشیده و پادشاهی
صف نقال را آستانه بعد از جنگ عظیم در میدان تبر و تیغ خازیان لشکر غنایم
گشته شده و هر یک اسفل شتافت و همه هندستان از نوبت و کشته شد
پاک شده و بقبط سرکار اکبری در گذر چون تروی بیک خان که در آن وقایع
بر اول انوار حاضر بود و چند منزل پیش رفت قبل از جنگ سلطانی در جنگهای
فراوانی شکست خورده منزلم شده بود و بعد فتح گشته شدن اسماعیل پادشاه
این تغییر و ثبوت جرایم سابق بسی تسلط ببرم خان بقتل رسیده و کشته
خواهد شد بخواجه سلطان بیک سابق در ذیل امرای با برنی خفته شده که بعد

فتح هند اور دیکھو کہ غنیمت و ثوابہ آن فرستیدند پس از واقعه انحرث
چون ولایت کابل میرزا کامران مستقر شد خواجہ کلان بکلیه دزدان
او ماند و میرزا از میرزا عسکری در ستمه نصد و سی و چهار قندمار را گرفته
حکومت آن ولایت را خواجہ کلان و او با ستمه قتال تمام حکومت آن ولایت
کرد آمدن سام میرزا و دلشاه اسمعیل صفوی برادرش و طلبا برب بر قندمار
و محصور شدن خواجہ کلان بآب و سرسبزین میرزا کامران بکوناب و در جنگ
کشت خورده و تنه شدن سام میرزا و کشته شدن از نوادر خان
شاه و قتل رسیدن او بحکم میرزا کامران تا آنکه سام میرزا و دلشاه اسمعیل
صفوی که از جانب برادر بزرگش و طلبا برب حکومت خواسان داشت
نوجی کنیز از قزلباش فرام آورده بر سر قندمار شکر کشید و آن را خورده
نمود و خواجہ کلان امیر بیک آن طور را با ستم تمام مضبوط نموده مطابق
متد از میرزا کامران نوشت میرزا کامران از لاهور با ستمه او تمام معزم
بگام میرزا و معماریه شکر قزلباش روانه شد پس از آنکه شتاه از

از محاربه قتلار گذشتند بودند به اخبار رسید و با سام میرزا در میدان جنگ
عظیم کرده و تلفات و غنایم را خان شاهی تمام میرزا زنده و دستگیر شده
با میرزا کامران قتل رسید و خواجه امیرکلان بیک بار دیگر کربلواست
آنکس بته و میرزا کامران مراجعت نموده بلاهوار آمد در سنه نهصد و چهل
و شش هجری شاه طهماسب خود بجهت تدارک شکست طهماسب میرزا را
مستوجب قتلار شد و خواجه کلان بیک طاقت مفادست بابا و شاه ایران
نیافته و قلع را با بن و قلع را با بدستور ضیافت آراسته و اطعمه و شیر
کوناگون با جمیع لوازم مهانداری مهیا و موجود و قطع مایده گسترده و اطعمه بسیار
چیده روزی که معکری شاه در پای قلع شد خود از طرف در زده که
طرف مستند بود برآمده بکین و استقلال تمام با اسباب و تقال امرای
سلاطین بلاهوز نزد میرزا کامران رسانید و شاه بیک ویدال و اعلیٰ
پرسبقه عزافت و ضیافت و پاس آداب سلطنت و خدمت اوجوب
بانای خود مکر تحسین و آفرین بر زبان میخوانده همیشه میگفت که مکر در دست

بادشاهان چون چون خواجه کلان بیکدیگر می باید که نذر نذر می نذر می و بزرگم
انقدر رو قضا و قضا بیکدیگر باشد و نیز از کامران خواجه کلان بیکدیگر بیکدیگر
کو نشنند داد که چندانقدر تو قضا بیکدیگر می و قضا را نگاه نداشتی که من خود را
بیکدیگر می بینم و بیکدیگر می بینم و بیکدیگر می بینم و بیکدیگر می بینم
بر آمده روان شد و شاه طلبش از رسیدن میرزا قضا را در
بیدار بخان تا چار که از کباب امرای بود سپرده بوقاف رفت بزرگامران
آمده قضا را در محاصره نموده بدار بخان امان طلبیده بر آمده و نزد شاه
رفتند و خواجه کلان بیکدیگر می بینم و بیکدیگر می بینم و بیکدیگر می بینم
و در سینه نهاده و چهل و پنج بگری که حضرت جنب کشیده در بنگاه بودند
با کار نامه میرزا و میرزا فخر علی که در داهلی بودند و مولا کوکب را از بنگاه
کمال دانسته حقیقت را بزرگامران خود را از داهلی رسانیده
و قضا را در سینه نهاده و در آن سفر خواجه کلان بیکدیگر می بینم و بیکدیگر می بینم
و چهل و شش که حضرت جنب کشیده از ملک بر سامعا و دست نموده بکر آمده

همراه میرزا کامران و امیر پیرانی نداشتند خواه کلان بیک را با جمعی کثیر بلاهورانه
نمود و متعلق خود هم بی رضای آنحضرت روانه گشتند و در سنه ۱۲۰۰
چهل و هفت که آن حضرت از جنگ نانی شیرخان معاودت نموده بلاهور رسیده
و غم زدن کثیر مضمم شد خواه کلان بیک قرار بستن خود در رفاقت آنحضرت
داده بود لیکن کفر کشید و فراموش نمود تبدیل یافت خواه کلان بیک از سیالکو
رفته میرزا کامران بهیست و ظاهر آدم بهین سنوات یعنی در حدود سال ۱۲۰۰
بنجاه هجری در گذشت قبرش در کابل است و صبح القولی نقل میکرد که بر قبرش
نوشته دید که بیک سیاه بر سفید کنده اند نوشته اند خواه کلان بیک
حارثی و عارفی ابا قاسم معتبر است از ابا قاسم تراک صوانشین فواح خلیفه
و غیره محب علی و ولد میر خلیفه از امرای بابریست در سفر عراقی اگر چه در کابل نبود
اما در بوشهر پنج عبادت حضور کامیاب بود و بعد القام کرکاتی و در سفر و اف
ده کابل بود و در همان سفر در شکام مراجعت فرمود سلطان خدیو بک
از امرای بابری همشیره حضرت نزد کس مکانی در حال نکاح بود و در سنه ۱۲۰۰

ہونکہ حضرت جنت اشیا نذر و باریا فرستے ملا دشتیم فرمودند دوم باریا حکم مہبت
 جو پور و ان جہد و باریا فرستے ملا دشتیم فرمودند سوم باریا حکم مہبت
 از امر ای باریا فرستے ملا دشتیم فرمودند چہم باریا حکم مہبت
 ہندویش شیع نظام الدین ابو المودت سیرہ میرپہ بعد فتح ہند بھارت
 حضرت فردوس مکانہ تا آخر حیات برجاوہ بندگی استقامت داشت
 و در زمان حضرت اشیا نذر و باریا فرستے ملا دشتیم فرمودند
 بن دولت خان بودی کہ حضرت فردوس مکانہ از زمان خان خانانی طلب
 داده بودند از ابتدای ملازمت تا آخر ایام حیات بر طریق بندگی قائم بود
 حضرت جنت اشیا نذر و باریا فرستے ملا دشتیم فرمودند
 در انجا بود درین اثنا فراموش خان غلام شیرخان باغی سکین بر سر او آمد
 و دلاور خان در ان جنگ دستگیر شد و اورا پیش شیرخان بردند و
 زبان شیرخان مقتول شد و دستہ قصد و چل و پنج امیر بونسل علی
 امر ای باریا فرستے ملا دشتیم فرمودند حضرت فردوس مکانہ بیکو مستند لاہور

یا بعد از دست بعد از فتح آن حضرت که میرزا بکامران شویلا بود شد و از چنگ
و حبس و جزا و زندان نمانده باشد و چون میرزا بکامران شویلا با او بود و شویلا
و معانداری جا آورد و او در مقام قهر بود و دستار فرست نمود و امیر بکامران
در چنگ و نیز با بکامران طلبید میرزا با بکامران رسیده و لا بهور را مقروض شد
و امیر بکامران علی از بند برآورد و معذرت بسیار نمود و تکلیف رفاقت کرد و
بونس علی قبول نکرد و مرض شده خود را نزد حضرت جنت اشبانی رسانید
بعد از آنکه مقدمه در دقایق که حضرت جنت اشبانی را از بدو شنید و بکامران
و فتح بکامران و معاودت از انجا و هر دو جنگ با شیرخان اتفاق بدوی و او
و ظهور و دست ناظم که بدان سبب خدی بود و در ولایت سند و بعد از آن
رضن ایران اتفاق افتاد و درین مقدمات املا نام امیر بکامران علی در دست
و جمعی که در سفر عواقب در رکاب بودند در ذیل آنها هم نام او نوشته اند
اغلب خود دانست که در پوششهای کجرات و پورب و بنگاله و هر دو جنگ
با شیرخان واقع شد در رکاب بود و پس از آن ولایت سند نام

همه بجهت بیعت و تعلق که نه از غلبه و نه از جبر بلکه از محبت و خیر و برکت
شده بای رکنی که کائنات و کجی کشید و رکنی که نه از غلبه و نه از جبر بلکه از محبت و خیر و برکت
او نیز از آن جمله باشد بر کمال معاد و مدت آن حضرت از اولی و قیام قدما و
کمال در حیات بود و در هر هفتای نزدیک و دانا و فرستاده نمود و نگاه
و دعوت یافت و او در هر دو سلطنت باری و هادی و از بنده و
مخلص با اخلاص و مصاحبان بی نفاق و بی اختصاص و در میان هر دو ^{سلطنت}
بازی نشینان بارگاه عزت بود قاسم حسین سلطان از یک سو و میرزا
سلطان حسین از سوی دیگر و از جانب پدر از سلطانین زاده بای از یک سو
و از جانب حکومت بروج و نوساری و بندر سورت با و منقوش شد
بعد از وقوع قضایای ناخوشایم ناهنگام محاربه قلعه سبزوین که در طلب ^{سیستان}
در کابل جنت کشید و چون در اینجا خط غلام بختیاری و قتل و غارت و جمعیت
بی حضرت او به او هم جدا شده و زوایا و کارناجر مریدان و غلامان و اهل کابل
قتل و میرزا کامران پوست و چون حضرت کشید از سفر عراق معلوم

تمامه بعد از رسیدن به اتفاق المیزان شاه میرزا و شیر افغان و ملازمین و
 و خیمه و دیگر اشیاء و غیره از دست ایشان گرفته شد و در راه از دست ایشان گرفته شد و در میان
 هزاره ها افتاد و بجا ماند و از آنجا با احوال بسیار بد و با واطله دار خود را
 بلا زمت آنحضرت رسانید و مشمول عواطف کرمه و حکومت عظیمه
 مرحمت شد و میر تقی رضا از امرای بابریت و دهنده و چهل و چهار
 که حضرت خبث اشبانی متوجه بنگاله شدند و او را بجا حکومت و اهل گذار شدند
 و دهنده و چهل و پنج که میرزا دهنده ال باغی شده و خطبه بنام خواند
 ملک و امان متوجه دهل شد و میر تقی رضا با اتفاق با دکانا مرزا و
 استحکام مبنای شهر و قلعه و در می کوشیده و خفیت احوال میرزا
 کامران که در لاهور بود نوشته برای دفع میرزا دهنده ال از میرزا کامران نمود
 و میرزا از لاهور متوجه شده چون به نوبت رسید میرزا دهنده ال بکره مراد
 نموده و شیر تقی رضا و میرزا دکانا مرزا و قلعه گذار شده و خود بجلد مت میرزا
 کامران شتافت و او را بدیند و مو غله روانه اگره ساخته خود باز به دهل آمد

و بکفایت انجام قیام نمود تا وقتی که حضرت عیسیٰ آسمانی از مقابل ایشان
صور عطف غلظت نموده متوجه ایشان شدند و میر فقیر علیه السلام را با آنحضرت
بود و ستم باهمنفرسته نمود و چهل و نه در آشنای راه از سر بودند و دست
نزال گذاشته عازم سفر آخرت گردید عبد الله خان از یک خوشن ترکید
قاسم حسین سلطان است بعد فتح کجرات که ولایت نوساری و بروج
و بندر سورت بقاسم حسین سلطان منقوض شد و عبد الله خان را انضبط
نوساری فرستاد و بعد مراجعت بخت آسمانی که در کجرات نورش
و آفتاب هر سید خانجهان شیرازی و روشن خان مغربی به قلع سورت
از اردای سلطان بهادر جمعیت کرده بر سر عبد الله خان آمدند عبد الله خان قاضی
که داشته بروج آمد بقاسم حسین سلطان پوست مخالفان بعد گرفتن نوساری
ببندر سورت را نیز گرفتند و خانجهان از راه خشکی با جمعیت بسیار در و در
گذراه دریا با عراب های جنگ و قوی و تفنگ بی شمار متوجه بروج شدند
قاسم حسین سلطان را سیه شده از بروج بر آمده و بجان پانزده نفر کشته شدند

تعلیم شدند با هم بودند و نیز از عسکری پرست مقدم بیک از اعیان نو
که آن بزرگواران بودند و در خدمت ایشان چهل و دو که حضرت خست ایشان
مرتب نامی غزم جنگ شیرخان سور نمودند و نیز از کاران توفیق هر اسب
و بلا نور رفت میرزا عبداله مغول را با همه هزار کس از مردم خود در خدمت
آنحضرت گذاشت مقدم نیز در انجمن بود چون در آن یورش دوم
لشکر خود اقبال نمود و حضرت خست ایشان فی قیل سوار را آب گندم
نموده سوار را حاضر رسیده بود مقدم است خود را بشکستید
و بمواید الطاف اختصاص یافته و اصل ملازمان عقبه دولت گردید و
در خدمت بود اگر چه در جماعتی در سفر عراق در رکاب بودند نام او مذکور
لیکن بعد قح کابل در ملازمت بود از راه تفاوت اراده نمود که خواهد
معظم را با خود در رفیق ساخته از اردوی معلی فرود نماید و میرزا کاظم را
بخواند و حضرت خست ایشان بر داعیه اینها مطلع شده و از بهر معظم را در نظر
اعتبار انداختند و مقدم بیک را بجا نیک شیر اخراج فرمودند تا نشانی

خواجہ غیاث الدین جامی بعضی کمالات داراسته و بکار هم اخلاق متعالیه
و اتسالی باین دود و بلای عالی داشت هرگز نشدست ایشان رمضان
سنه نصد و چهل و هفت بنده مست عدالت ممتاز شد و در سنه نصد و چهل
و هشت که حضرت جنبه شهابی ملکه سبوان را محامره فرستاده بودند
دور از دوی غفورین بسبب رسیدن غله داشتند و محامره نقضی بود و بدو
خواجہ غیاث الدین بامر ظاهر و بعضی دیگر برعکسسته باز دوی میرزا شاه
حسن حاکم تہ رفتند امیر ظاهر سردار وزیر او و حضرت جنبه شهابی
بود و با بلجی کری نزد میرزا شاه حسن حاکم تہ فرستاده بودند و بعد از آن
در سنه نصد و چهل و نه او را نزد مالدیو را حیر مار و در فرستادند و بهت
فرستادند او نزد مالدیو آن بود که در آن اوقات ملالت سات مالدیو
چند مرتبہ بواسطی فرستاده اظهار عیودیت نموده بودند و امیر سمنند بیک
فرستادند تا بر مکنونات خبر او اطلاع یافته باز کرد و میرزا کور که از جمله
پیشمنان بود بدینجا شتافتہ بزودی معاودت نمود و حقیقت نفاق

و در ده غدر او ظاهر نمود شمع زین خواهر مدد رخصت بوفای این شمع
قطب لعل برین محراب از امر ای جلای در زمان آخرت جنت آشیانه
خبرگان نصب قیام داشت تا آنکه در غر شرق در حد و فاده توش
در سنه مکه و چهل ترمون بیک ولد با بال یک جلا بر برادر بزرگ شام
جانت ببادر نامی بود میر بر که ولد عبد الله حسینی مختاری سیزداری جوان
ساجد بود در وقتی که حضرت جنت آشیانه قلعه سیمران را محاصره کرده اند
و بسبب امتداد محاصره و نرسیدن قله و راه روی معطله تیفی روی داد میر
بر که و میرزا حسن و غفر علی و لا میر قفر علی بخشی بر خاسته پیش از کار
میرزا که در حواله بکر مانده بود رفتند و چندی همراه میرزا بوده اتفاق
او بکابل رفتند میرزا کامران پرستند و چون حضرت جنت آشیانه از
عواقب سعادت نموده بقصد مار رسیدند میر بر که و میرزا حسن از کابل
که نخبه بر آمدند و چون در ابلازمست خفر خفیت آشیانه رسانیدند میرزا حسن
هم از آن محاسبست که همراه برادر خود میر بر که از طرف جنت آشیانه جدا شده

نزداد کارنا حضرت ازادینا که از کاهران است بعد معاودت
آنحضرت از سفر عراق به عراق برادر خود از کابل که بنحیه در کابل
آنحضرت مشرف شد نظریه و له میرفتی و خواجی محبت بخش هر دو نیز
بشرح ایضا شیخ علی بیک عبدلی از بهادران نامی بود و در سنه ۸۰۰ در کابل
سندیان کشیده اند که کتلتش در سفر عراقی در کابل بود و در مقبره
خاص میرزا اسکری را چندی حوال او نمودند و در سنه ۸۰۰ در کابل

که میرزا کاهران از ولایت سند معاودت نموده بخیر بیک کاه و شهر کابل را
مصرف شده اندیم را با خواجی معظم گرفته در بند کوه خواجی غیر از بنادر و سفر عراق
در کابل بود خواجی سهرای مقرب حضرت نزد کس مکانی بود و در
زمان حضرت و شش شهبانی که بر باد شاه اعتسار خان خطاب یافت
خواجی معظم جامی برادر اجانبه حضرت مریم مکانی در سفر عراقی در کابل
بود از ابتدا شورش و مانع و گرمی مزاج داشت رفته رفته متغایک و بیایک
او با فراط کشیده اما از رنجاست هم بخشی داشت و اگر ملکباد شش

بکار رسید از جمله یو قهرهای او یکی آنکه با هر نسبتی چنین بعد فتح کابل باقیان
مقدم بیک خواست که از خدمت حضرت خست آشنایانی قرار نموده نزد
بزرگواران رود و بسند انجمنی بر عرض خست آشنایان رسیده و حضرت خست
آشنایانی خواه را از نظر اعتبار انداختند و مقدم بیک را بجانب شیر افواج
فرمودند و خواجه بعد چند روز نسبت به حق که داشت باز مورد راجع شد و غرض
باز بی اعتدالی دیگر از او واقع شد مجلس آنکه خواهر سلطان محمد رشید که منصب
وزارت حضرت خست آشنایانی داشت شمع مناسبت بود و خواهر معظم منصب
در شوق گرفتن او را مشر ثواب دانسته و سفر به خست بست و کم و مضایق
سند متعدد و پنجاه و یک جری در منزل خواهر مذکور در اندوه و رقت رفته
گشت و آن آب شمشیر نادانی بنیست و همین افکار داد و از قهرمان با آتش
اندیشیده راه که زیر پیش نهاد حضرت خست آشنایان مردم بگرفتند و همین
فرمودند و بجهت طعنه و فضیلت بیک که در کابل بودند حکم رفت که اگر آنجا
آید دستگیر کنند و آنچه در میان راهها خواهر معظم را با همراهمش گرفته متعبد شدند

وخواهد چندی در قید مانده و آخر این عرصت حرم مکانی را برای یافتن آن
استیوار و کابل بود که غیر از کامران از نرسند معاد و دست خود و حاکم
پنج خواجه سبق و کز یافت این عمارت نموده در محل کابل شد و شهر را فتح
شده محمد علی طغای حاکم کابل و حسام الدین علی دلدیاری بنیاده و حاکم
سپاه را به قتل رسانید و خواهد معظم و شمس الدین محمد غروی که اکبر
با و نه و نندیم که که و جمعی دیگر از ملازمان جنیت کشیدند و در زندان
و انجماء بعد فتح کابل و قرار میرزا کامران از آن قید خلاص شدند و الحید
خواهد معظم بعد ازین تا زمان سلطنت اکبر پادشاه طول زندگانی یافته
و همیشه مصدر بی اعتدالیهای قتل و سفاکی نابوده و در قید و بند افتاده
بسیب همیشه و نبرگوار خود و مهد علیا حضرت مریم مکانی جان بخش او شد
تا آنکه در سنه ۹۰۰ که شورشش خویش از حد زیاده شد
مکتوب بکینه خود را بعد از بیاگشت و بعد الت پادشاه و بر و بفرستد
نقصان رسیده و عالمی از شر و جور و ظلم امورش نجات یافته و اسود و با

درست بخش در سفر عواقب در کاسه بیدار بیدار متناوبه جسد کفایت
موصوفه می باشد با ششغال شهادت دیوانه خوف کار دانی می نمایند
خواجه جلال الدین محمود و در وقتیکه حضرت جنت نشینانی از ولایت
بغیریت عواقب متوجه شدند او از جانب میرزا عسکری که در قندهار بود
جهت اسوال که مرآت آمد و آمده بود حضرت جنت نشینانی بابا دوست بخش را
فصلت خواندند او را بکار مرآت آمد و خواجہ انیمه را غنیمت دانسته بکار مرآت
شهادت و هر چه از نقد جنس در باب طرد داشت بخش کرد آن حضرت او را
نوازش فرمودند و بعد معاودت از سفر عواقب که قندهار فتح شده اموال
میرزا عسکری و مرآت ضعیف در آمد چون از خواجہ در آن مقدمات طلسم
بوقوع آمده بود و خواجہ را گیرانند و بعد چندی نوازش فرموده میر بونام
نمودند و در سینه نقد و پنجاه منج با تحفه و هدایا با بلچیکری نزد شاه طهماسب
دخست فرمودند و در سینه نقد و پنجاه منج با تحفه و هدایا با بلچیکری نزد شاه طهماسب
مستوفه خواجہ بسبب بعضی امور در قندهار توقف داشت تا به طلسم رسیدند

و در این جنگ حسین بن علی و یارانش با لشکر امیران بود
اما بعد از آن مدت جنگ آشوبانی قیام داشت و لشکر امیران
جنگ آشوبانی را در آن وقت خنده بودند و بسیار از رسیدن سواران
فرزاده عسکری جدا شدند و با آنان حاجی محمد باقیه بمکه عسکری
و در آن سفر در رکاب بود که جمیع دشمنان غلبه کردند و برادرش
محمد کوکه در کدو نجوسا غرق شد و حسین مذکور در خدمت حضرت
آتشینان بود تا وقتی که میرزا کامران از سنده معاودت نموده بیکانگاه
بجایان مفرق شد در بوقت حسین یک کوکه هم بمیرزا آمد و شد
و اسمعیل یک دولت گذارای بایرست در دلاوری و کتایش مسلم بود
بعد از آن حضرت جدی یا میرزا کامران بود و بعد از آن که حضرت جنگ
آشوبانی معاودت نموده قطع قندار را که میرزا عسکری در آن
محصن شده بود محاصره فرمودند چون مدت محاصره باطلول انجامید
اسمعیل یک از قطع برآید و ملازمست رسید و حکومت زمیند اور

و در مقروض نماند و در سینه تهنید و بجا و چهل بار با غمخواری قتل و حبس از موکاتبا
جدا شدند و اتفاق او نزد کاهران میزد آرفت و در کشتم با و ملحق شدند
و غارت حین آشنایی با و در بر حسن لقب ساختند و در سینه تهنید
و بجا و چهل که حضرت حین آشنایی به دفع فتنه میزد و کاهران متوجه بدین
شدند اسمعیل بدینور امیر میزدان لشکر اقبال شد و در بیعت شتم
جرایم او را بخشیدند و جواد خانند کور نمودند لیکن لقب خوش نا افرینش
شده بود و بی نام شکوی بجا سال که یک نام رشتش کنایه یال امیر بخش
پادشاهان امیر سلطان محمد بخش با بر بست از محمدان درگاه بود و در سینه
نمود و چهل و چهار که حضرت حین آشنایی متوجه بجا شد و حکومت
مقرر نمود و در سینه تهنید و چهل و پنج که میزدانند الی اجازت حضرت
آشنایی از بجا له معاودت نموده آمد و با غمخواری جمعی ملک و امان در آفرید
و در سینه تهنید و بی نام خواند و شیخ بول را گشت امیر محمد بخشی نزد میزدان آمد و گفت
شیخ را فرود کشید در باره من چه اوقوف دارم و میزدان را و در استالان نمودند

امیر کوزه

بزرگه گفته و امیر سلطان
وقت جنگ استیلا بر
و فرقت داشتند و سرگرم طریقه
همی که مرزا کامران از ولایت سند معاودت نموده بی سابقه بجزو قیام
علی حین غفلت من اهلها شدند و قتل را متصرف شد محمد علی خان و سام^{علی} الدین
دله میر خلیفه و چلی بهادر را قتل رسانید و درین وقت امیر سلطان محمد خانی
چون در شش گرفتار شده بود و میرزا کامران ملحق شد میرزا نورالدین^{محمد}
از فرزاده های نقشبند و امرای بابری دکن یک بنو بیگم هاشم خیز
جنت کشانیه در محالہ نکاح او نمود و سلیم سلطان بیگم از دتوله نو در شکام
توجه حضرت خانبانیه بپنجالہ در سنه تصد و چلی و چار باجری حکومت قنوج
و آن نواحی با و مغرض شد و در سنه تصد و چلی و چهار که امرای ملک حرام
در پنجالہ از ملک بآن حضرت جدا شده باکره آیدند و با نفی و طغیان بر مرزا
پندال نشاندند میرزا نورالدین محمد همه میرزا پندال بوست و رفیق طریق کراچی
خویش سلطان در صلاحین از او و های او یک و امرای بابری بیگ اولی^{محمد} حضرت

حضرت جنت اشبهان با اتفاق محمد زین العابدین علیه السلام میزد و احدی از مشایخ
شده و فقره میگفت که قاتل شد قبول کردید ابراهیم بیک چاقوی چاقی و بعضی
قادر ابراهیم بیک قاتل نشد و در سفر عرواق همراه بود و زنده ایان درگاه بود
چنانکه قتل چاک این ابراهیم بیک بیک بیک طراز امرای کبار بود و بعد فتح بجای که
شیرخان بود و در محراب بار غبارضا و انکسخت و حضرت جنت اشبهان
بعد فتح قتل او از بجای که متوجه آن حد و شدند چاک بیک قتل بیک بیک مست بجای
نصب نموده جمعی کثیر را معاوضت او گذاشته و فلان بعد از آنکه در حاکم
جس بر خود و لقیال غلظت یافت این فتح را خود را اتفاق و نشسته جزات
پیش آمدن نکرد و بر کشته بجای که شکر کشید و طلال خان پس خود را بر چاک
قلی بیک فرستاد و امرای که در آن حد و بیک بیک او معهود بودند اتفاق شد
و نمودند لاجرم چاک بیک قتل بعد از کشش و کشش بسیار منظم شده
و سنگت یافته تر میزدان چاه بر دو معبود و جهان ناموست شیرخان از آنجا
برآمده با جمعی کثیر بیک شیرخان مقتول کرد و بدو از جمله مردمی که با او بودند

در آینه

بودند غیر از در پیش مقصود و در آن کبری بسلامت از آنجا میآمد و
 در پیش مقصود خود را بگذشت حضرت خبث اشیا بنی و در آن وقت
 بود و او را بدست او خاص نام بعد ازین و تابع در پیش مقصود و بنگالی می
 شد و گوشتش از امرای باری در او ابل عمد حقوق خبث اشیا طوط
 قنوج یافت و در سینه مقصود و چهل پنج از تقیری او میرزا نورالدین خج نقشبند
 مغفوض شد و او در رکاب آن حضرت به بنگال رفت و در سینه مقصود و چهل پنج
 با اتفاق جمعی از حرام نمکان مثل حاجی محمد بابا تشنه زاهد بیک و غیره از شر
 منصور جدائی اخت بار نمود اول بقنوج پیش میرزا نورالدین محمد و بعد از کول
 یا کیر زاهد بیک بود و این جماعت ملک حرام میرزا هندال را که او هم بی اجازت
 حضرت خبث اشیا بنی از بنگال به ریخته آمده بود و او را نمودند تا شیخ ببول را
 از جانب حضرت باستمالت میرزا هندال آمده بود و بقیل رسانید و خطبه بنام خود خواند
 بنویسید و در آنجا بیک و در آنجا بیک حضرت خبث اشیا بنی از مغربی معاد است
 نموده و قتل کردند و اگر میرزا سکری در آنجا متحصن شده بود محاصره فرمودند

از باطن حق جل جلاله بطلد رسید که حضرت مسعود عامل سلطان
 ولد عادل سلطان بن مهدی سلطان اورنگباز جانب والده ازین برسل
 حسین میرزا است و در سفر عراق در کباب بود ابو الفضل گوید اگر چه در اوایل
 مال بوظیفه خدمت اشتغال داشت اما کور را و آخر بخیران موسوم گشت و حاج
 مقصود هر دی از عا زمان حضرت بنت اشبانی و خدمت حق حضرت مهدی
 مریم مکانی در حوالی هروج انجانب التزام خدمت داشت مروی پاک طینت
 با کبره روزگار بود و بانیت و صبا نیت اتفاق داشت زینت
 طلال الدین اکبر پادشاه را شیر داده بود و از دو پسر ماند که کوکلت شش کرده
 بود و سیف خان که در جنگ کجاست در کباب پادشاه جان نثار گردید و درین
 که در عهد اکبری ناظم صوبه کابل و غیره صوبه های دیگر بود بالجملة فواید مقصود
 و در سفر عراق در کباب بود و فواید غازی تبریز است از ذائق سباق و ضایق
 علم سبب توقف تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود و در ابتدا
 خدی و در کار میرزا کامران مقصدی اشتغال بود و همگامیکه حضرت بنت اشبانی

از راه دوری حاجت خود نمود و سر آمد
از راه دوری حاجت خود نمود و سر آمد
خدمت آنحضرت پوست و منصفی در دیوان یافت و در شرف
وزرکاب بود و هنگام مراجعت از آن سفر در اردوی شاه طلب
یافت و چندی که حضرت ضیف آشپز در آن هنگام قلع کابل را حاضر
بودند باز بجای رفت رسید و منصب دیوانه اختصاص یافت و بعد
خواجہ قاسم جوینات و خواجہ میرزا ابیک و غیره با بوسید میرزا که تقریر او
و خواجہ روح الله کردند و بعد از تحقیق انبیا را با خدی از نویسند مای
مقلب گیرانند خواجہ امین الدین محمود و در فن سباق از سیاق
فرسان فکر و حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در
کفایت احوال و درایت محاسبات روش کافی میکرد و در سفر عراق و در کاه
بود بعد از آن چند گاه اورا بخشی شاکر و پست شاهزاده جلال الدین
محمد اکبر کردند و بعد از صفت آنحضرت براتب مایه رسید و بخط
خواجہ جهان در فرمانند صنایع آبگانه قایمان صنایع اقامه شود

پس بپایان رسید و در آن روز که در آن روز
و جلالت است باز داشت و در آن روز که در آن روز
در راه بود و بواسطه آنکه عیوب نامی که منظور آن حضرت خست
بود و حرفی نامناسب از زبان او صادر بود و بعضی قزلباشان بی باقی
انچه از او در موضع خرابه نزدیک بزرگین کرده گشتند و چون میان
و او شکرابی چنین اشتها یافت که کرسی او این عمل سنج بود و آمد
باشد این توبیخ شکام مراجعت آن حضرت اهلای توانست که
و در عراق ماند و چون کابل مستقر بر سرسلطنت شد باستان کابل
فایز گشت و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز
عازم عراق گردیدند و از عقب آمده در ششده مقدس بگذشت
رسید و ز اول تا آخر خدمت کاری و جان سپاری اهتمام داشت
دو یک هزاره و ده تن که در آن روز که در آن روز که در آن روز
نموده قندار سا که میزد و کوی در آنجا منحصر شده بود و در آن روز که

سری

باقیل چشم خود آمده ملازم است در سلطان اوغلی که از جمله مردم می آید
 که شاه طلب بگوید که حضرت خسته اشیا گاهی هزاره داده بود و او از بنادر
 آتی بود بعد فتح قندهار و لایت شال با و غایت شد لیکن او در نهایت
 نزدیکی در وقتی که حضرت خسته اشیا بی از قندهار متوجه کابل بود و در راه
 وفات یافت و کاتب مذکور نوشته شد و بنیاده و دو و پسران او مورد
 رحمت و موافقت گشته بهادر خان نامش محمد سعید و او برادر کوچک علی خان
 زمان است مشهور است که از رستگان روزگار است به بنیاده و علی خان و پسران
 بهرستان و در هر دو سلطنت تا بونی و اکبری بوده و کارهای او کاو نام داشت
 هر دو پسر بن حیدر سلطان او از یک شبانه می اند که از توران با ایران افتاده
 و هنگامیکه حضرت خسته اشیا بی از ایران معاودت فرمودند با هر دو پسر
 و کاتب ایشان بکابل آمد و در همان نزدیکی با فوت شد و پسرانش
 و هر امیر قندهار است آن حضرت بر بنیاد است رسیدند و در عهد اکبری علی خان
 قندهار و محمد سعید بهادر خان مخاطب گردیدند و حکومت بلاد شش بهین بود

پیرام ...
خوران حاد و دبا افغانان ز درمهای محسوب روی نمود و قنوجات نمایان است
و او بعد بیستم خان را بطریق نیابت در آن امر و فعلی ساخت چنانکه
الدین احمد خان ایرایند بود امرای ترک چوئی قبیله خان کنگ و غیره از وکالت
استکانت نمودند لهذا شهاب الدین احمد خان را از آن امر بازداشتند
چند روزی اسبم و کالت بر بیاد و خان اطلاق شده بعد روزی چند
به بلاد شش رخصت یافت و آنکه خان در وکالت مستعمل گردید و از آن
زمان و بیاد و خان نفی و طغیان صادر شد و مکرر با شاه خود در بر سر آمد
و هر اینه تقدم بخیر پیش آمده و بفرمانده سر فرار شد و آنکه در بر سر
اکبری مطلق رسیدند و آنجه جهان خواجها این الدین است معروض
امین از مردم هرات بود و منصب او را در اکبر نامه همراهی نوشته اند
با بریم خان بود و بعد آن به پیشکاری ما هم آنکه در وکالت و فعلی شد
شیر افکن و لد فوج بیک پدرش از امرای فردوس مکانی بود و او

نزد آنحضرت قدس سره و اعتباری که است و در نزد حضرت جناب آستان
بیمارت رسید و بعد از وقوع قضایای ناگوایم که اکثر ملازمان و خدمتگاران
از تبرک کابل رفته میرزا کامران پوست و چند سال با او بودند اما آنکه حضرت
جناب آستان به از سفر عراق معاودت نموده آمده عملگری را
در قندار محاصره قسر نمودند شیر افکن از میرزا کامران هر دو دست
جمع را با خود متفق ساخته ابر میرزا و ولد محمد سلطان میرزا که میرزا کامران
در قندار کهای داشت و از راه احتیاط هر هفته یکبار میبرد و در این آیین
بشیر افکن سپرده بود همراه گرفته از کابل که نخته تعذرا آمد و بگذشت
حضرت جناب آستان به ظرف اندوز و نعلبخت استیاز سر فرازی داشت
و قلات از توابع قندار با وعظ شد و در نصد و پنجاه و سه که حضرت
جناب آستان در بدیشان بود کمد و وضو پاک و با میان باو عنایت
قسر نموده بر حضرت نمودند و زبان مبارک که چون کابل برسم
مخبر بندهم اضافه بگیر تو خدایم نمود و درین آئین میرزا کامران از سنده

بنام و دست و پا بود بجز آنکه در آنجا
 شهر و کام الدین علی و کعبه بنیف و چون بهادر را تقبل و ساند و زاده
 ضیاع با سخالت شیر افکن برداشت شیر افکن هم قریب خود و چو خبر داد پو
 صلا و بهیروز است بعد از آنکه بخت آشنایی از بد خشان
 به عاودت نمود و بخت اطفا ی فتنه میرزا کامران متوجه شد پس از
 و مول کبابل که میان بهادران طرین جنگ واقع شد شیر افکن بخت
 کوران نعمت گرفتار شد و چون او را بحضور حضرت کشاید آوردند
 آنحضرت بنواستند که چندی در بند نگاه داشت باینه نوادرش فرمایند
 لیکن اینها س قراچه خان و ابرام او و دولت خوانان دیگر در حضور اقدس
 بسیار رسید و کان ذالک فی سینه قصد و نجاه و نه نفر خوانده شد
 و نسل فرمان روایان مغلستان بود بعبادت مصاهرت این فغان
 مالی اختصاص یافت یعنی و اما حضرت فردوس مکانی بود و در امر
 رفیع ملتان اعظام داشت در هنگامیکه حضرت کشاید از سفر عراق

سواران و ده سوار در هر گروه و ده سوار در هر گروه و ده سوار در هر گروه
عسکری بود چون ایام محاربه بطول نشد از قلعه خود را انداخت
و گریان غریب بستن گرفت و در پای حضرت جنت اشیدار بود
اکثر پویشهای خرم و دروغی در خدمت بود شاه بهر جان بامیر
کامران بود و از جانب او کرد و بنش و نقره و نعلیق و دشت چون
حضرت جنت اشیدار از سفر عراق معاودت فرمودند و بعد فتح
قندار بجانب کابل توجه فرمودند و با اتفاق با کوس یک و نوبه و
آشای راه در نواحی از قندی بلالزمت رسید و شمول جابا نشد
مصابیک و لدخا و کلان یک بامیر و کامران بود چون حضرت جنت
از سفر عراق معاودت فرمودند و بعد فتح قندار بجانب کابل توجه نمودند
و بهر کفر از مردم در آشای راه بلالزمت انحضرت و بالغات
خبر و ادب فرزری یافتند و بعد از چندی که کامیاب خدمت بودند
درست نهاد و نجاه و جبار با خواهی قوام خان همراه او از موکب معلی

جدانشده هنوز بدیشان شده در کشم پیرزاکامران چون حضرت
جنت آشنایی اورا صاحب شایق لقب مقرر فرمودند و در نصید
و پنجاه و پنج که حضرت آشنایی بر پیرزاکامران در حوالی طایفان در جنگ
بر پیرزاکامران غالب شدند و بعد از آنکه طایفان یک ماه در محاصره بود
و پیرزاکامران عاجز شده التماس غنوجو را می داد و روی ملازمت نمود این
ملتمس بدرجه قبول افتد ای یافته بود بدجان بخشی آمد بخدمت بوس برزاز
و امرای عاصی را شمشیر و گردن انداخته بحضور آوردند و گناه همه بخص
مفرون شد چنانچه در ذکر قزاق خان مفصل بقلم آمده مصاحف
در میان آنها بود و بعد از آن در خدمت سرگرم و در یورش پنج در کاب
بود میر سید در ولایت افغانه و بلو خان نزدیک دو کی که از نواب عالی
هندست زمینداری داشت بعد معاودت حضرت آشنایی از سفر
عراقی که قندمار و کابل رانق نمودند میر سید علی و کابل سعادت آستان
بوس دریافت و شمول عوطف خیر واته شده دو کی را با بکرست

در حدود نروژی رخصت معاف و دست بوطن دادند و اولیاد بلوچان را
 امراتی زمینداران بلوچستان بعد از آنکه حضرت جنب آید به از سفر عراق
 معاف و دست نمود و فتح قندهار و کابل فرمودند و او با برادران کابل آمد
 شرف طلبت در یافت و آنحضرت او را مورد الطاف و کفایت داشت
 سال و سی و یک بوی غایت فرمودند و نروژی مرض نمودند چنانکه
 از سلاطین برادرهای مغول جدا شدند و در حسن صورت و سیرت
 روزگار و نظایر القادسی حضرت جنب آید به منظور در سینه نهاده و بجای
 که آنحضرت در کابل شش و شصت و هفت یافت و او را بر خاطر افراشته
 از آن آمد بر آید و در آن پنج فوت او گفته این قطعه قطعه جنتی بود کلشن
 خدیو تا که اجلاس نوی غایت را اینمون شد در موسم کل غم سوگرد و این
 و هزار غمشن غنچه صفت غرقه بخون شد تا پنج دی و ذیل ما غم زده جسم
 در آید و گفت کل از باغ بردن شد فتح الله یک برادر روشن گو که
 جوان مردانه بود و تلک ملاقات با میرزا سلیمان بود و در سینه نهاده

و ستم که حضرت جنت اشبانی به بدینک تشبیه فرمودند و نیز در سلیمان
جنگ کرده و منهدم شد فلک با جمیع دیگر همان رست آنحضرت پرست میرزا
بیک بهایس از امرای میرزا سلیمان و سایر نامی فرستاده و بجای او
که حضرت ضیاء اشبانی به بدینک تشبیه فرمودند و نیز او به بدینک
مکلف نموده میرزا بیک در آن جنگ بر اول میرزا بود و بعد شکست میرزا
آنحضرت پرست حکومت غوری یافت حسام الدین بیگ و اول ضیاء
از امرای بایری است حضرت جنت اشبانی بعد معاوضت از صفه عراق
واقع قندار حکومت زمیندار در ایالت غایت فرستاده از آنکه کابل
مفتوح شد و میرزا کاروان فرار نمود و لا بغیرین رفت و مردم غریب
در استحکام قلعه کوشیدند و در امرویی او کشته و زندانجا بردند و انجا بجا
از آره شتافت خرفان رسوم بهائی بجا آورده میرزا را بزمیندار برد
امیر حسام الدین علی قلعه را استحکام داده جنگهای مرواکه کرد و بر دانه
قلعه را نگاه داشت چون اینجانب مرقد جنت اشبانی رسید زمیندار و آن

بعد و در تابع میرزا اولد سلطان ^{چهارم} میرزا غیاث فرمودند و در حین این
سلطان را بخت و طلبیدند چون الف میرزا بقصد رسید به حال موجب
حکم حضرت خنت آشیانی ^{لیک} کار نامہ میرزا اولد که در ایام سلطان اوزمخت
بقصد مار رسید و با پنج هزار نفر ^{سوار} آشیانی فرستید او که میرزا ^{کلیان} آنجا بود
روانده نمود و با ستماع آمدن این افواج میرزا کامران بجانب هند رفت و این
میرزا را چگونه متفرستید او مشغول شد و امیر حسام الدین علی مدد حضور کرد
و بعد از آنکه کابل رسید چند روزی در آنجا مقام کرد و در فکر آن بود که روانه
بخش آن که موکب منصور خنت آشیانی در آنجا بودند شود و درین اثنا از میرزا
کامران سوری بی سابقه خبر کابل رسید و محمد علی طغائی حاکم شهر قتل رسانید
و شهر را تصرف خود آورده و در گرفتن اموال مردم و رختن خون ضلایق
دست قطول گشت و دو مته و اصل و مته و کیل غلامان حضرت خنت آشیانی
را بکابل و چشم کشید و امیر حسام الدین علی را با ستم کامران رسانید و او را
مقام ناخوش ترین و ضعیف ترین رسانید و کان ذلکست و ستم نهاده بخانه

[illegible]

همه کثیرا جمال علیه میرزا کامران آوا ان حضرت عبور شده و تمام
رفتند و مدد حاجت ترقی که در معنی در کانت نزل بود رسید و آمدند
سلطان هم از آنجمله بود بعد از آنکه در سینه منهد و پنجاه و پنج تقیرات نیا
کامران عفو شد باز بخدمت رسید و در بانی بلخ حور کار پیچ بود و نیز
که سلطان خدیو بلاشش خود هرزاده حضرت فردوس با ریادش و سوار
در سینه منهد و پنجاه و یک که حضرت بنت آشنایی در پیشان بودند و میرزا
کامران از ولایت سنده معاودت نموده بخیر کابل متفرشت و آن
حضرت بنت آشنایی باره این فتنه متوجه کابل چون بموضع بار کماران نزل
جنتی کثیرا جمال علیه میرزا کامران از موکب اقبال رونامه میرزا پنج بستند
میرزا اسبجهم از آنجمله بود بعد از آنکه حضرت بنت آشنایی کابل رسیده
و میرزا کامران را حاضر نمودند روزی میرزا اسبجهم از قلعه برآمده بر مردم
بادشاهی تاخت اسب شمع جلوی کرده او را برداشت تا مانع نمفتد آورد
نوی باره آن حقیقت و ز را آوردستیکر کرده بجنور اقدس آوردند و حضرت

باب پنجم در بیان سیرت و اخلاق و عادات و آداب و
میزان کار و انان بود و بر دین و سر بر ای کار و انان داشت و در
نقد و بجا و بیج که میزد بر بدیشان مستقیمند و او را با جمعی نقد و برین
کرد و او را به بخارفته بدست میزدانند که گذارند و میزدانند و میزدانند
و بر اعمال انانیت او نینداخته غفلت نصیرت فرمودند و ملک تمام
که دست فرموده غوری را با و عنایت نمودند و بهر ای میزدانند و غوری
داشتند ششم خواجہ خضری کلان نیز خواجہ خضریان در سند نقد و بجا و چهار
با غویای قزاق خان در رفاقت او از موکب اقبال حضرت آشیانی
رو کرد و این شده نزد میزدان کاران رفت در کشم و در او سطره سخت
نقد و بجا و بیج که حضرت خب آشیانی به بدیشان تنبیه فرمودند
و میزدان کاران معزم محارب بر آید ششم خواجہ خضری اسید مبارز ان موکب
اقبال شد و چون او را در بنظر آنحضرت آوردند مکمل شد که این روک که نیز
بای را نیز چندان بمشت و کلد و دند که مرک او یقین ناظران شد اما

از دست یابی نبرد و ترغیب انداخته و طلبا رنج از بهادران نامی بود و در
سفر پنج در رکاب بود و میر محمد شمس با تو بیک سو اوجی یکی و گاهی بیک سو
آهسته و پیروان دوست از نزدیکان بساط غریب و در بونشس نامی در
رکاب بود و در نزدی محمد خان ظاهر خان تردی محمد جاک است بعد و بعد
ایم میرزا اولاد محمد سلطان حکومت زمیندار با و مقود شد عباس
از سلطان زاده های او یک است در او از سنه نهصد و پنجاه و پنج
بلایست حضرت خنت آشیانه رسید و منظور نظر عاطفت و تربیت گردید
و مرتبه او را بلند ساخت با خنت قباب کل چهره یکم شیر و خود آن حضرت
عقد از دواج بستند آن کم خرد با وجود اقصای این نسبت و پیرنه
و پنجاه و شش که حضرت خنت آشیانه میرمیت پوشش پنج از کابل آید
و چون با ستایف رسیدند عباس سلطان از موکب معطل قرار نمود و
سلطان در سنه نهصد و پنجاه و سه که حضرت خنت آشیانه از بدین
آمد و میرزا اکامرا را در کابل مقرر نموده و مدتی سلطان باطنیه

و خوشنود از دست کز اقبال کر خنجه نزد میرزا کامران رفته با پاسیده تجماع
در سینه زد و پنجاه و ست که حضرت خنت آشتیانی از بدخشان آمده میرزا کامران را
در کابل محاصره فرمودند با پاسیده هم از موکب اقبال فرار نمود و نزد میرزا کامران
رفت شاه علی سلطان از قزلباشی بریم طاهر است و زبان قزاقان حقوق خود بسیار
داشت و در سینه نصد و پنجاه و چهار باغزای قزاق خان و زطانت از موکب اقبال
جدا می کردند و دفته در کشم میرزا کامران پوست و در سینه نصد و پنجاه و پنج
که میرزا کامران طالبان مغلوب شده و پس از آن بغفور جرایم اتهام بغفور
بایستو حسین قلی سلطان مردار برادر احمد سلطان شاهو عالم سیستان و علی
مرد می خنت کشت و طما سب همراه حضرت خنت آشتیانی که موکب داده و جدا کردند
که کمیان بفران مراجعت نمودند او در خدمت آنحضرت و بحسن خدمت و جرات
زبانی تقرب تمام به پسرانید و معتبر و مفید گردید و بعد وقت مهر باره سخن داشت
پنجاه و سینه نصد و پنجاه و پنج که میرزا کامران در جنگ طالبان مغلوب گردیده
از در بخور آمد و طالب بغفور جرایم گردید و رخصت مرین ثمین ذر خنت

حضرت عیسیٰ بن ابی طالب علیه السلام آمدند و مردم را
و میرزا متوجه عالم است آنحضرت شد و آن حضرت جمع آمدند و استقبال
فرستادند و بوفور شفقت و رحمت عافیت میرزا را و در یک نشست و برخاست
در جو انظار آنحضرت نشست و میرزا سبکبار را در برابر انظار حکم نشین
و دیگر میرزا یان و امرا هر یک بقدر رتبه منزلت خود در دست راست
و دست چپ نشاند و خواننده های بنقره پروازی مشغول شدند و از هر
نوع سخن در انبیا آنکه در آن مجلس حسین علیه السلام از میرزا کامرا
پرسید که شنیده ام که در حضور شما مذکور می شد که پیش پیرم خان و
بنج می گفتند که بقدر یک نارنج بعضی مرقضی علی ندارد و او در پیشانی
گفت شما فرموده باشید که خدای را بنده باشد بر این بند و این بعض
داشت باشد میرزا بسی در هم شده گفت پس مردم مرا عار جی
نقد کرده باشند بر حال سلطان حسین علیه السلام از وقتی که بلازمست
حضرت عیسیٰ بن ابی طالب آمد همه وقت در رکاب بود و در پیش بنشیند

و حضرت کامیاب محمد علی طغیانی از امرای خود بود که در جنگ و پیروز
که حضرت خورشید آشوب از دست تادیب میرزا سلیمان که از اطاعت
و جفا و بغی و تهدید بود و متوجه بدشتان شدند او را بکویت کابل گذاشتند
و او در آنجا با کمال غفلت و بیخبری مدتی با آن خدمت قیام داشت میرزا کامران
و چند نفر سابق نوشته شده شد بخیر کابل ایلغار کرده و بر شهر متفرق شده خبر یافت
که محمد علی طغیانی در حمام است جمیع را درون حمام فرستادند تا او را بکشند
از حمام برآورده و بظلمت میزد و میزد و میزد و میزد و میزد و میزد و میزد
و او در آن وقت که در آنجا رسیدن حسین و سیمایه سلطان حسین خان از
بهادر و بی نامی در اکثر و بیشتر حاضر ها در ویش بلخ در کاتب بود و محمد تاج
ترکان جوان میاد و میاد و میاد و میاد و میاد و میاد و میاد و میاد
مشهور اندا و بیس خان از نژاد سلطان مغولستان با میرزا سلیمان بود
در سنه هفده و پنجاه و سه که حضرت خورشید آشوب از دست تادیب میرزا سلیمان بدشتان
رفتند و میرزا سلیمان جنگ کرده منهنم شد و بیس طغیانی با میرزا یک

برداشت و توکل علی تعالی پذیرفت آن حضرت که بهشت احمد خان صاحب
و دهنگامیکه حضرت آشنای از سواران معاوت نمود و قطعه فدا را
که میرزا عسکری در آن متحصن شده بود محاصره نموده و بعد از مدتی محاصره
میرزا عسکری عاجز شده از قطعه بگاد و بیرم خان میرزا را شمشیر در گردن
انداخته و ملازمستان حضرت آوردند و قیصرات نمودند بعد از آن سی کس را
از امرای حاجی که در قطعه با میرزا بودند شمشیر و کرکش در گردن کرده بگورنش
آوردند محمد خان جلایر مجد آن سی کس از بهادران نامی بود و بعد ازین در
یورشها مثل یورش بلخ و غیر آن در رکاب پادشاه خان جلایر بشارت
بیک جلایرست که در جنگ جساب در سراپرده های مد علیا حاجی یکم جان
نثار شده اما شاهی خان درین فترات از خدمت حضرت آشنای جدا
افتاد و هندی با میرزا کامران بود و دهنگامیکه حضرت آشنای از سواران
معاوت نموده قطعه فدا را که میرزا عسکری در آن متحصن شده بود محاصره
فرموده و میرزا عسکری از طول محاصره عاجز مانده و خواسته از قطعه برآمده و از مردم

آنکه که با او در قلعه بودند یکی کس را چنانچه نوشتند شمشیر و زکریا و در کردن آن
بر طبق ضابطه و با سیاهی چکری که بلازمست حضرت خست آید و او در شاهین
بلازمست آن کسی کس بود و بعد از آن در اکثر و بیشتر با حضور و در پیش بلخ
در کتاب بود و معتمد خان او نیز منجه خان کسی است و در باره او حکم شده
که زاده شوربای او و تخته در کردن کرده نگاه دارند شاه سیستان او نیز
بنجله خان کسی است و جانشینی او فرموده زاده در بای و تخته و دیگران
روند با بوس یک سر کرده ملک و امان قابوچی است همراه میرزا کامران بود
و نزد او در بیادری خیلی اعتبار داشت چون حضرت خست آید از سفر
سواق آنها و دست نموده بعد فتح قندار منوچهر کامل شدند برادر خود
جلیل را بخدست آنحضرت رساند که عفو جرایم او نمایند آنگاه خود با جمعیست
لازمه کان بداند و در نواحی از قندار بلازمست آنحضرت رسید و استمال
غایت بکراان شده و در دست منجد و تپاجه و سه که میرزا کامران از بلخ
نموده بخت کامل را آورده متصرف شده حضرت خست آید از کامران

آمدہ میرزا را در قلعه کابل محبوس نمودند و میرزا از هر خدا داشت و باز در
 راه بخانی ندیده است بر سیاست اطفال و عورات کما شسته زن
 بالوس بیک را که در قلعه بود با اهل بازار سپرد و بصره بصره اور لک کی
 ہفت سال و دوم شنبالہ و سیوم کت سالہ بود و غلاب تمام کشتہ داشتہ
 انہار از قلعه نزد یک مورچل قراچان و مصاحب یک انداخت و با وجود
 این ملوک بعد از میرزا کامران دفعہ کابل بالوس بیک با اتفاق قراچان
 از ملوک اقبال جدا شدہ نزد میرزا کامران رفت و با او ملحق شد
 و حضرت خیرت آشیانی اورا بالوس و بالوس لقب فرمودند
 و بعد از مغلولہ میرزا کامران کہ امان خواستہ ملازمت رسید و
 کنائش یعقوب مترون شد با تہماس میرزا جان بخشی بالوس بیک ہم
 فرمودہ ہمراہ میرزا تعیین شد چیل بیک بر اورا بالوس بیک نہ کورست
 ہمراہ میرزا کامران بود و میرزا اورا تالیق آق سلطان و اما خود کردہ بود
 در غریب کہ داشتہ در نکامیک حضرت خیرت آشیانی بعد معاودت نہ

که سفری قدالده افتخار نمودند و سوره کابل شد و ده گنای راه چهل
ملازمست و استغای جرایم بابوس نمود و از آن وقت در خدمت بود
تا دهام ماه محرمه کابل گشته شد و کائناتک نه سینه تصد و پنجاه و چهار
علاقه اش را به در سینه تصد و پنجاه و پنج باغی تراج خان در یافت بود
از یک اقبال جدا شده در کشم نیز از کاران پوست و پس از آنکه در
تصد و پنجاه و پنج میرزا کاران در جنگ طایفان مغلوب شد و آنهاست غنای
جرایم بابوس نمود و ملتسل او با جایت پوست و امرای عاصی را شمشیر
و ترکش تیره و مسای چکیز خانی بحضرت آورده و معاصی آنها مغفوش
سپه بچه بکمر بنوشتم آمده علی قلی نیز از آنجمله بود مولانا نور الدین جامی از هند
و هیات و حساب و اضطراب جزئی داشت در زمان حضرت زکریا
مکانی همراه قاضی بهائی خوانی بشرف ملازمت آنحضرت رسیده بود
و در خدمت حضرت عبت اشیا فی از مجلس شیان بود و در عنوان در کمال
بدر زمان و شش اشیا فی اکبر پادشاه او را ترقی تمام دست داده

خطاب تو خاندان یافت محمد قاسم موجی خوش میر محمد عالمین نور و در پیش
خدمت جلاله داشت و در سفر عراق در رکاب حضرت خانبه
نور و در زمان خدمت خویش شهبانیه اکبر بادشاه میر محمدی یافت و سر
منصف و پنجاه و سه که میرزا کامران از دلاویز شدند آمد کامل غنیمت
و حضرت خانبه از بدخشان آمد قلعہ کابل را محاصره فرمودند و
محصور شده هر چند دست و پا زد راه نجاتی ندیده بستره هست بر پاش
اطفال و عورت گماشته به بر صغیر موسی راکشند رتس با اهل
بازار سپرده و زن محمد قاسم موجی را به بستان ریمان بست از دیوار قلعه
او نجات گشت تیر و منفق شکر ظفر اثر باشد بعد ازین و طایع است
و عماد محمد قاسم خان آفرود و چنگ در سینه که حضرت خانبه متوجه
بدخشان شدند چون شاه زاده محمد اکبر را با والدیه ایشان مهد علیا
حضرت مریم مکانی در کابل گذاشتند محمد قاسم خان را در خدمت
ایشان بجا آورد و شکر گذاشتند و در بوشهری بنو در کابل

بعد از آنکه بیک لافه متکثران قدیم این درگاه بود و در آنجا کمانها
و غنای حیدر و عراق در رکاب بود و در رکاب پنج درسته نهاده
و پنجاه و شش که اسب سواری آنحضرت بر خیم تیر افتاد و اسب خود
پیشکش نمود حیدر و دست مثل درسته نهاده و پنجاه و چهار با غوای و زنجیر
و گرفت از موکب اقبال جدائی گزیده بمیرزا کامران پوست و پس از آنکه
درسته نهاده و پنجاه و پنج میرزا کامران در جنگ طایفان مغلوب شده
و کنانش با امرای عامی معفو گشت این حیدر و دست هم از آنجا بود
سید محمد کبک و در سفر عراق در رکاب بود و جوان مردانه صاحب قصبه
تقادر آید از دو در هرات در میدان اسب تازی و تیر با شش قیق را
ببرزو و در اکثر جنگها و شش بکار رسید میرزا ابابک بلوچ که پدرش
در خراسان هزاره بلوچ بود و در سفر عراق در رکاب بود و ستم
میرانش از علما و فقا و در و در سفر عراق در رکاب بود و بعد از رحلت
از عراق سنبل خان خطاب یافت محمد سلطان قراول یکی عبدالوهاب

بسیار در سفر و این در رکاب و کمر آنز و پشما ضعیف
در پورشن بلخ ز قد و یان بودند محمد قاسم خان و کمر آنز و پشما
خدمت پورشن بلخ در رکاب بود و هنگام مراجعت از آن پورشن
از موکب معطلی جدا شده و بعد از گذشتن از خیابان قاسم خان و پشما
پیرز و یک و خواجہ میر روح الله و خواجہ سلطان علی و اهل دفتر و صاحب
خدمات دیوانه بودند و گاه کاهی مشغول و زارت بر متاز میشدند
نت و بد آن خان چندی با میرزا کامران بود و بعد از آنکه شرف طاعت
حسب آیین در یافت و پورشن بلخ در رکاب بود و در آن حال که
مرومی و عیادت داده بقید غنیم افتاده چون باقی خواجہ انالیق و پورشن
بلخ در رکاب بود و میر محمد خان و الی بلخ بلخ با جمعی دیگر از امرای او مثل
این میرزا حسین سعد و محمد قاسم میرزا و محمد قاسم قلعہ یک
پشت مبارزات موکب اقبال گرفتار شده بودند و حضرت خست شایسته
بعد مراجعت از بلخ همه را مشمول عطف ساخته از قید رهایی بخشیدند

وزیر و پسر خان بداینج فرستادند بر محمد خان ازین ^{سلسله} ملک تعجب
 مانده شاه بداینج را با جمعی محل میر شریف بخش و خواهر ناصر الدین علی
 مستوفی میر محمد بخش و میر جان بیک در دونه عمارت و خواهر محمد
 امین لنگه که در آن جنگ بدست او زخمی گشته بودند از قید خلاص
 نموده بسلوک ارومیان روانه کابل ساخت باخ محمد پسر انجی و قانلی
 و میر شریف بخش و خواهر ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد بخش ^{بیک} میر جان
 و امروغه عمارت خواهر محمد امین بیک همراهیها در جنگ بداینج بقید او زخمی
 افتادند و با اتفاق شاه بداینج خان در بدل قیدیان سروران او زخمی
 گشته بقیست ذکر یافت و مای یافته سلامت بگذرست حضرت خست
 اشیانی رسیدند محمد قاسم خان بداینج در واسطه سنه نهصد و پنجاه و هفت
 که حضرت خست اشیانی بدفع قتل میرزا کامران متوجه از بدخشان شدند
 و شاهزاده محمد اکبر را در کابل گذارستند علی و عقد کل مهات کابل
 و خدمت شاهزاده را با و منقوض فرمودند و بارخان در سنه نهصد و پنجاه

در جنگ پهلوانان مذکور است با پی یک پهلوان مذکور است
شیخ بطلان خود را از نسل مشایخ ترک میگفت روز خدای کاران باشد
بود و در سفر عراق در رکاب بعد معاودت آنها اور و بنی نبط روی نمود
حیدر قاسم ربه بر در سنه شصت و پنج و هشت از حضار مسجد جنگ
میزد کامران بود تمت تذکره الامراء مخفی مانند که سوای این اشخاص

امرای ویک نیز در آن سلطنت ها یون و دولت رور افزون بوده اند
که تا زمان حیات حضرت جنب کشیدند مساوت اند و زمینیکه بود و بعد از آن
در سلطنت ابد مدت حضرت آستانه طلال الدین محمد اگر

با و شاه در امرای کبار و افضل شده اند چون ذکر

بعضی از آنها تقریب الکتفای نام نموده و بعضی را

ظلم انداز کرده درین اوراق بهمین قدر گفته

نموده شد تحریر نه الفارخ مشتم

شرفی فقه شلالا
مقام

بسم الله الرحمن الرحيم

این قبل خان شاه جهان شاه طمس این شاه اسماعیل صفوی در باب اول
استقبال سادات شمال و مراسم ضیافت و مهمانداری بادشاه عیال حضرت
آشایان ناصرالدین محمد هایدادشاه غازی محمد خان شرف الدین علی شاه بیکار
فرمان صادر شد فرمان هایدادشاه نفاذ یافت که ایالت بنابه نکست
در کشکاه شمس الایاله والاقبال محمد خان شرف الدین ابو علی شلواله فرزند
ارجمند در شد حاکم دار السلطنة هرات و میر دیوان با انواع اعطاف
والطافش ای سرفراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که درین
مصوب کمال الدین شاه قلی برادران است بنابه ترسلطان شامور داند
درگاه دولت بنابه نموده بود بتایید دوازدهم ذی حجه رسید و مضامین

فرخنده آید این از آغاز تا انجامیم واضح و واضح مستند آنچه در باب خود
نواب کا سیاه سپهر رکاب خویشید قیاب تو هر دری می طلعت و کامکا
و در همین آردی تو عالم افروز ابوان سلطنت و جلال سرو و سر فروز
چو بار سعادت و اقبال خود طبع خلافت و نصفت بادشاه برین
و بحرین نیز عالم تاب خلک کامکاری بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانیا
قدوسه و قدس سلطین عدالت آئین مستور و بتر خواستین صاحب تکمین
شهریار عالی نسب تخت سروری بادشاه و الا صاحب ملک عدل کسرت
خاقان گذر نشان چم ماه عالیشان سیاهان تخت نشین سلطان
صاحب دولست و یقین جانان صاحب تاج و تخت صاحب تران
دولت ترین عالم اقبال و تخت نور چشم سلطان روزگار و تاج فرق
خواجه آئین المومنین عبدالعزیز الدین محمد هالیون بادشاه و خلد الله تعالی
غره حب الامان نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور حضور روی نمود
سازده ای بیک میانگر غیر مقدم دوست خبرت راست بودی همه

محمود دوست داشت آن روز که در نیم و ما شش گیم بنشینم بر دل خود
همدم دوستی با اقدام بی طلاق و توجیه آن بادشاه فرستاد احترام را غنیمت
عظمی داشت بداند که مستحق آن خیر خیزد اثر ولایت سپردار در از ابتدا
محل توشقان بیل باین ایالت پناه منور لطمه صحت فرمودیم دارد و نه و وزیر
خود به آنجا فرستاد که مال و اجبی و وجوآت دیوانی آنجا را از ابتدا
سلال حال تعزف نموده بمواجب شکر طغرائه و قدست خود صرف نمایند
بدستوری که در بن نشان مذکور شده فصل بفضیل و رونمیزی بر محل نموده
از مضمون عالم طبع شکفت نمایند باید که با نصد کس از مردم عاقل روزگار
و به چو کبک اسب کتل و استرکاب و باقی در خوران و گشته باشند
نمایند که با استقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته تا بعد از اسب بدو که
از و رگاه اعظم معزین ملا بجهت آنحضرت دستاورد شده و کن ایالت پناه
از طوایل خود شش اسب بدو آورده و خوش رنگه قوی جسته جوان که لایق
سواری آن شیوه سوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده

روزی که در دی منتقل با عیالهای زریفت و زرده که در آن روز
آن پادشاه خیمه چاه باشد بر بالای اسبان بنور نموده بر اسب در بدو نفر
ملازم خود داده روانه گردیدند و هر که خبر غریبه که از خواب کامیاب مغفور
مردومی علین امشبان شاه بابا ام انار الله بر نامه خواب چون ماسیده
و بجز این نفیس لطیف مکلل بوده سوه شمشیر طلا و که خبر مرصع جبت فتح و لغت
و سگون آن پادشاه سکندر آئین در ستاده شده و خودی چهار صد و
مخل و فرنگی و نیز دی بر سر گشته که بکشد و مبت جاسد جبت خاصه آنحضرت
و نیمه جبت ملازمان رکاب طفرات شب آن کامیاب و قالیچه مخل و در خواب
طلا بابت و نه کبری که که سینه طلسم و سه زوج قالی دو زرده در سینه
خوش قالی خوش قماش و دو زرده چادر قرمزی و سینه و سفید فرستاده
از طریق اسف سانبده روز بروز انشیه لذبده سر بر راه نموده با آنها
سفید میده که با روغن و شیر نمید کرده باشند و از این و خوشی مس و ماه
و از داشته باشد بکلی نموده جبه آنحضرت میفرستاده باشد و جبت نموده

مجلس خلیفه و دیگر طایفه از زمان فراداد و از سال مینموده با سلسله و اقبال و در
و بد که در هر منزلی که فرو دارند و نزول فرمایند امروزم و در ایام سفید بصره
لطیف و شفق و سیاه بنای اطلس و نخ و در کارخانه و مطبخ و جمیع کار
فات نامی اینان را فریب ساخته نصیب نمایند که در هر کار ضروری آن میباشد
و چون ایشان بدولت و اقبال نزولی فرمایند شربت و آب میوه و خوش
طعم ساخته و ببرف و برنج و کدو و کشته و بعد از شربت مرابای سبب گاه
مشهدی دهند و آنکه و آنکه و غیره با نانهای سفید بدستور که مقرر شده
ما فرستاده و سعی نمایند که اشراف تمامی و نظر آن سلطنت پناه و در آید و کلاه
و غیره اشراف و اهل نمایند و هر روز با نقد طبق طعام الوان با نان غنیه و اشراف
خوشگودر مقرر دارد که میکشید باشند و ایالت پناه و اقل سلطان و ملک
پناه جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را با هزار کس بعد از سه روز
که آن با نقد کس رفته باشند با استقبال فرستند و آن سکه روز امرو
و لشکران مذکور را در یک بر یک بنظر در آورند و آسمان بخاق تادی

و چون کسی را از زند که بلا زمان نمی رسد که هیچ زینت سپاه
و از آب و خورشید باشد و سرد پای آن هزار کس نبرنگین و پاکیزه نشسته
باشند و چنین فرار دهند که چنانچه این امر را بخوانست آن حضرت همیشه
درین خدمت و غارت بلب اوب بوسید و یک یک خدمت نمایند
و تاکید کنند که در سواری و غیره ناکاه میان ملازمان ایشان استحضار
کنند و بیجا است واقع نبود و چه چه من الوجوه آرد و یک نوکران باد
نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر از دور صف بسته خدمت کنند
و نه بت کشیک هر یک از امرای مذکور باشد در تر و تکیه های محل که فرار
یافته باشد نرو و نمایند و کلک خدمت بدست گرفته نوعی که در پیش
بادش و کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد
بخطور داشته بعل آرد و بهر ولایت که رسد همین فرمان را بواسطه
اتوایست نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و بهمانه بدستور
تعبیر آرد که مجموع عطا شده و اثریه کمتر از بگذارد با قصد بطریق نباشد و خدمت

و ملائمت آن سلطنت پناه تا پیش هر متمدن معطی از انجمن بقای
آیا است پناه و در و چون امرای مذکور بپناه دست برسد هر روز یکبار
دو بیت طریق طعام الا ان که لایق خوان یا دستمالی باشد و مجلس آن
با دشت کوهی شبیه شود و هر یک از امرای مذکور در نظر مهمل خود
چند اسب پیشکش نماید که سه اسب خاصه آنحضرت باشد و یکی بامیر عظیم
محمد برم خان داده شود و بچ دیگر بامرای مخصوص بر کس لایق باشد
و نه اسب نای را از نظر خسته اثر که زاننده ذکر نماید که کدام که اسب
آنحضرت کامیاب است و هر یک که قیل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان
امیر یا پیشوای بگویند که آن حکایت هر چند بر ناست لایق خواهد بود و نه نخواهد بود
و بر دستور که مقدم و باشد ملازمان رکاب نظر استاب را امر و دانند
و اینجاست غواری و یک جتی باشد بطور آرد و خاطر آنچه عدا که از کوشش
روزگار نه بخار مقدر غیاری داده و بدوای و غواری که درین اوقات لایق خواهد
مسره که دانند این دستور همه وقت منظور باشد بعد از آن هر چه مناسب

نشان اینست که از جانب مأمول خود هر گشت بعد از طعام مشغول است
و علاوه و با وجود آنکه از قند و نبات بلع نموده و مرزبانی متوج و لطافت
خاصه که بکباب و شک و غیره منسوب محض باشد مجلس پرند و چاکم ولایت
بعد از مهلت خدمت مذکور مردم آن ولایت را جمع نموده تا بدار
السلطنت هرات و قبیق باشد و خدمت و ملازمت نموده باشد و دقیقه
از و ثابت آن تا مرعی نگذارد و چون بدو زده فسخی ولایت مذکور برسند
آن ایالت پناه یکی از ایقان کاروان خود را در خدمت فرزند اغوا شد و جواد
یا که از دکان شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشند با تئ شکر نظر اثر را
از شهر ولایت و سرحد از هزاره بگذری و غیره تاسی نیز که کس که بشما هیچ رسد
از ملازمان کوکی آن ایالت پناه آن را همراه برداشته استعین نماید
و بجای در مسایه بان و شتر و دسپ که زانته و مقرر دارند که چون فردا شود
کامیاب سوار بشوند و در بیشتر کوچ کند ولایت پناه و زان سلطان
منار الیه بدو باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن

نمایند که جمیع لشکران بیان مقرر خواهند شد و متوجه ایالتها خواهند
چون نزدیک آن بادشاه عالیه و عظمت دستکاو باشند چنانچه میداد
میان ایشان یک برترتاب بوده باشند ایالتها پیش رفتن آنها
نماید که بادشاه از اسب فرزند نماید اگر قبول کنند در ساعت باز گردد
و فرزند بر خود دارد از اسب نماید ساخته و تعجیل روانه کنند رانندگان
آن بادشاه سلیمان ثانی بوسیده و خواهد خدمت و حرمت و عزت
انچه مقدور باشد ظهور آید اگر جواب کامیاب قبول نمایند و پیاده
مقدمه اول فرزند مذکور از اسب فرود آیند و خدمت کنند و اول آنحضرت
را سوار کرده دست بادشاه بپوشه داده فرزند متوجه سواری سازند
و بدستور گردانند و متوجه اردوی خود شوند و مقام نمایند و آن ایالت
بنگاه خود نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشند
که اگر بادشاه سخنی و حکایتی از فرزند اغراض استفسار نمایند
و آن فرزند بواسطه محاب خود و سالی چنانچه باید جواب تواند داد آن

اینکه بگوید که این عروس غایب و در منزل آن پست دارند
بادشاه را هم نمی نماید بدین دستور چون چاشنگاه نزول نماید
بنی احوال سیصد طبق طعام لطیف بطریق حاضر بمجلس نشست آئین
آرند و بین الصلواتین یکزار و دویست طبق طعام الوان بکنکریای که
مشهور است به محمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سرخوشها
طلا و نقره بر روی آن خوان نموده بمجلس آرند بعد از آن مربیات نهند
انچه ممکن باشد و جلاده و با نوده بکشند پس هفت درس اسپاتی
رعنا از طوایل آن نهند از چند برگزیده و جدا نموده طعمای مخمل و طلسم
پوشانیده و تنگ نصب باقی ابریشمی بر جل مخمل نقش و تنگ مغنیه بر جل
مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابرق
الحی مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرزاسی و حافظ دوست محمد خانی
و استاد یوسف مودود و دیگر کوشیده و سازندای مشهور که در شهر
باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه باده شاه بخوانند بی توقف و ترمیم

بر خواسته آن حضرت را خوشوقت سازند و هر کس که قابل آن محبت شوند
بجز در خدمت دور و نزدیک بوده باشند که در وقت طلب حاضر آیند
و اوقات تجسسه ساعات ایشان را بی فایده بگذرانند شگفت و شسته باشند
و دیگر شتبار و باز و چرخ و شایین و چرخ و باشد و بگری و آنچه در کار
آن فسرزند و آن ایالت نباه و اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و غارت
ایشان را خلعتی از پیشی از هر جنس و بزرگ که عجله و عجله و فراخور
از الوان مخمل و غار و نگه کلان و عطا بایف بپوشانند و چون خود در زندان
ایشان را نظیر خسته اثر فرزند ارجمند در آورند و آن فسرزند بخلق کریم که
میراث قبا و اجداد است در بین معاشش نموده هر یک از ایشان جدا
سر و پا بسب فراخور هر کس بد و انعام زیاده از دست توانمند باشد
و در آن روز تقو زار چه اربابش از مخمل سبز و طلسم و کینه های نوکی و کاشانه
و ناخته شای و غیره که بغایت لطیف و نفیس باشند و سبب صدق و عین از نقد
در سبب یک تماشا شای و نور بکشند و بیش کر بر نفی است و آن خبر

که شد تا آنکه شد برهند و چند روز در سر خیابان و کارزنگاه بسیر فرموده
 باشند و درین سه روز چهار پنج شهر که منزل بادشانه است نامرغیابان
 که در باغ عیدگاه است بفرستید که محرق اصناف چهار طاق قیدی است
 و این نرنگاه می بندند و هر صنعتگری و سرنجاری که دانند بعل آزند و آنست
 که چون بادشاه آن مزد بوم بعهده می فرزند که بزم مشرف ساخته اول شهر
 که نور چشم عالمان بوجود خود آنرا مشرف خوانند ساخت آن بلد مهمور
 خواهد بودی باید که منظمه کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شریف
 که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سوم که ازین چهار
 طاق و خیابان شهر و صفادان چار باغ فراغ خاطر حاصل نموده چار چار
 بفرستند و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که چار نهانند تا
 بر وزن میج روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر دوکان
 بویازی که این بسته فانی و نمد و پلاس و سبزه و سبزه انداخته باشند

و عورت و بچه را میباشند و چنانچه قاعده انشودت حد است از اینده و نوزده
در مقام شیر نگارها و زحله طهای پوشش و بای اوسم افزایشت و انگیز
در آید و از هر محله که چه صاحبان نعمه به شما آید که در بلاد عالم مثل آن باشد
تمامی آن مردم را با استقبال فرمایند بعد از آن بادشاه را بفرست و او را بگویند
که بای دولت و رکاب سعادت نماند و در شوق و فرزند در پهلوی آن
حضرت چنانچه مرد کردن اسپ بادشاه پیش باشد براه میروند و آن امانت
بناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشند که اگر از عمارت
و منازل و بساتین هر چه پرستند جواب آید و سنجیده عرض نمایند و چون
بسعادت آید و آید جاربایغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هر سنگام
شکون نوابهای دولت و در این بلد علیه جیت بودن و جواب
کردن و شوق خواندن تعمیر یافته بود و الحال بایغ شایسته است
ایشان نزول فرمایند و حمام جاربایغ و حمامات دیگر را بنیاد سازند
و بکباب و شک و خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل اسایش بنمایند

و در آن هنگام حاضر می‌نمایند و چون ایشان متوجه شود
شوند آن آیات بسیار بدین دستور که مذکور خواهد شد تمهید می‌نمایند
کنند و چون بشیر در آن سلطان دوزخ عرض داشت کند و طر و ایاه درگاه نماید
و مقدر شده که حضرت الدین حسین کلان تردد را سلطنت میراث مرد
خوشن نویس صاحب و قوف تعین نماید که از روی که آن باشد کسی
باستقبال شست بند تا آن روزی که بشیر در آیند روزنامه پنج شمع نوشته
بثبت و میر آن آیات بسیار رسانیده و جمیع حکایات و روایات بنویسد
که در مجلس ثبت آئین گذارد و تعلیم گرفته بدست معتمدی روانه شد و برگزیده
معلم نمایند که جمیع اوضاع نواب ایالتون ما را اطلاع حاصل شود و در تمام
آن آیات بسیار بدین دستور که طعام و علاوه و شیر و دیر و شیرین را بکشد
و اگر برای ضروری مذکور بدین دستور سر برآید نماید که اول پنجاه چادر و دست
سایبان چادر بزرگ الایه که جهت خاصه شرفیه ترسبت نموده عرض کرد و در
با دوازده زوج قالی دوازده درختی و ده درختی و هفت شست درختی

و هفت زوج قالیچ در می دند قطار و دو پست و نه بطنی و یک پست
و دیگر طباق و یکسای تمامی سفید قلعی کرده پاکیزه و شستنی باشند و قطار
شستنی و تقویر در روز مهتابی خود بشکنند و باید و اجرای مذکور که امر شده
مهمانی نمایند برین طریق که طعام و علاوه و پا بوده بگذارد و بآنصد طبق کشند
و سه اسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت نیا روز اول
دید و پسندیده باشد بشکنند نماید و حاکم غورمانی و خوشنج و کوه
و غیره در ولایت خود و مهمانی نمایند و حاکم جام و ماخر نیز در جام نمایند

کنند و حاکم خواف و ترشیر و زاوه

و محلات و در محال سرای فرماد که دین

نج فوسکی مشهد مقدس است

مهمانی نمایند و در عهد باشند

تمنایان برور باشند

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤتمت همایون حضرت جنت اشیا فی تقیر الدین محمد همایون بادشا
غازی بصوب عراق و وصول آنحضرت بدار السلطنة هرات و باقیالاعمال
کامیاب قد مبسوس شدن محمد خان شرف الدین اوغلی تگلوالد شاهزاده

محمد مراد میرزا و بعد از قبول ضیافت و غیره لوازم همانند این
مستزادات انجا ماندم زیارت ششصد مقدس رضوی علی سائنها الصلوٰۃ

و التحیة کشتن و از انجا شوق ملاقات میرزا و بعد از قبول شاه جمیاه
شاه طماسب صفوی روانه کرده دین و در ابر و سلطنته اتفاق ملاقات
آن دو بادشاه و الا جابه رو بردارن و کیفیت اخلاطها و امشاطها

ایشان با هم دیگر از اول روز تا بین نوروز و ترضیع آنحضرت بصورت مقصد مستم
است

چون آنحضرت بدهت و سعادت بعزم بزم منسوب به الهی گشتند درین
راه اکثری از مشایخ و اعیان خواسان باستقبال شتافته و از اکثر فضیلت
مانند طایم و تربت و خراسان و این جمیع مراتب جمع آمده انتظار مقدم
عالی داشتند و چون محمدخان از خبر وصول مولی اقبال بنواری زیارتگاه
اطلاع یافت با اعیان امرامثل و سلطان و اکابر فضلای مثل میر مرتضی
و میر حسین کر بلائی و سایر امانی و ممالکی بشرف استقبال شتافته و در
سرپی ملان و سیرگاه مقور برانست بعزم رکاب بوس مفتوح گشتند و محمدخان
انجام پادشاه و حامی ثنوق امیر رسانیده لوازم آداب مراسم خدمت رسانیده
مقرر شده بود که از بل ملان تا باغ جهان آرا لاله مار آب زده و جابو کشته
بزرگان و طرفای شهر از هر دو طرف ایستند و چون راباست پادشاهی
بنزد پادشاهی بمنزل در مزار رسید سلطان محمد مراد میرزا باستقبال
آمده آداب اغوا و احترام ظاهر ساخته و آبپاشی که در فرمان مامور بود پاشا
میر کامکار مسبوق الذکر و دیگر امرای اعلا زمت نمودند و از زیارتگاه بل ملان

از خجالتا باغ جهان آرد چار فرخ مسافت است مردم شهر و قصبات تمام
و گوید را فرود گرفته تماشای بودند غریب و یقیناً منصف و نجاه در گنج جان قرار
نزدول فتنی و روداتفاق افتاد محمد خان جشن باوش با دلمر تهنیت داده
سبکشنهای لایق کشیده در مجلس اول حلقه مبارکین که خواننده بی عدیل
و نظیر بود در مقام سکه غزل ایرشای را طالع و سخت مناسب و موثر
افا و مطلعش اینست تمبارک منزلی کاخانه را اهای چنین باشد
بایون کشوری کان عرصه را نشای چنین باشد و چون باین بیت رسید
نرخ و راحت کیتی مرغان دل مشو خرم که آئین جهان کای چنین باشد
حزرت جنت آسمانی رفته نمودند و آخرت های تمام طهر شد و اعلام
باوش نامه در دامن امید او ریخته و چون هر استند و سیرگاه او بخت
گوشش آید بود و عشق نور و نور نزدیک رسیده و زوری چندی را بخت
تخت اتفاق افتاد هرگاه آنحضرت بسیر و سواری مسیلم میفرمودند و بخت
و بخت است بوده و لازم شد مکاری بفرمودیم و بخت است و بخت است و بخت است

و بتماشای کارگاه تشبیه میفرمودند و گاه بباغ مراد و باغ جهان آرد و باغ
راغان و باغ سفید و در هر گلرخی صحنهای رنگین میداشتند و در این ایام
زیارتگاههای بی غلطی مخصوصا پر برات خواججه عبدالعزیز قاضی قدس سره
اسامی فسیح میخواندند و هر جا که تعریف در شوی گوشه نشینی می شنیدند از صحبت
منقبت او شنید می گشتند و همچنین فضلا و شعرا و ارباب فطرت و اصحاب
خیرت همواره در مجلس نشست آئین فراهم آمده و از انصاف و اوراد است
آن حضرت بهره و آتی و نصیب کافی میبردند و بعد از آن در از راه جام جمعه
بنا سید مقدس حضرت عالی اتفاق افتاد و درین روز احمد سلطان حاکم استان
که بدو نام قدس و حسن محبت ممتاز بود مشمول الطاف و عنایات
بادشاهی شده حضرت انصاف یافت و بچشم دیگر این سال بجام رسید
سده یازدهم بر قدس نور حضرت قدس قبل احمد جام قدس قدس سره و الفرز فرمودند
و چون نزد یک پیشه مقدس رضوی رضی الله تعالی عن ساکنان نزول
مطلوع شده شد و طبعان است جلود که حکومت شهر و ملک داشتند

باقی عبادات عالی درجات و اکابر و امانی بدو ملت استقبال
مشفق گردیدند و پانزدهم محرم ساله نقد و نجاوه و یک میشهد
مقدس معطر نرکی رسیدند زیارت روضه شریفه رضو علیه الصلوٰه و السلام
و التمجید فایز گشتند و چند روز در حواله آن بقعه متبرک افامست فرمود
متوجه نیشابور گشتند میرشمس الدین علی سلطان اندک مکرمیت بنیاد
مطلق بود با امانی و موافق استقبال آمده انواع خدمات بفرست
و سائیده اتعاس ضیافت نموده خود را بقول انبعاث سر بلند کردند
از مردم صحیح القول استماع افتاده که در روز ضیافت از جمله اطمینان
کاسه اشک با هیچ حاضر ساخته بود آن حضرت از روی استبعاد و غیبت
استفسار نمودند که در یک روز اینهمه شش چون سر انجام شد بعضی رسانید
که درین شهر از اقربا و خویشان بنده هزار خانه دار بنشینست هر کدام یک کاسه
اشک سامان نموده بجهلا سیرکان قیروزه فرموده از نجاوه سپید و ابر
و از نجاوه امان رسیدند و از غیاب روزگار و نجاوه چشم بسته

که در سواحل ایام طلوعی عبید کرده اند که هرگاه سنجاسی و مار در آبی و راس
ششبر افتد طوفان حادث میشود و از نورش که در واپو و خاک عالم
تا آنکه یکسره دیز تماشا کرده از دامنهای بیستام تقصیر بردند تا آنکه
نمودند مقدمه حضرت بازید بطلای سر راه بود عطف عنان نموده از انجا
بیشتر شتافته عنان و دوات منفریافته زیارت نمودند و در میان
بهوضو آباد که مرقد شیخ علا و الدود حیات است اوراک انوار حضور نمودند
و آن بادشاه صورتی و منی و سر و حضرت زیارت اهل اله توسل جست و در پیوسته
است از دلای خدا آگاه میشوند و منزل منزل شهر شبر حکام و اکابر انجا
بجای است ملازمت شتافته در روزم هماننداری و آداب خدمتکار
است تمام بجای آورده و همواره از جانبش مراسلات و مکاتبات
بیشی را بطهارت و خاطر جوی میرسد و لطف و نفایس بقریات
ارسال میداشته و چون در الملک ری مخیم سرادقات عزت گردید
حضرت شاه بفرموده ایلان از قرین که بای تخت بود بجانب سلطانیه و در حق

۲
مکج فرمودند و حضرت جنبت ایشان در فرودین نزل فرمودند و اکابر و
انجانبشکی استقبال بنشینانند سداوت ملازمت دریافتند و آنحضرت
در خانهای عبدالغنی که کلا نیر آن شهر بود و در اوایل شهرم و در میان
میبودند فرود آمدند و برهم خان برایشان شاه فرستاده شاه مقصد
قریب رسیده بود که برهم خان به سداوت ملازمت مستقیم گشتند
و از همان منزل رخصت میساز و یک یافت و آن حضرت از فرودین
مکج فرموده به سلطانیه تئیف بردند و حضرت شاه میان ابر و سلطانیه
تئیف داشتند چون موکب علی علیه السلام رسید اول اکابر امرای طبقه
به سداوت استقبال مبارک جنبه ملازمت فایز گردیدند بعد از آن پیرام
میرزا و سام میرزا و برادران کرامی شاه تئیف آوردند و در جمادی الاول
سند مقصد و پنجاه و یک شاه خود به استقبال تئیف فرموده شرایط محبت
و اخلاص و ضوابط انوار و اقوام تقسیم رسانیدند و با انواع مهربانی پرستش
و فاطره جوئی فرمودند و در عمارتی بغایت خوش و عالی که در دست میداده اند

اکنون باید برادر موافق خود تصور نموده بعد و معین دانست که
بر جان و خسته آنچه می خواهد او را لازم اعانت بوده باشد بر وجه خواه
صورت خواهد بست و سوابق حقوق منظور داشته اند که یک
سر انجام نموده خواهد شد و اگر ما خود باید رفت بطریق کوکب همراه خواهیم
و ازین قسم مقدمات در خاطر جوئی آنحضرت بسیار فرمودند و محکم چشمها
خسته و ازو مجلسهای پادشاهان و خسته حضرت پادشاه هر روز خود را
در سینه جانان غیر کریمی آراستند و در اظهار تکلفات و عرض شکایت
اقواط تمام بکار می بردند و از اسپان عربی و علبه و ستران بروی
بازنیهای مطلق و شترهای نر و ماده با پوششهای فاخر و چندین کمر خنجر و شمشیر
سکلف بجا بفریس و قاششهای لطیف و پوستینهای کیش و چاقهای
زرینیت و کینهای فاخر از اقسام اقمشته نادره آلات و آلات طلا و
نقره و خاهاهایی مایه و نوشتهای لایق و سایر اسباب سلطنت در خور
سرکار آنحضرت بنظر اشراف آن حضرت گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب سعادت را

و در حالت اول و در حین و کما یستمر و در وقت حیات و در وقت
که در قیام هند و ستان بدست افتاده بود با و معیت و نگاه قطع لعل آید از
آتشانی برسم از معذرت گذرانیده اند که هر چه از جانب شاه و هیچ مرتبه از مرا
خساست و تحقیرات و زره کوه و مستی نشسته و خواجه باید و شاید مرادات هم
در صورت غفلت آید اما از نظر شخصی که مواکب عالی در آن ملک در آنده است تمام
برایست و چنانکه کار است و منتهای آن خراج شده بود و از جانب آن
تیراوه بران اضعاف مضاعف ما در شش خواجه الاسلام که در آن عظیم است
روزگار و نواد و زمان و او هر قرون و او در او بود و مقومان بهر خراج الیوم
بفست تعلیم تهنیت آن مشخص و متور کرده بودند مع جوهر و اسباب و دیگر
از جمله آن تو اضعاف است بالجله از اینجا هر دو بادشاه و الیاه و اطمینان
نسر و صاحب تاج و تخت و الامین بل اتفاق بعد بکر سلطانی که دیده اند و
خواره معیش و کامرانی که در آن دیده بر نهایی بادشاهان میباشند اگر چه بود
و با غوای بعضی از اهل فساد و غیارت از جانبین طاری شده بود و اما با متذکر

حاجه عیقل و در شان دینیه ^و معنی آید و لها از آن گفته شد
عارضی صفا و بعد پذیرفت حضرت شایه بجهت شغولی و نسبت خاطر آن حضرت
طرح شکایت فرموده و گفته از ده روزه ماه بماند آن صوابی را رانده و دیگر
که با رفیق بیلاق مشهورست بجمع ساخته اند نخت حضرت شایه و حضرت
جنت اشیا فی باهم و رشکارگاه در آمده و بهایش کار کرده و بعد از آن
بهرام میرزا و شام میرزا را در آن نگاه بعد محمد میرخان و حاجی محمد کوک
و شاه قلیخان محرم و حسین قلی سلطان مهر دار در روشن گو که و حسن گو که
امرای آنحضرت در خدمت شده و از امرای شاهی مثل عبداللہ خان رشکلو که
بدامادی شاه و لاکر شاه اسمعیل عنوی شرق انحصار داشت و ابوالقاسم
خفا و سونک سلطان توریجی باشی و بدرخان و ستاجلو و جیدی و دیگران
حکم شاهی و رقیق فرغ آمدند بعد از لحظه رخصت عام شده و در آن ایام کرمی
شکار بهرام میرزا با خلفا قاهره طبری داشت و در اجوم عام تیری برآورد
او بهان تیر صید ابل شد و با خطه خاطر میرزا و بهیچکس نه و انجرف کیفیت

توقس سیدمان بار دیگر فرقه رانندند چون بگویم برآمد در اینجا بزرگشکار غلام خندان
فرمودند و در عرض راه چوکان باز بهادرتیغ غلام نیاستند و امر می گفتند
چو بتیغش زدند و درین روز حاجی محمد کوکے قن را بسیار بقاعده دعا و اولاد
نداده و حضرت شاهزاده مادر امیر میوه جوانان قزلباش محفوظ شده
یکبار ناله کشیدن و آفرین از میدان پاسبان رسید و حضرت شاه حاجی را
بجمله وی این تراندازی ملقب سلطان و محمد بر خاق را که او هم برابر می باشد
قن را تیر زده بود خطاب غایب در جلده وی این جا یک سواری و میدان دار
فرزاد و رعایت فرمودند و در آنوقت جلوس دادند و ده هزار سوار آوردند
فرزند از چند شاهزاده محمد مراد میرزا که بگویم آنحضرت قدر یافت بود باطله
اسباب کارخانها بنظر حضرت جهانگیری در آورده و کراس می امرای شاه
که بگویم حضرت جهانگیر بنده شایسته مقرر شده بودند بدین تفصیل
ولی شاهزاده ارجمند و نه سعادت مند شاه بدو خان طاقارانه میرزا

الفصل

سنجاب سلطان آتش را که فرج باد علی سلطان تگلو سلطان نعل آتش
 سلطان علی قزلباشی با ششی خورشید محمد بقوب خان و قشیم میرزا آقاسی
 سلطان محمد خدای بنده خسر پوره حضرت شاه جمیاه سلطان آتش
 شاه ملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان او هم میرزا اولاد و پسر سلطان
 تهنن میرزا اولاد و پسر سلطان سلطان اوزبک شیبانی که
 و بهادر پسران حیدر سلطان مذکور مقصود میرزای اخوند بیکی و زین الدین
 سلطان شاه ملو محمدی میرزا انبیره میرزا جهان شاه ترکمان و آقونلو
 شاه بردی بیک کجل استا ملو علی سلطان چلاق خواهد زاده محمد خان
 ابو الفتح سلطان آتش رحمت سلطان شاه ملو یا و کار سلطان موصلو
 سلطان الانش علی استا ملو ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه رد ملو علی
 ذوالفقار شمس محمدی بیک کنابد در قاجار و سیمد قزلباشی و بایان
 نیز یقین شدند و مرتبه سیم در آن زیادت که آفرین غزلی و ملو

سار و شکار فرمود و در مقام میان که لطافت آب
و هوا مشهور افان است شاه جهان به منزل حضرت بادشاه بطریق
مشایبت تشفی آورده و داع گردند و حضرت نسبت شایسته
بقصد شیرازیارت اماکن متبرکه متوجه تبریز شدند و باره بهیل رسیدند
و در حین عزت حضرت مریم مکانی با سایر ملازمان به جانب قندرزمار
زوانه فرستادند و حاجی محمدخان را خدمت مریم مکانی مقرر داشتند
بردار آمدند که گردید و دوازده هزار سوار کوکی را بجهت سامان و تهیه
سفر حضرت فرمودند که چون رایات اقبال آیات باب میرند
شاهزاده محمد مراد میرزا بالشکر مقرر آمده همراه شوند و آنحضرت
اول سیر تبریز عنان توجیه معطوف داشتند چون بحوالی تبریز رسیدند
الحکام و اکابر انجا تائیدی که میرزا میرانشاه بسته اند با استقبال آمد
و بساط جلوس دریافتند حاکم شدند بموجب حکم شاه شهر را بکن بستند
با استقبال رسیده بودند خدمتکاری و مهمانداری بقصدیم رسانیده

باب اول در بیان معارف و درویشی

از اندیشه شورش و بی اعتدالیهای مردم منع شده بود بجهت انضباط
نظم بطور آنکه حضرت بخت ایشان در سرکارات و عمارات عالی
آن شهر را که آثار سلاطین مانده است تمام نموده و ملا فطیمه الدین
خلجی بغدادی درین بده فاخره بشرف ملازمت مستعد گشته تا
مقدس رضویه سلاطین الصلوٰۃ والسلام و التوبه ملازم رکاب ^{ملا} بود
خواجہ عبدالصمد شیرین قلم نیز درین شهر نشین ملازمت مشرف گشت
تصویر خواجہ و کارپردازیهای او بقایت بسند خلا اثرش افتاد و لیکن
بجهت بعضی مقدمات در آن وقت نتوانست سعادت همراهی اختیار نمود
و از بدایع و فایده آنکه چون توجہ خاطر اشرف با سطرلابی کرده و سایر آلات
رصدی درجه کمال داشت بر یک محرابی حکم شد که درین شهر تفتیش
نمایند آن سادہ لوح خدیره اسب بامادیانهای آنها آورده از لفظ گذرانید
اشهرت انضباط تمام فسر نمودند و بجهت تفاوت محاسن و از سیرت نیز فایده

شده بصوب اردو بیل عطف غسان محمد و کجانی موکب معین بقصد شهادت
رسید جمیع خوبان و فوجیان و ندان که نسبت و قرابت خویشی بشاه
داشتند و سایر اکابر و اعیان آنجا آمده ادراک لازمست نمودند و یک هفته
در اردو بیل توقف فرمودند از آنجا بطارم و قنقال و از آنجا بجزیر سیدیه
چون امویو و آنجا نهایت مطبوع بود سه روز توقف نموده در سبزووار
باز دوی معین ملحق گشتند درین منزل از حضرت مریم مکانی صیه متولد شده
و محمد و امیر شمس الدین علی سلطان خدمات شناسیده بجای آورده
همانند ارباب لایق کرد و چون موکب سبیل باز میسر شد بقصد سیدیه
بجهت جمع شدن لشکر شاهیه روزی چند توقف فرمودند و ازین توقف
بجهت القاح که کیراق را بجهت طلب و ربی که به هرات رخصت شده بود
فرستادند و او در وقت مراجعت بعالم بقا پوست و از آنجا مولانا
مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت شیخ ابوالقاسم کرکائی و مولانا ابوالحسن
اردو بیل که بقضایل صوری و معنوی آراسته بودند فرستادند و آن دو نیز

چون بنشیند در سجده و در سجده در سجده
مقدس نشیند و خستند همواره با فضل و فضیلت و شعرا و مجتهدانی باو شناخته
داشتند که ای مولانا میرزا این غزل خود بنظر اصلاح بر آورده که
که دل از عشق تبار که حکرم میوزود عشق هر لحظه بدایع و کرم میگویند
بجو بر دانه بشمی سرو کارست مراد که اگر بنشینم بر تو مال و برم میوزود
آن حضرت در غرض سخن قصه و محبت دل خود و مردم خود تفرغ فرمود
فرمودند که میروم بنشین اگر مال و برم میوزود مولانا از کمال انفعاض
سجده سجد و اخلاص بجای آورد و موکب از مسجد مقدس که او را
طواف و زیارت روضه شریفه جناب امام همام نامن ضامن سلطان خواست
رضی الله عنه و عن آباءه الکرام بقدر رسانیده به سیستان نزول ارجالی
فرموده در بند و دشمنان ازاده محمد مراد میرزا با امرشاهی با آن حضرت در آنجا
بکرسی و زود اتفاق افتاد میر عبدالحی که سیری از طالع گنجی بیرون آمده و پیش
بگردن آونجه زمین بوس نمودند و عذر تقصیر است گذشته و نجاست سابق

که در وقت رخصتی از در پست ملازمت تقاضا نمود و در جریان عذر و کفار
 اظهار کرد و از اینجا که خطا پوشی ششم کردیم بادشاهان و ملائکه و صحت معجزاتی
 او را هیچ رضا و انصاف سر نمود و در بغایات بادشاهی مشمول نشدند
 چون سخن را اینجا رسید اسامی جمعی که درین عرصت ملازم رکاب و در وقت
 نوشتن ضرور نمود و تحریر می آید و کما سامی ملازمانی که درین سفر دولت اثر
 اقبال و در رکاب آنحضرت بودند بهر طبقه حقیقت گذاران و فاکش
 که چون مساوت همه با همه وقت ملازم رکاب اقبال انساب بود و محمد
 میر خان مشهور تر از آنست که احتیاج که بیان در رشته باشد اگر سابق
 هم در فهرست نموده اما مزاحمتی از احوال و فاعل اشغال آن خان غالب است
 نوشتن آمده در اینجا هم بتقریب کلام تحریر می آید و محلا مشاعر را بهر سبب
 بیک بن باریک بیک بن باریک بیک بن علی شکر بیک از کبار امرای سلطان
 رحمان آق توغیل و بی اعام دنا بود و او بسط شکر بیک را بهار و میگوید
 در میرزا جهان شاه بن توغیل و او توغیل که بادشاه عواین بود و او را

و قادر پس بر فراست در ستم استعد و اعتماد و حسن چری به است
امیر حسن بیک المشهور با زون حسن آق قویلو که نبیره قور عثمان است
و او ترکمان بود و همیشه در خدمت امیر کبیر و خاقانی کیتی مستان جایگزین
نما جفران امیر تیمور که رکان نام را له کرد و میت و اخلاص بر میان خود شکار
و خدمتکاری بسته داشت کشته گردید و سلطنت این بلاد را امیر حسن بیک
شارایه منتقل گردید و اولاد طایفه شکر بیک بجهت مخالفت خود خاصه الحاق
که ما بین این هر دو قبیله ترکمان قایم بود و در آن بلاد نتوانستند ماند بهر طایفه
بیک و که را برادران و خویشان خود از همدان عازم خراسان کردند
میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید عم حضرت خود و حسن بیک را با یکدیگر
و در آن وقت در خراسان در طلب ملک دست و پای میزد بهر طایفه بیک
با جاعه خود با و پیوست و در همان نزدیکی در شهر سمنان میزد
ابابکر را با میرزا سلطان حسین که با شاه خراسان بود جنگ روید و او را کشته
تقدیر شگست بر میرزا ابابکر افتاد و با جمعی از امرا که بهر طایفه بیک از آنجمله بود

اسیر سرخه تقدیر کردید و میرزا ابابکر و پسر علی بیک هر دو بفرمان میرزا سلطان
حسین مقتول گردیدند و بزرگ بیک ولد پسر علی بیک با بقیه السیف آن
قلعه از مردم خود اهل و عیال بیفتان آمد و نوکری سلطان محمود میرزا
ولد میرزا سلطان بوسعید که او هم عم حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه
و سلطنت بیفتان داشت اختیار نمود و خود هر شش یکم بشرف فرستاد
میرزا منور گشته و بعد از بزرگ بیک ریش سیف علی بیک نیز در آنجا
صاحب اختیار بوده تا آنکه سلطنت ماوراءالنهر از لولا صاحب قلعه با بزرگ
منتقل شد و سیف علی بیک بخدمت حضرت فردوس مکانی پوست و پشم
ببرای بیک در آنجا میفرستاد و از خود مالی با حضرت جنت اشیا به محمد
پهلوان پادشاه مخصوص کردید و سیف علی بیک هم در زمان حضرت فردوس
کلیش از قلع هندوستان فوت شد و پیرم بیک همراه آنحضرت هند آمد و در
زمان حضرت جنت اشیا با بارت رسید و در مشغول روی شاه
جماه شاه طهماسب هنری و چنانچه سبق ذکر یافته فوق را تیر زده و در جلد و

و بعد از آنکه از آن بختاب برآمد خانی سر فرار شده بعد فتح
تانی چند چغتای خانخانان و انا لوق مشاهیر او به خلیل الدین محمد اکبرش
و بعد از جلوس آنجناب بر تخت سلطنت که بحسن نسیم ^{استقلال} محمد بی بی خانی ^{استقلال}
و استحکام آن امیر خیر رویداد و تا کیل مطلق و با شاه نشانی صاحب
اختیار مهمات بخر و ممل کرد و بدو تا مدت چهار سال کسری در کمال استقلال
و نهایت اقدار آن کار قیام داشت تا در سال پنجم جلوس اکبری متعلق
که در اکبرنامه و غیره تاریخ مذکور است میان او و پادشاه صحبت برپا شد
و بعد از وقوع مقدمات بسیار حسب حکم روانه که کردید و در ملک بگذاشت
در همان سال که مطابق سنه هجری بود بدست آغایان
شناخت یافت و پیشش میرزا عبدالرحیم را که در آن زمان چهار سال بود
ملازمان او برداشته بخدمت پادشاه آوردند و در خدمت آنجناب
برپا داشت و ترتیب یافته تا بمراتب خانخانانی و سپه سالاری رسید و شد
انجمن خان از امدای چغتای بود و در زمان حضرت آغا خان

محمد جعفر بن یوسف و تنگ و تنگ بزرگ حدیث و در زمان کوراد سلطان محمد بن
کوکب اقبال پریشان او بطلب خان خانانی سرور داشت اگر چه بسبب بعضی
و احدها مصدق بر برخی از اعمال نامور است که دیده و بان شب شکستی بجانش
را می یافت اما پادشاه و پور خایات او را از آن محالیت بر آورده و در
او را از جمیع امر بر کنده اند و در جلوسه مطابق سنه هجری بعد قتل
خان خانان و پادشاهان که بسبب نفی و طغیان می یابد و او را در حکومت بلاد
بهمه و منعم خان خانان قرار یافت و او را در این ولایت قوایات
دست و پا آنکه در سنه اکبری مطابق سنه هجری در بنگاله فوت شد
خویشاوندی که نسبت بر او ری اخذانی به حضرت مریم مکانی داشت از ابتدا
مال عالی از شورش و مانعی نبود و رفت و رفت با فراط کشید و خواجه در خانه کار بود
نیز که لام را تمیز پر شد حافل سلطان او را یک پسر عادل سلطان که در
جانب والده از بنایه سلطان حسین میرزا است اگر چه در اوایل حال نوبت
خدمت اشتغال داشت و در امر آخر بحکام ملازمت متبلا شد

تاجی محی که با برادر کوچک که از امرای عظام حضرت فردوس مکان
بابا بدشلم بود حاجی محمد مذکور در شجاعت و مردانگی نفوذ داشت
درین سفر در کباب بود و همهمه رخدات شنیده گردید چنانچه شاه جهان
بکر میفرمود که با دشمنان را بنظر خدمتکاری باید در درو رفیق اندازی
رو بروی شاه و سپاه و کلباش که عاملی تماشائی و نظار یک بود دقیق را
بقاعده و ضابطه که معمول است حکایتی زده براند و از شاه جلدوی بمان
تا و از آن می خطیب سلطانی یافت و سرافراز شد و مشهورست که در
شاه جنت مکان با حضرت جنت اشیا فی در شکار تشریف فرما شدند
سبب اتفاق شاه از اسب فرود آمد و اراده نشستن کرد و از قورق
شاهی قلیچ پشت در می را بهشت نه کرده و وزیر شاه فرشت کرد و بجا
فرشت دیگر رسید و حاضر نموده که حضرت جنت اشیا فی بران نشیند
در لحظه حاجی محمد سلطان مذکور قربان ترکش مغلی غمی خود را که در کمال
و تکلف و تطبیع نو تیار کرده در کرده است بکار و از میان جاک کرده

و مراعات آداب در قیام پسند خاطر دقیقه رسیده و باده بشاه عالی
گفته و تمام بود و تحسین و اقرین صغیر یکمیر بود و بی تکلف که خوش
به موقع حرکتی کرد بلکه کار دست بسته بطور آورد و روشن کرد که آنحضرت بود دیگر
حسین برادر عزم که کلتاشش میرزا کامران بود و دیگر خواهر قشوداد
که پیشتر خدمت هوج حضرت پیریم مکانی داشت و مرد
با کیره روزگار نیک بناد بود و فرزند آن اوسه نماند و زین خان
به نسبت که کلتاشش حضرت عرش استانی حضرت اکبر بادشاه
سماعت پذیرفته به ارج عالی و مراتب و الا ارتقا نمودند سیف
از جنگ کرات شربت شهادت چشید و زینخان مدتها در خدمت
الجناب برتبه والائی امیر الامرای بمجلسید خواهر غازی تبریز که به منصب
دیوانه است باز داشت دیگر ابوالحسن محمد و در خواهر امینا مشهوره
از نو پسندای زبردست بود و خواهر کشته عبارت درست منوش و در

سر ملکی یافت دیگر با دوست بخشی او نیز از اهل علم و ادب است
دیگر درویش مقصد و بنحاطه از زبان چاه هرات مردی درویش بنام از خود
گذاشته بود و آنحضرت توجه خاص نسبت با او داشتند دیگر حسن علی افغانی
اینگان و پیشش علی دوست یار یکی و دیگر ابراهیم اینگان و دیگر شیخ پور
چرا و شیخ بهلول ترکستان از خدمت کاران شایسته دیگر مولانا نور الدین محمد
جاسی که از علم سیاق و سندی و ریاضی و اصطلاح بهره وانی داشت
و از مصاحبان مجلسی آن حضرت بود و در زمان و وقت با وی از کبر
منصب و خطاب خانی اخصاص یافت دیگر محمد قاسم مومنی حاکم در
که در بهشتان خدمت عالی بانی داشت و در نتیجه که حضرت کبر باد شلم
ترقیات نموده بنحدمت میربحری سرازیری یافته روزی امید شمس پادشاه
مراد رسید و دیگر جعفر محمد افغان یکی و شهید محمد کیت که جوان نوجوان صاحب
تقدیر بود دیگر شهید محمد که منصب میرعلی داشت و از اهل علم

حافظ سلطان محمد زکریا که در بیت خوشن میخواند و در لباس سجده نمازیست
میتمو و باغی در بلد اسرقتند واقع است و بیش از مار شهرت دارد و بحسن سلطه
او صورت سرسبزی گرفته باغ گلانیست که دیوارهای چهار طرفش از بد نظر زیاده
و زشتیهای نامحسوس از سنگهای سفید و درویشیه تراشیده قدرتی که در اکثر
دریاچهها و نمدهای هندوستان در زیر آب می باشد و بزور آب از کوهستان
سواحل که شمالی هندوستان واقع غلطیده و صاف شده و درین دریاچهها
موران باغ باغهای بند رومی و آسیبی و خطای و غیره ترکیبها که تحریر اوقات
و نمدهای آن از سنگ سیاه تراشیده است ساخته شده واقع وضع لطیف است
که دیگر در جای این انقراض دیده و شنیده نشده و درین باغ چهار تنهای عالم
و نواهای لطیف است و نهرا و آب را در در که منبع اینها از چاه بخته است
از یک کوشه در همین باغ چاه مذکور آن قدر کلان و مدور است که در غلغله از اوضاع
آن سی و پنج چرخ دولاب است که هر یکی یکصد و هفتاد و یکبار میگردانند و آب میکشند
و از این سطل رو به کمی نمی آرد و یکبار قدر که میکشند آب زیاده میجوشد و حاصل

درین هفت جلد است که اندک چهار که خواهد بود که گاهی با یکدیگر
و بغایت کار کنند و درین باب عامی است به بعضی و با یکی و لطف است
که تاریخ فوت حافظ رخنه مذکور که باغ ^{لایق} است بطریق را چنین بخاطر رسیده بطریق
مصرای رخنه در باب شد و آب نماند و مقبره حافظ هم در همان باب است دیگر
که میرزا ابیک بلوچ و میر حسین قدیم و روشناس پادشاه اند و از غیره ناظر
مشکوی عصمت که از مقامات خلوت سرای دولت بود و همین ترمیم است
و قدر و انبای حضرت خانانی بخلاب اعتبار خانانی سرلندی یافت دیگر
عارف تو شکلی آنحضرت بخلاب بهار خانیه سرفراز فرموده بود
و نمایان خاص یکی مظهر خان است که پونا داری و بهادری موصوف و بهر
بلایت و حماقت معروف است نقلهای حماقت و تقریب است دیگر مظهر
تو شکلی دیگر ملا بلال کنایه دار و مظهر تیمور شریکی و مظهر جوهری و فادار آقا بجای
مظهر و کید خویشی و مظهر واصل و مظهر شیل میرانش و سلطان محمد زاول یکی
و غیره صاحب تیاق و خای بهادر و ملک نایب بن سید محمد

و بهین شوی جدا ایسه بجا آورده سره به دولت بیلای می برید

و سوا می ایضا پس کیز از امرای دیگر هم هستند که ذکر آنها در

ذیل فرست تذکره الامیران میایدنی مفصل نوشته

شده مکرر نوشتن لطف نداشت

بهین قدر در اینجا گفتن نموده شده

نست تمام امایع و هم و بقعه کتا

رفت رسالت غفریم البلدان

در جزایری در بنده کهنو

صورت اختصار یافت

خطایم بر آنجا



NATIONAL LIBRARY
Rare Book Section